



تصوف در اسلام

نگاهی به عرفان شیخ ابوسعید ابوالخیر

نوشته استاد علامه جلال الدین هجائی

تایخ نگارش: خرداد ۱۳۱۴

تایخ انتشار: خرداد ۱۳۶۲

تصوف در اسلام

کتابی به عرفان شیخ ابوسعید ابوالخیر

نوشته استاد علامه جلال الدین بهائی

تایخ نگارش: خرداد ۱۳۱۶

تایخ انتشار: خرداد ۱۳۶۲



کارگزار چاپ: سازمان ویرا

چاپ اول: ۴۰۰۰، خردادماه ۱۳۶۲

چاپ و صحافی: چاپخانه بیکان



کلیه حقوق محفوظ است.

تهران، خیابان دکتر فاطمی،

روبهروی سازمان آب، شماره ۱۵۹، تلفن: ۶۵۴۷۷۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ رَبِّ انْعَمْتَ فَرْدُ

«دست نزدیک به نیم قرن از تألیف این اثر شریف میگذرد ، در آن روزگاران استاد علامه جلال الدین هماینی که خدایش با ائمه اطهار محذور بدارد ، این مجموعه را به نیت شناساندن تصوف اسلامی به پرداختن و تبرکات شیخ ابوسعید ابی الخسیر قافله سالاران وادی را برای بیان مفاهیم عرفانی برگزید ، و در تلو نقض در حال آن بزرگ مرد عالم عرفان آنچه گفتنی بود ، در باب تصوف اسلامی برشته تحریر کشید ، و دستاخط و سوادش در وان علی عبد الرسولی که شیفته چنین آثاری بود ، آنرا با قلم سحر و خوش خویش آذین بست و به محضر استاد تقدیم داشت . در این ایام ، پس از گذشت سالهای بسیار این مجموعه نضی از میان دهبها اثر ارزنده استاد که همگی در نوع خود کم نظیر بل بی نظیر است برگزیده شده و همان اسلوب نخستین که پرداخته شده است ، بریو طبع آرسته می گردد ، زیرا دریغ بود که آن خط خوش و کتابت استادانه جای خود را به حروف متداول دهد ، اکنون که این ترک جوش کمال یافته به بازار ادب عرضه می شود ، مردود آن بزرگ مردان در قرب رحمت حق غنوده اند و از این جهان گذران رخت بر بسته و به عالم بقا پیوسته اند خدای هر دو را خرق رحمت کند ، و بر این مؤسسه نو بنیاد «نشرهما» که تنها به قصد خدمت به علم پا گرفته و بدفش شاعده آثار پربار و بهای استثنایابی و دیگر اساتید منظم ادب و معارف ایرانی اسلامی است ، توفیق خدمت کرامت فرماید . بمنته وجوده .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سرزمین شرق مهد پرورش فکار و جان و مخزن هزارمنوی است هر نوع تفکری
 و تحول غریبه دینی که در سرزمین مغرب بنهایت سادگی و کمال بساطت خاتمه یابد و
 شرق ظاهر شود صورت هزار آینه‌ی بخود میگیرد و بکفر و سوزی جلوه گر میگردد. کمال فلسفی
 و عقاید مذہبی که در شرق مغرب ظهور کرده است شاهد صاق دگر اجداد این عبادت
 فلسفه غربان هر چه بیشتر و بکمال میگردد بیشتر مادیات و امور محسوسه نزدیک میشود تا جاییکه
 اغلب مردم با قوانین و قواعد آن آشنا شوند و بکمال فلسفه شرق هر قدر را بکمال
 امروز تر و بسیار گیر و از فهم عامه دورتر شود تا بجاییکه حاطه بر موز و قواعد این علم در اثر ادراک
 عده معدود انحصار یابد کمتر کسی آنهم پس از سالها زحمت و ریاضت نبسته است فارق حقیق
 گفتن رای فلسفه آشنا گردد

بمچنین عقاید مذہبی غربیان هر قدر مهم تر و پرنفوذتر باشد هرگز پای کوچکترین مسائل دینی
شرقیان نبرند . - اعتلا بابت دینی و مذہبی مغرب غالباً بشکریه پارسا و عمومی هرگز

و اگر خلاف دوسته بندیای از باب مذہب نهایت شدت و سختی برسد بالاترین

مجموعه اش نیست که جنگ خونینی برپا شود و جمعی در آن میان کشته و مجروح گردند لیکن هرگز

بصورت مزدوین کشت آذر نخواهد رسید . اما در مشرق علاوه بر جنگ دزد و خوردهای

شیاج دیگر نیز می نهند با همینی که کار از تحریک و فرقه بندی منتهی با سرار بطنی و ذائق گشتنی

میشود که بر حاکم مردم مجهول میماند

تشیع و تصفیح عین در مذہب ادیان عالم و بخصوص شرقیان بخوبی نشان میدهد که کوچکترین

عزب دینی و فرقه مذہبی شرقی مملو و مظهر از سرار حریت انگیز است بی است که

تشکیل بر فرقه و اچا که هر حزبه است با اصول و پارسا و بیط دشته است اما بعد از تشکیک و

گذشتن مدتی چند انصورت ساه نخستین از دست همه در روز بروز کس خور و غم

و با غلظه مثنی بنو بعض ذائق مفصله گردیده است

این است که در هر یک از شعب مذکور فوق ثمره یکدسته هزار در روز توان یافت که
 در سرقه های دیگر وجود ندارد غالباً بر غیر ارباب مسلک حتی علما و خواص معلوم است
 غوررسی و وقت در فرق مختلفه اسلامی بساکن تشنگی که در مالک مسدود خاصه ایران باشد
 کاملاً ثابت میکند که هر فرق در اسرار باطنی غیر از آنست که بنظر عامه مخصوصاً جاهل
 جلوه گرفته و نیز سائر واقعی آنها که بر خصیصین آشکار است غیر از آن است که در
 دست عوام همان سرقه دیده میشود و هر قدر دقیق تر شویم بیشتر بهر ار در روز و در بعض
 مصداق خواهیم شد اینها همه بر فرض آنست که ارباب مذکور خودشان در صد
 خفاء و پنهان کردن اصول مسائل واقعی آئین خویش بر نیامده باشند و نخواهند
 ظاهر خلاف باطن جلوه گری سازند اما اگر همین معنی هم بر آنچه گفتیم علاوه شود
 پیدا است که چقدر حیرت بر حیرت و غموض بر غموض افزوده و برای کسی که نخواهد
 از بطون حقایق درونی فرق گاه پی ببرد چه انداز تحقیق دشوار بلکه در بعض مواقع
 محال مستغنی خواهد شد

باز هم اگر همین اندازه نکال میرسد حرفی نبود بقول عرب صَغَتْ عَلَى الْإِبَالَةِ^(۱)
 ۱- صَغَتْ دهن گداز و در را میخند - إِبَالَةُ پشوا و کلاه از هیزم

یا دَاءِ مُعْضَلٍ و در پدژان نجات دست تصرف جهال نادانان فرق

دیگر هم از روی نادانی محض یا توأم با دشمنی و غرض ورزی کار باشد و ارباب هوأ

در صد برآیند که حقایق را وارونه نشان دهند و برای ما بدان برسند

اینجا است که حقیقه گیت هر محققى ننگ میماند و سر با سنگ میخورد و شخص گنجگاه و سالها

زحمت و شقت تشیع و پی جوئی باید بر خود بمبار کند تا از پس هزاران پرده پندار

حقیقی را کشف نماید - غلبه یک تمام فرق مذہبى که در اسلام ظاهر شده از پیش

زَبَدٌ اِسْمَعِيلِيَّةٌ بَاطِنِيَّةٌ بَابِكِيَّةٌ^(۱) نُصْرِيَّةٌ کِسَانِيَّةٌ

چندین سال آنها بکلی مصداق مطالبی است که شرح دادیم

و از میان مذہب و شعب فرعیہ اسلام مذہب صوفیہ از همه بیشتر مصداق کامل

و نمود برجسته آن معانیست زیرا اولاً و قایق این مذہب خود در کمال غموض و

پیچیدگی و ثانیاً ارباب این طریقه در عصر گرفتار مخالفان و متعصبان شده و ناگزیر

(۱) بابکيه هر چند بخير، فرق اسلاميه دلی چون در عصر اسلامی ظاهر شده در اینجا شما را آمد

بقیه گذرانده و هر چه پیشتر سعی کرده اند که معتقدات درونی را آشکار نمایند مطالب را
 بر موز و اشارات سر بسته او کنند تا پیکانهای تحقیق کیش و آئین باطنی این فرقه
 اطلاع صحیح بدست نیآورند و هر کسی از وطن خود یا ایشان باشد و آثار آنها را مشاهده کند
 در ردیای ثبات عقاید نهی قوم سخنی بگویند یا چیزی بنویسند غالباً سخنانشان آیه
 بغرض و نشان دادن معتقدات بخلاف واقع بوده و کمتر کسی با علم کامل و عاطفه بسیار
 و قایل در این موضوع وارد شده است که اثر آن ببارسیده باشد
 از آنچه گفتیم غرض نفی یا اثبات نیست مقصود ما این است که جمله از مشکلات غم‌آوری
 و همان نظر در این موضوع را بنظر خوانندگان برسانیم تا اگر در فصول حیثاً بغرضی برخوردند
 برخسره و نگیرند

بسیار می‌انزاد انشمنند از بنصب منسوب بودند

مطلب مهم اینست که بشهادت کتب تاریخ و ترجمه جلال و همچنین خود آثار که از بعض
 دشمنان بزرگ ایران بارسیده است چنین بر می‌آید چه بسیاری از رجال بزرگ ایران

از هر طبقه در تقدیرین و تاخرین منسوب بجمه تصوف بوده اند و اگر رسامیم دخل فرقه
 نبوده بونی از این معنی در شرب و مذاق مسکلی آنها شنیده میشود و اگر بخوایم
 از ترجمه احوال واقعی و زندگانی معنوی آنها آگاه شویم ما چار باید در اصل تصوف و حقیقت

آئین و شرب صوفی اطلاع داشته باشیم

اگر در میان رجال بزرگ و مردم دانشمند ایران شهابی مثل این بزرگان داشتیم که سنا و
 رشته تصوف بوده اند علی بن سهل اصفهانی ^{رضی الله عنه} خواجه عبدالله

حافظ ابو نعیم اصفهانی امام ابو الفاسم قشیری شیخ ابو سعید
 ابوالخیر غزالی طوسی شیخ شهاب الدین سهروردی سنا

غزنوی عطار نیشابوری مولوی بلخی افصح المتکلمین سعد شیرازی

مولانا حافظ شیرازی همین اندازگانی بود که ما را مجبور ببحث و کنجکاوی ازین
 مسکوت و این گنج چه رسد باینکه لا اقل کسید برابر آنچه تعداد کردیم در میان علما و شعرا و حکماء

در حال بزرگ دیگر ایران بعد از اسلام تا امروز توان یافت که همگی در این شرع خوض کرده
و شرب مسکلی آنان ازین سرچشمه آب گرفته است

و اگر دایره را وسیع تر گرفته عموم حال بزرگ از هر دولت و مملکت اسلامی در نظر گیریم
و اضح است که شماره اشخاص این سه قه کجا خواهید

شما کتاب حلبه الاولیاء حافظ ابونیم صفهانی کتاب طبقات الصوفیه

ابو عبد الرحمن سلمی و امالی^(۱) خواجه عبدالنصاری متوفی ۴۱۱ برای این معنی کافی است

که بنسیم فقط تا قرن پنجم هجری عده متصوفان زائد بر چهار سده از نرسیده بوده است

(۱) از جمله آثار شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری مالی بوده است بزبان هندی که ذیل کتاب
طبقات الصوفیه ابو عبد الرحمن محسوبست و رجال صوفیه را زائد بر آنچه در طبقات بوده تا زمان
خودش بر شمرده است. این کتاب بزبان هندی بوده و شیخ عبدالرحمن جامی در قرن پنجم هجری
آزافارسی معمولی نقل کرده و در کتاب نفحات الانس جای داده و بعض رجال صوفیه اہم از زمان
خودش بر آن افزوده است و در حقیقت کتاب نفحات الانس متمم یا ذیل مالی هندی و مالی
متمم طبقات الصوفیه است ترجمه حال شیخ عبدالله بعدها انشاء الله نوشته خواهد شد

باری از سخن نویسندگان صوفی ترشش که هر فاضل و شمسدیر ابر و صوفیه شمرده اند نگذیریم
 حقیقت امر این است که جمع کثیر و حجم غفیری از عاظم رجال و دانشمندان ایران شغل نبوده
 بوده اند و برای کسی که نخواهد از ترجمه احوال واقعی حیات معنوی اینگونه اشخاص گاهی
 بهرساند و مانند بعضی نویسندگان محد و فکر شهاب تاریخ ولادت و وفات کشف نکند
 لازم است که در صد و تحقیق جستجوی کامل برآید تا از حقایق چهره گشائی نماید این معنی
 مستلزم فحص و غوررسی کامل در حقایق ادیان و مطالعه افرادان در آثار فرق اسلامی است
 و باز برای حل بعضی غوامض شخص مستلزم اصرور است که با ارباب فسر ق خاصه ادیان
 قوم مجالت و معاوضت داشته باشد تا روح مطالب را بدست پاورد (و دونه شرط الفنا)
 نگارنده این ساله از میان دانشمندان بزرگ و عرفای عالم قدس ایران در نیمه دوم قرن چهارم
 و نیمه اول قرن پنجم هجری که عده آنها نسبت بسیار بود بزرگترین نمودار دانش و ادب و خشنود
 سار فضل و عرفان الشیخ ابو سعید ابو الحسین را انتخاب کرد

چرا آن عصر و شیخ ابو سعید ابو الخیر را اختیار کرد
 اما آن عصر را بسیار کرد زیرا بزرگترین عصر اسلامی را همان دوره داشت چه بزرگترین
 پادشاهان ایران بعد از اسلام مافقه شوم مغول اغنی سلطان محمود غزنوی قاضی شکر
 دیلمی و بعضی سلاجقه در آن عصر شهریار ایران زمین بودند بزرگترین شعرا و گویندگان ایران
 پیش از مغول اغنی (فردوسی) و همچنین عنصری غصاری فرخی منوچهری
 در آن دوره میزیستند. - این عصر بوجود مابغه فلسفه طب (ابو علی سینا) و مابغه
 ریاضی و تاریخ (ابو ریحان بیرونی) و بزرگترین تاریخ فیلسوف خدای (ابو
 علی مسکویه) و مابغه عرق و دانش (ابو سعید ابو الخیر) و همچنین از طایفه
 بزرگان بسیار تابندگی جهان پسند و داشت که صفحات تاریخ گیتی بنام نامی آنها ثبت یابست
 اما از میان آنهمه حال دانش شیخ ابو سعید را بسیار کرد زیرا او را اولاً درباره بزرگان دیگر
 تا جاییکه ممکن بود است دیگران تحقیق کرده و در این زمینه آثار گرانمایی بجای آورده اند

ولی درباره این دایره علم و ادب چنانکه باید و شاید تاکنون کسی اثر مهم و معروفی نیاورده است
 و حق اینست که بزرگ تاریخی را بطوریکه درخور بوده است و انکرده اند
 و ثانیاً سرگذشت احوال بزرگان آن دوره غلبه بکثرت نظر قابل بحث و تحقیق است چه بر کدام
 از آنها دارای جنبه مخصوصی بوده اند اما شیخ ابوسعید بهر نظر درخور تحقیق است وی هم در زمره
 شعرای ایران و هم در طبقه علمای بزرگ و از همه بالاتر جزو عرفا و متحققان کم نظیر شمرده میشود
 و سرگذشت تاریخی بسچکدام از احوال آن تاریخ باز آید اینمرد بزرگ سراسر پیر شگفت انگیز نبوده است
 و چون نگارنده میخواست رساله جامع مشتمل بر حقایق تاریخی و ادبی و علمی و عرفانی تالیف کند
 دست باین کاربرد و ترجمه احوال شیخ را هم از نظر حیات و ادبی و هم از نظر زندگی معنوی
 مورد بحث و کنجکاوی قرار داد خواننده عالم میداند که برای حل هر نکته تاریخی مرجه بچندین
 کتاب لازم است و مخصوصاً در این موضوع که زمینه هموار طریق مسلوک ندارد پیداست
 که چه اندازه رحمت تشیع و تحری و هجست با وجود اینها مدد از باطن نورانی شیخ جست
 بدین کار شکر اقدام نمودم و امید است که خوانندگان عظام هر کجا بلغزشی بر میخورند قصه
 الانسان محل النسبان را در نظر گیرند و بعین ضابطه ملاحظه دارند

وَعَنِ الرِّضَاعِ عَنْ كُلِّ عَيْبٍ كَلْبُهُ وَلَكِنْ عَنِ السُّخْطِ بُدِي الْمَسَاوِيَا
وَاللَّهُ بِعَصْمَانَا مِنَ الْخَطَا وَالْزَّلَالِ عَمَّا رَوَاهُ عَنْهُ عَزَّ وَجَلَّ

قسمی از فاخذا بن سالد

برای تهیه این سال مرجمه کتب بسیار شده است اما آنچه بیشتر از همه مورد استفاده بوده ازین قرار است

اشعة النعمات جامی	آثار سبلا و فرونی
شرح مفاتیح الغیب صدر الدین قونیوی	اسرار التوحید
تاریخ کامل ابن اثیر	کشف المحجوب
تاریخ ابی الصدا	التعرف فی التصوف
خبر الدول و آثار الاول	اللمع فی التصوف تألیف ابی نصر طوسی
حلیة الاولیاء حافظ ابو نعیم	شرح شاربت خواجہ نصیر الدین طوسی
حیات العلوم غزالی	نفحات الانس جامی
معراج الساکین غزالی	مذکرة الاولیاء شیخ عطار
لملل و لنحل شهرستانی	ابن خلکان
لملل و لنحل ابن خرم	لوائح جامی
حاشیه میر سید شریف بر شرح مطالع	لوامع جامی

تاریخ گزیده	ایمان و تبیین جاحظ
بستان اسپاحه شیردانی	لسان العرب
ریاض اسپاحه شیردانی	رسائل پیر جمال اردستانی
ریاض العارفین هدایت	رثعات فخر الدین علی و اعظم
الانساب سمعانی	مصطلحات تصوفیه غسوب علامه عبدالرزاق کشانی
مجالس المؤمنین	دائرة المعارف فرید و جد
مرصاد العباد	دبستان المذهب
شذرات الذہب	قوت نامہ کاشفی
تاریخ پیغمبری	مصابح الهدایہ تالیف عزالدین محمود کاشانی
تاریخ عتبی	تاریخ الحکماء
تجارب السلف	شرح دیوان ابن فارض
تبصرة العوام	پان الاویان
طرائق استحقاق	تاریخ الدول الاسلامیہ
قابوس نامہ	تاریخ ابن خلدون
ثبوت کیمہ	

اوضاع سیاسی مالک السیلاهی

از حدود نیمه دوم قرن چهارم تا نیمه قرن پنجم هجری
در این دوره که موضوع بحث است یعنی از ۳۵۰ - ۴۵۰ که شیخ ابوسعید در آن میزیست
ضطراب و مرج و مرج اوضاع سیاسی مالک اسلامی خاصه ایران بسرحد کمال رسید اگر بخواهم
تمام جزئیات را شرح دهم سخن بدر از خواہد شد کتابی جداگانه پردخته خواهد شد نیست
که با نهایت مختصراً شمه از اوضاع این دوره را بنگارم

نظراً در این قسمت اولاً مالک اسلامی بطور عموم ثانیاً مملکت ایران بخصوص و در مرحله سوم
بلاخص اوضاع سیاسی خراسان است

این دوره مصداقست با خلافت چند تن از خلفای نبی عباس لمطیع تدبیر لمقتصد
پسر عم استغنی بالله که در ۱۲ جمادی الاخره ۳۳۴ بخلاف نشست و در نیمه ذی القعدة ۳۶۳
از خلافت کناره گرفت و دیگر اقطاع تدبیر لمطیع ۳۶۳ - ۳۸۱ (دآبو العباس احمد
القادر بالله بن اسحق بن یحیی) ۳۸۱ - ۴۲۲ (چهارم ابو جعفر عبدالله بن قائم بالله
(۴۲۲ - ۴۶۷)

خلافت عباس در سال ۱۳۲ هجری بستیماری ایران تشکیل شد و روز بروز بر قدرت و عظمت این دو دین پیافزود تا جالی که قدرت شاهی سلطنت ظاهری با حکومت خلافت اسلامی در عاصمه بغداد برقرار گردید و خلفا بر سراسر قلمرو ممالک اسلامی صورۃ و منی حکومت میکردند سلطنت ای داخلی از قبل دولت صفاری و سامانی که از قرن سوم بعد از این تشکیل یافت اگر چه در قلمرو حکومت خود استقلال داشتند لیکن بحسب ظاهر ناگزیر از طاعت مرکز خلافت بغداد بودند

در نیمه اول قرن چهارم یعنی در حدود سال ۳۲۲ هجری سلطنت آل بویه تشکیل شد و سه برادر بنام علی (عماک الدوله)، حسن (مرکن الدوله) و محمد (معضز الدوله) از اولاد بنو بویه بدست آوردن سلطنت و تسخیر ایالات و ولایات ایران بمیدست شدند و بلاخره سلطنتی تشکیل دادند که نفوذ خلافت بغداد را از میان برداشت چه دهنه فتوحات آنها از ایران بعراق عرب و بغداد کشید و حکومت عراق عرب نیز تحت تسلط و افسار در آورد

(۳۲۳-۳۲۴)

مُعْزِزُ الدَّوْلَةِ (۳۲۴-۳۵۶) پس از فتح کرمان بغداد را حاصت و خلیفه استکفی مابعد

مستط گردید ازین تاریخ یعنی سال ۳۳۴ که بغداد در تصرف آل بویه درآمد تا
 سال ۴۴۷ که طغرل سلجوقی بر بغداد تسلط یافت دوره جدیدی از تاریخ اسلام
 محبوب میشود چه در این دوره که مصادف با پنج نفر از خلفای بنی عباسی است برای
 اسلامی تنها آسی باقی مانده بود که در پاره از ممالک تابعه بنام او میخواندند و سلطنت
 حقیقی بدست آل بویه بود - و در اثر ضعفی که بخلاف بغداد و در اثر تسلط سلاطین بویه
 گشت در بعض ممالک نام خلفای بغداد را از خطبه بیگندند عبدالرحمن ناصر اموی
 در اندلس و اسمعیل منصور در افریقا خود را (امیر المومنین) لقب دادند اصناف مشهورترین
 ممالک اسلامی در این عهد بدستقرار بود
 در بلاد اندلس یک سلسله از دودان اموی سلطنت میکردند که عبدالرحمن ناصر سوم
 از جمله آنهاست
 در بلاد افریقا عبیدین یا فاطمیون بجای غالبه و اداره سلطنت میکردند و اسمعیل بن
 دوحین خلفای آنهاست (اداره از نسل ادیس بن عبید بن حسن بن حسن بن علی بن اسطالب

در مراکش از ۱۷۲-۳۷۵ سلطت کردند) بنی الاغلب در تونس و غیره از ۱۸۴-۲۹۶

سلطت داشته و اول آنها ابراهیم بن الاغلب بود)

فاطمیون یا حبشیدین امرای غلبی امحو کردند و شمال افریقا را به ثنائی شعلقات ادیسی در مراکش

مالک شدند

و در مصر شام حبشید یا حکومت میکردند ولی خطبه بنام عباسیان میخواندند و در عهد مستکفی انوجور بن

محمد حبشید امارت داشت

و در حلب سیف الدوله علی بن عبداللہ بن حمدان سلطت میکرد ولی خطبه بنام عباسیہ میخواند

و در الجزیره ناصر الدوله حسن بن عبداللہ بن حمدان حکومت داشت خطبه بنام بنی عباس بود

و در عراق دیالمه سلطت داشتند و کاربردست معز الدوله بود و خطبه پس از نام خلیفه نام اور میخواندند

و در عمان و بحرین و یامه و بادیه البصره کاربردست قرطبه بود و باسم مهدی خطبه میخواندند

و در فارس و اهواز علی بن بویه عماد الدوله حکومت داشت خطبه بنام خلیفه عباسی میخواندند

و در عراق محمد وری رکن الدوله حسن بن بویه سلطت داشت

خراسان و ماوراءالنهر بدست آل سامان بود که مرکز شان بخارست
 جرجان و طبرستان میان دشمنی و رکن الدوله و آل سامان مورد تخاصم بود
 باجمعه خلافت عباسی از آغاز تسلط معزالدوله بویه وضعی دیگر بخود گرفت و تمام قدرت بدست
 آل بویه می‌شاد مستثنی پس از استیلاي معزالدوله پیش از چهل روز نماند و چون
 معزالدوله دانست که دی بر مخالفت او تمهیدی کرده است او را با کمال خفت خلع کرد
 و ابو احمد شیرازی کاتب دیرا گرفت و لمطیع تندر انجلافت بنامند
 در زمان معزالدوله جنگهای داخلی برپا شد و چون سپاهانش مرگب از غضیرلم
 و ترک بودند با یکدیگر بر سر اموال و غنائم و سناصب سنافت گرفتند و میان آنها جنگ برقرار
 بود حتی اینکه در ۳۳۵ یکی از سرکردگان دیلمی موسوم به (روزهان بن دند او خورشید)
 جمع را گرد کرده در صدد خلع معزالدوله برآمد ولی کاری از پیش نبرد و نیز از دوطرف
 شمال و جنوب گرفتار مزاحمان شد زیرا از طرف شمال ناصرالدوله بن حمدان حاکم بصره
 بدست اندازی بنواحی بغداد تاخت و معزالدوله دیر مغلوب و مطیع ساخت و در سال ۳۳۷

هم مغزالدوله بر مصل مستولی شد و ناصرالدوله از آنجا به (نصیبین) کوچ کرد و از طرف
 جنوب فتنه ابوتعاسم بریدی شروع شد و بی از طرف مغزالدوله حاکم بود ولی طناطمع^{شقیلا}
 دشت و کم کم اظهار مخالفت کرد و در ۳۳۶ مغزالدوله بقصد ابوتعاسم بریدی خواست از پرت
 عبور کند قریطه میگفتند که بدون اجازه مانایید عبور کرد مغزالدوله عتسنا نکرد و ازین جهت
 قریطه بد دل شدند مغزالدوله بدر می رسید و سپاه بریدی اشکست و غلب آنها را خواستند
 و خود بریدی به (بهر) گریخت در پناه قریطه نتیجه بدلی قریطه این شد که در سال ۳۴۱ با یک
 عمان قصد تاختن بصره کردند ولی مبلبی وزیر مغزالدوله در جلو آنها مقاومت کرد و نگذازد از
 آنان کسی بصره رسد از طرف دیگر عمران بن شاپین که بتد از طرف مغزالدوله منصب جیاب
 دشت سر بمخالفت برداشت و کار بجنگ و نازعه کشید و بالآخره مغزالدوله او را باند پرانم کرد
 و مغزالدوله در ۱۳ ربیع الحسمه ۳۵۰ بمرد عمادالدوله در ۳۳۸ صطخر فارس وفات یافت
 اینهم در دل مغزالدوله اثری کرده بود پس از مغزالدوله بختیار سارک آمد و قریب ۱۱ سال
 سلطنت کرد ولیکن غالباً بعیش و عشرت اشتغال داشت و از پنجم سپر عیش عضدالدوله

اور خلع کرد در ۳۶۷ در اوائل عهد عزالدوله اولاد ناصرالدوله بن حمدان برادر

شوریدند و بدست آنها قرار گرفت از آنها بود ابو تغلب که بلا دراز عزالدوله بیک طمون و

دست هزار و رسم تضمین کرد و نیز سیف الدوله علی بن عبد الله فوت کرد و ابو المعالی

شریف بجایش نشست و نیز کافور خشیدی مرد ۳۵۶ و ضاع مصر قرین شد

و نیز دشمنگیر بن زیار در ایران بر دوشتون در ۳۵۷ بجای او نشست و نیز بزرگ پادشاه

روم حدود دسام و جزیره مورد تهدید واقع شد

در عهد مطیع سرحدای اسلامی غالباً در قلمرو سیف الدوله علی بن حمدان بود که حلب و دیار مکر

تسلط داشت و بار میان یحشک و سال ۳۳۷ بار میان جنگی کرد و در ۳۳۸ نیز جنگ دیگر

واقع شد و هند انصرت با سیف الدوله بود و وقت مغلوب شد بیشتر سپاهش سیر گشته

شدند و خودش مانند مردم نجات یافت

مطیع در آخر عمر فاجع شد و با سار و سبک گین که از بزرگان ترکان دار الخلافه بود از خلافت

کناره گیری کرد (نیمه ذی القعدة ۳۶۳)

الطَّائِعُ لِلَّهِ بْنِ الْمُطِيعِ بْنِ الْمُفْتَدِرِ

در سال ۳۱۷ متولد شد و پس از پدرش در ۳۶۳ بخلاف نشست و مدت خلافتش تا ۳۸۱^{رحیب} طول کشید در زمان خلافت طائع باز سلطنت حقیقی عراق بدست آل بویه بود و از غرالدوله بن مغرالدوله تا بهاءالدوله ابو نصر فیروز بن عضدالدوله چند تن از سلاطین آل بویه در عراق

معاصرین وی بودند

در اندلس المستنصر حکم بن عبدالرحمن ناصر (۳۵۰-۳۶۶) و المودید هشام بن حکم ۳۶۶-

(۳۹۹) از سلسله امویان اندلس در زمان طائع حکومت میکردند

در آفریقا سلسله بنی زید بنی تشکیل شد - و این سلسله در ابتدا حکمرانان فاطمی بودند ولی

استقلال خود را اعلان کردند - و اول آنها یوسف بن یحیی است که رئیس برابره ضنهبا

بود و سال (۳۷۳) سلطنت کرد و پس از وی پسرش منصور بن یوسف تا (۳۸۶)

سلطنت کرد و این سلسله بقیط طبقات السلاطین از (۳۶۲ تا ۵۴۳) سلطنت داشتند

در مصر و شام و حجاز ابوالفضل بن احمد ابونعیم معذناطمی (۳۴۱-۳۶۵) پس از وی پسرش

الغریز بناته ابو منصور نزار (۳۶۵ - ۳۸۶) سلطت داشتند

درین از سلسله بنی زیاد ابو بکر اشکاف بن ابراهیم بن سال (۳۷۱) پس از وی

پیش عبداللہ بن اشکاف تا سال (۴۰۹) سلطت داشتند

(اول این سلسله محمد بن عبداللہ بن زیاد است و آخرش همان عبداللہ یا زیاد یا ابراهیم بن

اسحق (۳۷۱ - ۴۰۹) طبقات استلطین)

در صفاد بنی یغور یا (یغفر) حکومت داشتند و آخرین آنها عبداللہ بن قحطان است که تا

(۳۸۷) سلطت کرد پس از وی این سلسله از مہیت قباد

در حلب سعد الدولہ ابو المعالی شریف بن سیف الدولہ تا (۳۸۱) حکومت داشت

در مصل سلسلہ حمدانی روی کا بودند و ابو تغلب بن ناصر الدولہ تا (۳۶۹) و سپس ابو ہر

ابراہیم و ابو عبداللہ حسین پسران ناصر الدولہ تا سال (۳۸۰) حکومت کردند و حکومت آنها

انقراض یافت و دولت عقیلی جای آنها را گرفت

در دیار بکر دولت مروانیہ بجای بنی حمدان تا سیس شد (۳۸۰) و اول آنها ابو علی

حسین بن مروان بود

در خراسان و ماوراءالنهر دولت سامانیه برقرار بود و نوح بن منصور ۳۶۶ - ۳۸۷ سلطنت میکرد
 در جرجان آل زیار سلطنت داشتند در عهد طایع دولت غزنویان تاسیس شد
 و شروع بتبخیخ بلاد غربی حیجرون کرد و ایلات خانیه بهم در ماوراءالنهر مزاجم سانیان بودند
 فارس و ایماز و عراق عجم و بلاد حبش نیز در تصرف آل بویه بود

در این زمان فتنه شیعه و سنی در بغداد بالا گرفت و کاتیب غارت شدیدی شد و اگر چه
 که محمده شیعه بودند آتش زدند و ترکان بنای مخالفت سخت با غزاله و له بختیار که دارند
 غزاله و له از عمویش رکن الدوله پسر عمش عضد الدوله باری خواست و عضد الدوله بغداد آمد
 (عاجلادی الاولی ۳۷۶) و ترکان مغلوب ساخت و غزاله و له بعنوان اینکه یاقوت حکومت
 ندارد معزول کرد و وزیرش (ابن بقیه) را بدار آویخت

و همین (ابن بقیه) بود که ابوالحسن بناری بهترین مرآئی درباره او گفت

عُلُوٌّ فِي الْحَيَاتِ وَ فِي الْمَمَاتِ لَمْ يَكُنْ أَنَا أَحَدَی الْمُجْزِئَاتِ
 و این مقصده در مرآئی عربی در خصوص شخص بدار آویخته بنی نظیر است و بحدی خوب واقع

بجای که در این
 تاریخ غزنویان
 و غزاله و له
 و ابوالحسن بناری
 و ابوالحسن بناری
 و ابوالحسن بناری

که عضد الدوله گفت یکاش من بجای ابن بقیه بودم و این مقصیده در حق من گفته شد بود
و در تجارب السلف هند شاه ص ۲۴ قتل ابوطاهر محمد بن بقیه را در سوال سنه تسع وین
و ثمانه ینویسد عضد الدوله فاخته و بر حکومت بغداد استقرار یافت
و دولت حمدان را منقرض کرد و دیار بکر و ریچه و مضر را گرفت و غالب بلاد عجم نیز در قلمرو
او بود و در حدود سال ۳۷۱ هجری از نیراز قابوس اشتراع کرد و در ۳۷۲ فوت یافت
پس از وی هم حکومت واقعی بغداد بدست آل بویه بود و بالاخره بهاء الدوله بن
عضد الدوله که فرمانروای عراق عرب و فارس شد خلیفه طائع را بخوارگی گرفت و از
خلافت عزل کرد (۳۸۱) و اموال و ذخایر او را غارتید و شریف محمد بن حسین بنی در این گفت

مِنْ بَعْدِ مَا كَانَ رَبُّ الْمَلِكِ مُبْتَسِمًا إِلَىٰ آدْنُوهُ فِي النَّجْوَىٰ وَ يُدْنِي بَنِي
أَمْسَيْتُ أَرْحَمُ مَنْ أَصْبَحْتُ أَغْبِطُهُ لَقَدْ تَقَارَبَ بَيْنَ الْعِزِّ وَالْهُونِ
وَمَنْظَرُكَ كَانَ بِالْإِسْرَاءِ يُضْحِكُنِي بِأَقْرَبِ مَا عَادَ بِالْإِضْرَاءِ يُبْكِي بَنِي
هَبْهَاتِ اغْتَرَبَ السُّلْطَانُ ثَانِيَةً فَذُضِلَّ وَ لَاجُ أَبْوَابِ السَّلَاطِينِ

عُلُوِّ فِي الْحَبَاتِ وَفِي الْمَمَاتِ
كَانَ النَّاسَ حَوْلَكَ حِينَ فَامُوا
كَأَنَّكَ قَائِمٌ فِيهِمْ خَطِيبًا
مَدَدْتَ بَدَنَكَ نَحْوَهُمْ أَحْفَالًا
لِعَظَمِكَ فِي النُّفُوسِ تَبَّتْ رُحَى
وَتَشَعَّلُ حَوْلَكَ الْبَهْرَانُ لَبْلَا
وَلَمَّا ضَاقَ بَطْنُ الْأَرْضِ عَنْ أَنْ
أَصَارُوا الْجَوْ قَبْرَكَ وَاسْتَنَابُوا
وَلَمْ يَرْقُبْ جَذْعَكَ فُطْ جَذْعًا
وَمَا لَكَ شُرْبَةً فَأَقُولُ تَسْفَى

نَحْوُ أَنْتَ أَحَدِي الْمُعْجَزَاتِ
وَفُودَ نَدَاكَ آثَامَ الصِّلَاتِ
وَكُلُّهُمْ قِيَامٌ لِلصَّلَاةِ
كَمَدَّهَا إِلَيْهِم بِالْهَبَاتِ
بِحِفَاطٍ وَحُرَاسٍ ثِقَاتِ
كَذَلِكَ كُنْتَ آثَامَ الْحَبَاتِ
بَضُمَ عَلَاكَ مِنْ بَعْدِ الْمَمَاتِ
عَنِ الْأَكْفَانِ ثَوْبَ السَّافِيَاتِ
تَمَكَّنَ مِنْ عِنَاقِ الْمَكْرُمَاتِ
لَا نَكَ نَضْبُ هَطْلٍ الْهَاطِلَاتِ

تَحْقِيقًا

أَحْفَالًا

وَتَوْقَدُ

این قصیده با اختلاف بعضی کلمات در این خلکان و تاریخ عتبی و تاریخ بهقی و تاریخ سلف
هند شاه نجوانی نقل شده و این چند بیت مستحجاب در اینجا درج گردید

باجمعه غزاله طائع را از خلافت انداخت و بجای او ابو العباس احمد الفلاح بن ابی بکر بن

اسحاق بن لمیث بن المعتمد را در ۱۲ رمضان ۳۸۱ بخلافت برگزید

الفلاح بن ابی بکر (۳۸۱-۴۲۲)

در عهد خلافت القادر بن اسد در تمام صفای ممالک اسلامی حوادث بسیار واقع شد و بعضی از آنها

منقرض گشت و بجای آنها دول دیگر روی کار آمدند ولی تمام ممالک خرد قلمرو حکومت فاطمی مصر و

بعضی نواحی جزئی دیگر خطبه بنام القادر بن اسد خوانده میشد

در این دوره مملکت سامانیه و ماوراءالنهر روی ضعیف نهاد و دولت غزنویه باوج ترقی رسید

و دولت ایک خانیه در ماوراءالنهر نیز روایت تفصیل این مطلب در شرح ضایع خراسان

باز نموده خواهد شد سلاطین ممالک اسلامی که معاصر القادر بن اسد بودند بدین قرار است

در اندلس سلسله اموی حکومت داشتند تا ایام حکومت هشام بن حکم لمیث (المؤید) در (۳۹۹)

پایان رسید و بجای او (المهدی) محمد بن عبد المجید بن عبد الرحمن ناصر (۴۰۳) حکومت

کرد و استعین بن عبد سلیمان بن حکم بر او شورید و قرطبه را از او گرفت و میان آنها بمچنان

شورش و اضطراب برقرار بود تا مهدی کشته شد و عهد استعین در (۴۰۸) به پایان رسید

و بلاد اندلس میدان کشمکش میان عقاب امویین و علویین گردید

در مصر شام خلفای فاطمی سلطت میکردند و سه نفر از آنها یعنی العزیز بالله ابو منصور

نزار (۳۸۵-۳۸۶) و پسرش الحاکم بالله ابو علی منصور (۳۸۶-۴۱۱) و پسر

الظاهر لاغر از پدرش الله ابو الحسن علی (۴۱۱-۴۲۷) با القادریه عباسی سرور

در این دوره حکومت نجاشیه در زبید بجای سلسله بنی زیاد تشکیل شد و از حدود (۴۱۲-۵۵۳)

یا (۵۴) طول کشید و مؤسس این سلسله نجاشیه لقب الموقد از مملوکان حبشی بود که علویان را

و قصد سلطت افشاد و بت اتهامه من راسخ کرد و پشیرف حاصل نمود و پنهان سلطت زبید

در عباسی باقی ماند و اول آنها همان نجاش (۴۱۲-۴۵۲) و آخر آنها فاکت بن محمد بن فاکت

(۵۳۱-۵۵۳) بوده است

باز در این عهد سلطت نیمه مستقل بنی عقیل در موصل تشکیل شد که تحت نظارت سباء الدوله دلمی بود

دولت مروانیه و یار بکر نیز در این دوره جانی بخود گرفت و دنباله این حکومت از (۳۸۰ تا ۴۸۹)

طول کشید و بدست سلاجقه انقراض یافت

دیار مضر نیز مورد تخاصس و خلاف حکام فاطمی و بعضی امرا می دیگر و بهاء الدوله دیلمی بود
حلب نیز حالت بلا و مضر را داشت زیرا غالباً مورد مخالفت کشمکش علویین با بنی مرداس بود
در اوایل عهد فاطمیه حکومت حلب بدست سعد الدوله بن سیف الدوله از آل حمدان بود - و در حدود

سال ۴۱۲ هـ الدوله ابوعلی صالح بن مرداس از قبیل بنی کلاب با اتباع خود بدان شهر آمد .
آنجا که مردم حلب بر حکمرانان فاطمی شوریدند کار بدست همد الدوله افتاد و بابتیجه حکومت آل
مرداس در حدود ۴۱۴ هـ در حلب تشکیل یافت تا حدود ۴۷۲ هـ طول کشید و ازین سلسله به بنی
اشقال یافت

در جریان آل زیار سلطنت داشتند و قابوس دشمن (متوفی ۴۰۳ هـ) و فلک المعالی شوهر (۴۰۳-۴۲۰ هـ)
و عقاب آنها حکومت داشتند

حکومت دیلم آل بویه نیز در عراق عجم فارس و عراق عرب برقرار بود و بهاء الدوله متوفی (۴۰۲ هـ)
و سلطان الدوله و شرف الدوله (۴۰۳-۴۱۵ هـ) و جلال الدوله بن بهاء الدوله (۴۱۵-۴۳۵ هـ)
و اشخاص دیگر ازین سلسله هر یک در ناحیه چند تن بعد از یکدیگر سلطنت داشتند
با ستم و القادریان در ذی الحجه ۴۲۲ هـ در عراق سالکی وفات یافت و بجای او ابو جعفر عبداللّه قائم
بامر الله نشست

الفاتح بامر الله (۴۲۲-۴۶۷) در آغاز خلافتش سلطت عراق بدست جلال الله و
 دلمی بود و پس از وی ابوالجبار مرزبان بن سلطان الله دولت حکومت عراق یافت و بعد از او
 ابو نصر فیروز لقب به الملك الترحیم سلطت عراق یافت و پنجمان حکومت عراق بدست آل
 بویه بود تا حدود سال ۴۴۷ که طغرل سلجوقی بغداد آمد و حکومت آل بویه را در بغداد خاتمه داد
 در این دوره آل بویه بنهایت ضعف رسیده بودند و آثار نفوذ هر روز پدیدار میشد و میان
 سپاهیان ترک و دلم و کرد اختلاف شدید می راه یافته بود

سلطت مهم سلاجقه در ممالک اسلامی در این دوره شروع شده است

در زمان خلافت القائم بامر الله قنده بسا سپهری در سال ۴۴۸ واقع شد که از حوادث
 عظیمه عراق عرب و مخصوصا بغداد شمرده میشود و ابن اثیر و مورخان دیگر شرح این قضیه را به تفصیل
 نگاشته اند

باری اوضاع دول اسلامی در این قرن که منظور است یعنی از حدود (۳۵۰ تا ۴۵۰) به تقریب
 که خلافت اسلامی بغداد در دست بنی عباس و لی حکومت و سلطت حقیقی بدست دایلمه بود و در حاکم
 اسلامی سلسله های مختلف روی کار آمدند و بعضی سلسله با مشغول شدند و مزاحیه پادشاهی متغیر یا نیمه
 مستقل داشت ولی غالباً دار الخلافه بغداد را حکومت جوانی می شناخته و خطبه بنام خلیفه وقت

میخوانند و قریب بزرگ عباسیان خلفای فاطمی مصر بودند که در حوزه خود در نهایت قدرت
و عزت نیریزتند و قلمرو آنها نامی از خلیفه بغداد برده نمی شد

اوضاع ایران و مخصوصاً خراسان از سال ۳۵۰ - ۴۵۰

در آغاز این دوره یعنی سال ۳۵۰ هجری وضع حکومت ایران بدین طریق بود که هر ناحیه یک
سلسله از سلاطین و امرا بدست داشتند و برخی با کمال قدرت و استقلال و بعضی نیمه مستقل
حکومت میکردند پای تخت سامانیان بخارا بود و در راه آنهر قسمت عمده خراسان
سلطنت داشتند منصور اول در ۳۵۰ تحت سلطنت نشست و حکومتش تا ۳۷۰ طول
کشید پس از وی نوح دوم (۳۶۷ - ۳۸۷) و منصور دوم (۳۸۷ - ۳۹۹) و عبدا

دوم (۳۸۹) از سلاطین سامانی محسوبند
حکومت گرگان و طبرستان بدست آل زیار بود که معروف ترین آنها شمس المعالی قابوس^(۱) و شمس
حکومت کرد و از ادبایی معروف ایران و فلک المعالی منوچهر (۴۰۳ - ۴۲۰) مدح منوچهری و دغا
نفت

(۱) این کلمه بدال ممله است و با و غلط است ابو بکر خوارزمی در مدح قابوس شمس المعالی گوید

أَلَيْسَ أَبُو بَكْرٍ دُشْمَكِيٍّ وَجَدَ كَمْ
زَبَارٍ وَ مَسْرُودٍ وَ بَعْجَ عَمِّ مُنَاسِبٍ
أَمَّا كَأَنَّ مَعْنَى دُشْمَكِيٍّ لَفِظٌ كَمْ
مَكْبَلٌ أَبْطَالٍ طَغَاةٌ خَوَاصِبٍ

در عراق عجم درى فارس و کرمان و ابوازال بويه سلطت داشتند
در نواحى سيستان عقاب صفاريان سلطت داشتند
اين بود محضرى از اوضاع حکومت ايران در آغاز اين دوره

در همان وقت که اوضاع سياسى ايران بدىگونه بود سلطت غزنويه تشکيل شد و ناصرالدین
سبکتکين (۳۶۳-۳۸۴) در غزنه بسند پادشاهى نشست و تفصيلی که در تاريخ غزنويه
ديگر مستور است در مدت کمى غالب اطراف غزنيين يعنى فغانستان را تصرف شد و بمحني
بست و قصد اراگره (۳۶۷) و بر بيط دولت خویش سفرو دوازين موقع عقاب را
غزنويان شروع شده است بزرگترين سلاطين بقدر اين سلسله يعنى الله و سلطان محمود
غزنوى است که از (۳۸۷ تا ۴۲۱) سلطت کرد

سلطان محمود خرها را از دست سامانيه انتزاع کرد و عراق عجم را از زیر تسلط ديالمه برين
آورد و در (۴۲۰) رمى اتصرف کرد و پسرش مسعود ابى نصر صفهان فرستاد و حکومت
صفاريان را در سيستان خاتمه داد و سيستان را ضميمه متصرفات خویش نمود و حکام طبرستان و گرگان را

دست نشاندن خوش ساحت با بجمه دولت پناور تکیه شکل داد که شامل اغلب نواحی ایران
و تمام فغانستان و قسمت معظمی از هندوستان بود

سلطان محمود در (۴۲۱) فوت کرد و پس از وی میان دو پسرش امیر محمد و امیر سعید بر سر تاج و
مخالفی رخ داد و تفصیلی که در تاریخ بهیمنی و گردیزی و غیره مسطور است بلاخره سلطت بر امیر سعید
قرار گرفت و دولت امیر سعید در (۴۳۲) خاتمه یافت و سلاجقه روی کار آمدند و بوضع ملک
الطوائف ایران خاتمه دادند و بزرگترین مملکت پناور در سراسر اشکیل دادند تا جائیکه بنو
گزیده (نظام الملک و وزیر اجرت ملاحان بی چون برخراج نطایه نوشت و آن سخن مشهور است
که جهت ضبط ملک و منعت آن کرده بود تا بر وزیر کارها بازگویند)

در تمام این مدت خرابی و فساد بسیار بود که بنو شته یا قوت در بجمه البلدان بهترین شهرهای این
ایالت بودند و میدان تاخت و تاز و جنگ و قتل و غارت بود و خاندان سامانیه گرفتار سنازعات داخلی
و خارجی شد چه از هر طرف سرداران سپاه گاهی سر از طاعت می پیمید و بزد و خور و شغول
میشدند و از طرف دیگر امرا و پادشاهان مجاور در صد دست اندازی بممالک سامانیه بر میآیدند

و اوضاع سامانیان را در چارچنگال میآخشد در زمان منصور بن عبد الملک اول
 (۳۵۰-۳۶۶) دشمن نیرومندی برای این سلسله پیدا شد و آن عبارت بود از
 (البشکین) از غلامان سامانی که در خراسان از طرف امیرای سامانی سردار می شدند
 وی با امیر منصور از در مخالفت در آمد و منصور منصب او را در خراسان به (ابو الحسن بجمجی)
 داد و ویرانچنگ البشکین فرستاد البشکین غزنه را گرفت و امارت مستقلی
 تشکیل داد و پناه به منصور جنگ و بر آنها غالب شد
 دولت سامانیان از طرف عراق هم گرفتار زحمت دیالیه بود با بطلان دولت سامانی از طرف مغرب
 و چار دیالیه و از جانب شرق گرفتار غزنویان و در داخل در خطر امرا و سرکرگان ایشان بود
 عهد منصور بدین حالت پایان رسید و نوبت بنوح بن منصور (۳۶۶-۳۸۷) رسید
 امیر بنوح وزارت ابو الحسن عتبی داد و این کار برخلاف میل ابو الحسن بجمجی امیرای
 خراسان بود از این جهت میان عتبی و بجمجی که در تنی آغاز شد و بنوشته گزیده میان آنها
 گردید و بنوشته (ابو العباس حسام الدین) عتبی منصب امارت به (ابو العباس حسام الدین)

در تبّه حجابت به (فائق) داد ایرنوح هم ابو الحسن سیمجور را که میرا مرا می خرابان بود
 عزل کرد بتفصیلی که در تواریخ خوانده ایم فخرالدوله دیلمی با قابوس دشمنی از بیم غصه الدله
 پناه با ایرنوح سامانی برده بودند ایرنوح بحایت آنها سپاهی بسز کردگی ابو العباس
 تاش و فائق فرستاد قشون دایلمه بعد از آنکه مدتی در محاصره بودند ناگهان پیرن
 آمده حمله سختی کردند و سپاه سامانی را در هم شکست و فائق فرار کرد و ابو العباس تاش هم
 تاب مقاومت نیاورد مغلوب شد

ایرنوح مجدداً سپاهی جمع آوری کرد و بشخص وزیر (ابو الحسن عتبی) بجنگ دایلمه فرستاد
 (ابو الحسن سیمجور) که در باطن با وزیر عداوت سخت داشت با فائق همدست شد و نگاه که
 دیلمان بخربان میآمدند عتبی اکشت و خربان در اثر قتل وزیر سر تا پا پاره شورش و غوغا
 و آشوب گشت و از هر طرف جنگ میشنیدند خواست
 ایرنوح در کار خود حیران ماند و عاقبت رای او بر این قرار گرفت که حکومت (میشابور) را
 با ابو العباس تاش و (بلخ) را بفائق و (هرات و قنستان) را با ابو الحسن سیمجور داد

ابو الحسن سیجوردی درگذشت و پسرش (ابوعلی سیجور) که در فتنه انگیزی و آشوب طلبی جاوید
 پدید بود و امارت خراسان نیز قائم مقام پدر گردید . دوباره در خراسان میان ابوعلی
 سیجور و حسام الدوله تماش جنگ سختی در گرفت و بالاخره تماش نزد فتح الدوله دلیش
 و از طرف او بمحکومت گرگان بر سر اگشت و بمحمان در حکومت ماند تا سال ۳۷۹ بدرودت
 بعد از مرگ تماش میان گرگانیان و خراسانیان جنگی عظیم رخ داد و نوشته گزیده (قتل عام شد)^(۱)
 ابوعلی سیجور باز در خراسان بنای فتنه انگیزی گذارد و با فائق خلکی و در انهرم حش
 و فائق سلج گر حش

ملوک خانیة راء النهر

ناگفته ماند که یکی از دشمنان بزرگ سامانیه و از جمله علل ششاش خراسان ملوک ترک یا ورنهر
 بودند که از آنها در کتب مؤرخین ملوک (خاقانیة) و (خانیة) و (آل خاقان) و (ایلمک
 خانیة) و (آل فرخیاب) تعبیر شده است

اولین پادشاه این سلسله (بغراخان) است که تماش نوشته ابن الاثیر

(هارون بن سلیمان) و بقول ابن خلدون (هارون بن فرخان) (فراخان)

بوده است . بفراخان لقب ترکی اوست و لقب سلامیش از دارالخلافه (شهاب الدوله) بود

و یا تخت او شهر (بلاساغون) بود بلاد ترکستان شرقی را تا حد و چین در تصرف داشت و چین

کرت با ملوک سامانیه جنگ کرد عاقبت بخارا را گرفت ولی چون هوای بخارا نبردش سازگار نبود بترکستان

برگشت و در عرض راه در سال ۳۸۳ فوت یافت (ابن الاثیر)

بعد از بفراخان ملک خان برادرزاده یا خواهرزاده او و بقول بعضی برادر او بجانش نشست

دوم او معاصر سلطان محمود غزنوی بود . نام اصلی ملک خان (نصر بن علی بن موسی بن سنجق)

و لقب سلامیش شمس الدوله بوده است از سال (۳۸۳ - تا ۴۰۳) در ماوراءالنهر سلطت کرد

و با سلطان محمود بر تقسیم ممالک سامانیه محاربت داشت و عاقبت کار ماوراءالنهر را و خراسان را

محمود را گرفت ملوک خانیه از ۳۸۰ تا ۴۰۹ در ماوراءالنهر سلطت کردند و بدست خوار ^{شاهی}

مقرر شدند و دولت سامانیه بدست این طائفه منقرض شد ملوک این سلسله بی مستقل و گاه

باج گزاری بسجوقیه و قرقطانیان ماوراءالنهر و گاه با جلزار خوارشاهی بودند

و تاریخ آنها بانه سلسله غزنویه و سلجوقیه و خوارزمشاهییه کاملاً مرتبط است^(۱)
 این قسمت را راجع بسلسله خاقانیه بر سبیل جمله معترضه آوردیم زیرا که پاره از مطالب بعد متوقف
 بر دانستن این مطلب بود

گفتیم که ابوعلی سیجور با فائق جنگید و او را بر سر نیزه زد
 ابوعلی همین اندازه مایه خفتش قناعت نکرد بلکه بغراخان از ملوک خانیه مادرانهر را برگزین
 خربان تخریض کرد . بغراخان بجنگ ایرفوج آمد و سپاه فوج منهرم شدند
 فائق هم که سرکردگی سپاه سامانی را داشت با بغراخان همراه شد و بالاخره بغراخان در سال^{۳۸۳}
 بخارا را گرفت و ایرفوج فرار کرد . پس از فوت بغراخان مجدداً ایرفوج بخارا برگشت -
 این مرتبه ابوعلی سیجور و فائق با یکدیگر به دست شده بجنگ ایرفوج برخاستند
 ایرفوج بسبکتکین و پسرش محمود پناه حجت و آنها بحامیت وی بخارا فرستاد فائق و سیجور منهرم
 شده بغیرالدوله دیلمی سپاه بردند (۳۸۴)

ایر فوج سپهسالاری خربان را بسبکتکین و لقب سیف الدوله را بمحمود داد محمود بخارا برگشت و ابوعلی

سیمجور فائق بجنگ دی آمدند و باز خراسان و مخصوصاً نیشابور و سیدان جنگ گیر و دار گردید
 محمود در پست اندر میت شد ولی بدو پدرش سبکگین نیشابور آمد و سیمجور فائق را براند
 نوح بن منصور در ۱۳ رجب ۳۸۷ بخارا در گذشت و منصور دوم (ابو اسحاق منصور)
 بن نوح بن منصور بن عبد الملک بن نوح بن نصر بن احمد بن اسمعیل بن احمد بن سید بن سامان
 ۳۸۷-۳۸۹) بجای او نشست

پس از وفات ابو علی سیمجور جانشین او در شته انگیزی فائق و بر هم زدن اوضاع خراسان
 (ابو قاسم سیمجور) بود که در ایالت خراسان طمع داشت چون منصور امارت خراسان

به (بکتوزون) داد ابو قاسم با وی بجنگید ولی منهرم شده بغیر از دولت نپناه بود
 امیر منصور فائق را تقرب داد و بعضی امرای دیگر بواسطه این امر وجهات دیگر رنجیدند و
 (ایلیک خان) را که جانشین بغرا خان بود بر تسخیر بخارا تشویق کردند ایلیک خان بخارا
 برگشت منصور فرار کرد ولی فائق سپاهی گرد کرده ایلیک را شکست داد و امیر منصور مجدداً بخارا

مرحبت نمود
 ابو قاسم سیمجور مجدداً هواوی خراسان کرد و با بکتوزون جنگید و باز منهرم تقبستان گریخت

سيف الدوله محمود غزنوى بمسم با (بکتوزون) جنگ کرد و حکومت نیشابور را بنحو شخصیه داد
 در این نیشا فائق و بکتوزون شفق شده اسیر منصور را کور کرده از میان برداشته و بجای او
 عبد الملک دوم نشان زدند (۳۸۹) سلطان محمود که همواره در خراسان طمع داشت لیکن
 نمیتوانست که علناً برخاندان و تالی لغسم خویش خروج کند . در این موقع بعنوان کین
 خواستن برخاست فائق و بکتوزون را مغلوب نموده کیره خراسان صافی و ضمیمه قلمرو
 سلطت خویش ساخت و سلطان مطلق خراسان و غزنه شد . و امارت خراسان را
 برادر خود (میر نصر) سپرد

اسمعیل بن نوح از بازار ماندگان سامانی کینچید که وفری کرد ولی کاش بجائی نرسید
 همین اسمعیل مکر تبه بابو لغاسم سیمجو شفق شده بجنگ اسیر نصر و الی خراسان آمدند ولی کاری
 از پیش نبردند و بالاخره ابو لغاسم سیمجو اسیر شد و اسمعیل فرار کرد
 از طرف دیگر فائق و بکتوزون که با و راء انهر سرار کرده بودند الملک بزرگ گشته تا بخارا آمد
 و عبد الملک اسیر کرد
 بدین ترتیب که گشیم دولت سامانی در حدود ۳۹۰ پایان رسید

بعد از این تاریخ باز خراسان میسران مبارزه برای دوحریف جنگجوی تازه یعنی غزنویان و ملک
خانیه ماوراءالنهر شد سلطان محمود استبداداً با ملک خان از در صلح و سازگاری درآمد

و چون نقض عهد دید با او جنگید و ملک خان منهرم شد و بالاخره حکومت غزنوی در خراسان

و خانیه در ماوراءالنهر استقریافت

مردم خراسان هنوز نفس راحتی کشیده بودند که مجدداً فتنه عظیمی بر خاست و قبائل ترک

بجای بدان سرزمین کردند زیرا پس از وفات سلطان محمود در ۴۲۱ و در عهد سلطان مسعود غزنوی

(۴۲۱ - ۴۳۲) گذشته از فتنه داخلی میان مسعود و امیر محمد که بغیر از مسعود خانیه را

ترکان سلجوقی که مسکن آنها داشت قبیح بود و خیراً در ماوراءالنهر اقامت داشتند و

قدرت سلطان محمود مانع از دست اندازی آنها ببلاد پر نعمت خراسان بود خیراً همچون سیل

رو بخراسان ننهادند و تدبیر بجا دارد شهرهای بزرگ مانند بلخ و نیشابور و مرو و هرات شدند

سلطان مسعود ابتدا غنای این کار نمیکرد و سخن آساندیشان گوش نمیداد حتی اینکه

نوشته بهقی مسعود رازی شاعر را که گفت

مخالفتان تو موران بدندار شدند برآور از سرموران بارگشته دمار

مده ز ما نشان زین پیش و روزگار بربر که اژدها شود ارباب روزگار یابد مار

بجس انداخت و تاریخ قایم دوره مسعود هر چه بهتر و شیرین تر بقلم توانای ابو الفضل پر

بهقی در تاریخ ناصری نوشته شده است

بالاخره مسعود در صد و جلوی گیری برآمد آنجا که کار از کار گذشته بود و مکرر از سلاجقه

شکست خورد تا اینکه در سال (۴۲۹) در نیشابور بنام طغرل سلجوقی خطبه خواندند و در

بروز بر ضعف دولت مسعود و ترقی اوضاع سلجوقیان برینند و تا اینکه در سال (۴۳۲)

بالمره دست غزنویان از خراسان کوتاه شد و سلطنت این ایالت بدست سلاجقه افتاد

و اوضاع خراسان در عهد سلاجقه نیز چندان آرام نبود بلکه پیوسته عتاش در آن حاکم

میکشت و لیکن قدرت سلجوقیان مانع این بود که سلطنت با امارت خود سرانه بدست دیگران

افتد

این بود مختصری از اوضاع سیاسی ایران و مخصوصاً خراسان در این نسبت (۳۵۰-۴۵۰)
و چنانکه دیدیم در این مدت پیوسته ایران و خاصه ایالت خراسان میدان کارزار و زد و خورد
امراء و سلاطین بوده است

اوضاع مذهبی مالک اسلام در نیمه دوم قرن چهارم و نیمه اول قرن پنجم هجری

(۳۵۰-۴۵۰)

غرض از این فصل روشن کردن شمه از اوضاع مذهبی است در قلمرو دول اسلامی خاصه ایران .
و ضمناً احوال خراسان که وطن اصلی و محل اقامت (شیخ ابوسعید ابوالخیر) بود معلوم خواهد شد
بهمان نسبت که اوضاع سیاسی دول اسلامی مخصوصاً خراسان در این مدت چهار برج و برج و ثلث
بود اوضاع مذهبی هم قرین حشال بوده و ارباب مذاهب مختلفه اسلامی دائم با یکدیگر در
زد و خورد و کشمکش بودند و گاهی این مشاجرات منتهی بکشتارهای سخت و قتل و غارت‌های
ناهنجار میگروید

اگرچه حشال آراء میان مسلمانان بلافاصله پس از رحلت حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه

آغاز شد لیکن بیشتر اثر این جهل فلاف در زمان بنی عباس ظاهر گردید در این دوره
 مذاهب گوناگون وجود گرفت هر روز فساد تازه تشکیل میشد و کفر دعوی است و
 نبوت میکرد و از آنجا که (متاع کفر و دین بی شتری نیست) جمعی بخواه خواه دور او میگردیدند
 و بالاخره روز بروز جهل فلاف و شجرات مذہبی افزوده میشد فرقه های اسلامی همه
 بجان یکدیگر میخاشاده بودند نزاع شیعه و سنی اشعری و معتزلی اصحاب حدیث
 یعنی داویدیه و شافعیه و مالکیه و حنبلیه با اصحاب رأی و قیاس یعنی حنفیه در فروع و حیانا

در اصول مذہب با هم اختلاف شدید داشتند

مثلاً (معتزله) برخلاف (اشاعره) قرار از مخلوق حادث میدانستند و دیدار حق را حکم
 (لَا تُدْرِكُهُ الْاَبْصَارُ) منکر بودند و برای خداوند عالم صفات ذات و صفات فعل میسرند
 و افعال عباد را منوط به شیا محض میگفتند و کردی ازین فرقه بفضیلت علی بن ابیطالب
 علیه السلام معتقد بودند شیعه در غالب اصول مذہب با معتزله همراه و با اشعریه مخالف
 بودند و خود شعب بسیار با سامی مختلف مانند (زیدیه) و (کیسانیه) و (سهمیلیه)

و غیره داشتند (کراتیه) مانند (هشائیه) و (سیبائیه) جزو فرقی شبهه
شمرده میشوند فرقه های خوارج و ارباب بدع نیز بسیار بودند

با یکدیگر بر شعبه از مذاهب اسلامی خود تقسیم بفرق گوناگون میشد که با هم و همچنین با شعب دیگر
اختلافات بسیار داشتند

این احوال روز بروز در شدت بود و اختلافات و شاجرت مذہبی در قرن چهارم و پنجم هجری
بنهایت شدت رسید

در این دوره که مورد بحث ماست اختلاف شیعه و سنی بالا گرفت و کار بقتل و تهاجمهای سخت کشید
آل بویه مذہب تشیع داشتند و در ترویج این مذہب کوشش مینمودند . مغزالدوله طمی
چون بر بغداد تسلط شد و زمام سلطنت را بدست گرفت در مرکز قهء اربل ستم و جماعت اعلای
تشیع کرد و در بکوحه رواج مذہب ستم و در مرکز خلافت عباسی که به یکس مراتب شدت
نام شیخین ابدون احترام یابد و علناً معاویه را لعن کند و علی علیه السلام را بر صحابه
دیگر فضیلت دهد مغزالدوله در سال ۳۵۱ امر کرد که در مساجد بغداد این عبارت را نهند

(لَعَنَ اللَّهُ مُعَاوِيَةَ بْنَ أَبِي سُفْيَانَ وَلَعَنَ مَنْ غَضِبَ فَاِطَهَرَ رَضِيَ اللَّهُ
عَنْهَا فَدَكَا وَمَنْ مَنَعَ مِنْ أَنْ يُدْفَنَ الْحَسَنُ عِنْدَ قَبْرِ جَدِّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
وَمَنْ نَفَى أَبَا ذَرٍّ الْغَفَارِيَّ وَمَنْ أَخْرَجَ الْعَبَّاسَ مِنَ الشُّوَرَى)

داین خود علناً لعن معاویه و یحیی بن بود و خلیفه الطمع نه نیز هیچ وجه قدرت مخالفت و حکومتی

نداشت مردم بغداد که اهل سنت بودند شبانه عبارت مذکور را حک کردند و

مغزالدوله بشورت و زیرش (ابو محمد مہلبی) فی الجمله از زندگی عبارت کاست و شها

باین معنی قناعت کرد که (لَعَنَ اللَّهُ الظَّالِمِينَ لِإِلِّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) و هیچکس اصراً بغیر معاویه مورد لعن قرار نداد

در سال ۳۵۲ فرمان داد تا روز دهم محرم کا کین باشد و مرهم غرادر حنین بن علی

علیه السلام را بر سر اساحت و نیز امر کرد که در ۱۸ ذی الحجه جشن باشکوهی بنام

عید غدیر بر پا کردند (تاریخ الامم الاسلامیه ص ۳۸۲ ج ۲)

باین ترتیب مذہب تشیع در مرکز خلافت بغداد و رواج روز افزون یافت و در عید خلافت

طائع و زمام داری غزاله و له دلمی چنانکه پیش گفتم تپش قننه شیعه و سنی در بغداد بالا گرفت
و کار بجنگ و جدال خونین انجامید و ترک و دلم بجان یکدیگر میزدند و جمع کشیری در این غنا
کشته شدند و محله (کرخ) که مرکز شیعیان بود بدست غوغا و اهل سنت سوخته شد
در این گیر و دار با و هرج و مرج خلیفه اسلامی هم قدرت مدخلت مستقیم نداشت و کسی بجز
او گوش نمیداد و بالاخره عضدالدوله بغداد آمد و تپش قننه را خاموش ساخت

در حمله ایران نیز نظیر این آشوبهای مذهبی حکم فرما بود فقهای خرسان اغلب از پیروان
مذهب ابوحنیفه و طرفدار اصل سنت و جماعت بودند و بعضی از فقهای عراق در اصول مذهب
معتزله داشتند در خرسان فرقه های (شافعی) و (کرامی) و (معتزلی)
نیز وجود داشت که هر کدام از آنها امام و پیشوای بزرگ داشتند از آنجمله در زمان شاه محمود
غزنوی (خواجه ابو بکر اسحق) (۱) رئیس کرامیه و (قاضی صاعد) رئیس اصحاب رای و رفیض
بودند که حکایت آنها با شیخ ابو سعید در اسرار التوحید (۲) آمده است

(۱) خواجه ابو بکر بن اسحق کرامی محمد بن اسحق بن محمد شاد رئیس طائفه کرامیه پشاور در زمان سلطان
محمود غزنوی بود ترجمه حالتش را بعد از نقل خواهیم کرد (۲) اسرار التوحید ص ۱۳ طبع و التبیان در کوفه
در بطرز پورغ

از جمله فرقه های مهم این دوره یعنی (۳۵۰ - ۴۵۰) قرمطه و فاطمیین بصر بودند که خلافت
اسلامی بغداد سحت مخالفت داشتند

خلفای فاطمی مصر در جمله تشیع و طرفداری از آل علی علیه السلام با اهل سنت و جماعت مخالف بودند
و میخواستند خلافت بنی عباس از میان بردارند و جهان قدرت و نیروی آنها بجائی رسید که خلافت
بغداد را شزل ساخت و از پنجاهت خلفای عباسی فاطمیان بصر را برگزین دشمنان خود شمردند و آنها را
میخواندند زیر سبت بدین غالباً در آن زمان به (قرمطی) تعبیر میشد (۲)

(۱) ظهور قرمطه در زمان خلیفه معتمد عباسی شد و از احکام این گروه است حلال شمردن شراب و نشستن
تن از وصیت جنایت و منحصر داشتن روزه را در روز نوروز و مهمران و تحویل حج و قبله بسوی کعبه
و افزودن آن محمد بن الحنفیه رسول الله در اذان و بر امت محمد از این گروه رنج عظیم رسید یکی آنکه ابو
طاهر می از این طائفه در زمان مفسد عباسی که خودش هم کبر از ابو طاهر نبود در روز نوبه مغاضب بر مسلمین
حجاج مکه که بکزار دین میاسل قیام داشتند رنجت با جمعی از گمراهان و غواوه که همراه داشت و ایند آن مساکین
از دم تیغ و سنان بگذرانید اجسادشان را بعضی رچاه زمزم رنجت و بعضی اطعمه کلاب ساخت و حجره الا سورا بصر
دبوسی که در دشت داشت بشکست و پاره های از را بخور برداشت و در قریب بیست سال و اند حجره الا سورا بصر
بود در زمان مطیع عباسی بعد از آنکه پنجاه هزار دینار زر سرخ گرفتند با اهل اسلام رد نمودند

(۲) اطلاق اسم قرمطی بر اتباع مصرین از اخراجان شارب بنی عباس است زیرا که فاطمیین مصر را طرقتی
در مذهب غیر از طریق قرمطه و بنی عباس بواسطه حد ملکی در مدح نسبت این طائفه محضرها ساختند
و در کتب ایشان سخنان که در آن معتقداتشان گفتند (ادب پشاور گرد حاشیه بهقی من ۲ و ص ۱۸۴)

سلطان محمود غزنوی که بعقیده بعضی خود باطن از فرقه (کرامی) بود بمقتضای سیاست وقت از مذہب سنی و جماعت کلاماً طرفداری و با مخالفان بد قیاری میکرد و نوشته بهقی نگاشت کرد

جهان کرده قرمطی یعنی مخالفان خلافت بنی عباسی را محبت ناسخ عفا کند

دستان (حسنک وزیر) میثابوری که از مواقع بسیار لکش تاریخ بهقی است نموداری

از مخالفت عباسیان با فاطمیان مصر باشد (۱)
باسمکه در خربان غوغای مذہبی شدت حکم فرما بود و سرچشمه اختلاف بیشتر نزاع علوی و عباسی

و قرمطی و ر فضی و غیره بود

چون حکومت آل بویه در بغداد خاتمه یافت و زمام امور بدست سلاجقه افتاد فی الجمله اش اختلاف

شیعه و سنی فروشت زیر سلسله جذبان این نصرت بیشتر همان آل بویه بودند ولی سلاجقه

کلاماً طرفدار خلافت عباسی شده و حریصت خلیفه وقت را کاملاً نگاه میداشتند

از زمان سلاجقه بعد مذہب تشن در ایران بحال استقرار داشت و ارباب مذہب فرعی دیگر

چندان رونقی نداشتند

اما فاطمیان مصر همچنان در سلسله تشیع بر مخالفت بودند و پیوسته با سکا مختلف که غالب آنها

(۱) رجوع شود به تاریخ بهقی ص ۱۷۵ چاپ طهران

صبغه دینی و طرفداری از آل علی علیه السلام ثبت مزرهم خلفای بغداد میشدند
 فنند بسا سیری (۱) که در بیان سنوات ۴۴۷-۴۵۰ در زبان قیام
 بامر الله واقع شده و از حوادث سخت ناگوار بغداد شمرده میشود یکی از مظاهر همان
 مخالفت فاطمی و عباسی است

ابو اسحاق سیری اصلاً ترکی از امرای بغداد و بجلادت و شجاعت نام بردار بود
 میان او و (رئیس الرؤسا) وزیر القائم بامر الله حشمتی قائم شد و هر روز زیاده میگشت
 تا کار بغیان با سیری کشید و از دار الخلافه مشطوع شد و بسواد پردن و شت و سپار
 مردمان بکشت و دیهار بکشت و هر چند خلیفه استمالت کرد سودی نبخشید و لشکر سپار
 گرد او جمع شدند و در عراق و خوزستان او را برابر دعای کردند (۲)
 چون کار خلیفه دشوار شد متوسل بطغرل سلجوقی گردید طغرل بغداد آمد و با سیری از
 فرات گذشته بخلیفه فاطمی مصر در آنوقت یعنی استنصر بالله معین نظام الدین بسم است

(۱) شرح این واقعه در ابن اثیر و تاریخ ابوالفداء و تجارب السلف مسطور است

(۲) تجارب السلف ص ۲۵۳

مستصرمقدم بسایری اگر می شمرد و وی اجمال بسیار مدد کرد

در سال (۴۵۰) (ابراریم نیال) برادر طغرل سلجوقی بعقیده بعضی تحریک فاطمیان مصر
بر برادر یا غی شد و طغرل ناچار بدفع او پرداخت چون طغرل جنگ با برادر خود مشغول شد
بسایری با عدت و عدت سپار و براق عرب نهاد و شکر خلیفه را شکست بغداد
بگرفت و ریایات سپید که شعار فاطمی بود برافروشت و نام مستصرمانند فاطمی خطبه خواند و
(رئیس الرؤسا) را با صورتی قطع بکشت و جمع گیری از شیعه و سنی گرداوج جمع شدند
بسایری در بغداد قتل و غارت فراوان کرد کار بر قائم خلیفه سخت دشوار شد بالاخره
طغرل سلجوقی چون از کار مشنه دخلی و طغیان برادر پرداخت روی بغداد نهاد
و با بسایری جنگ کرد و تصادف او را بگرفت و بکشت
از قبیل این وقایع که غالباً رنگ نهضت دینی داشته است در قرن چهارم و پنجم هجری
در ممالک اسلامی بسیار رخ داده است منطوقاً فقط نشان دادن نمونه از آن
ند بهی بود

آنها اختلاف علمای ظاهر با ارباب تصوف در هر دوره پیش از اینست که در اینجا مختصر توان شرح داد

و کتب تاریخ و تذکره مملو است از وقایعی که میان علماء و ارباب مذاهب بافرقه صوفیه رخ داد
 و آری این مسلک مورد تفسیق و تکفیر و غلبه گرفتار شکنجه و آزارهای سخت میشدند که
 گاهی قتل قطع متنی میشد و کثر اتفاق افتاده است که یکی از بزرگان صوفیه شهرتی
 پیدا کند و زندگانی وی بدون مخالفت و کشمکش و بی سر و صد ابلذد

وستان تکفیر شیخ ابوسعید و محضری که علماء برای حکم قتل او تمام کردند و توفیق سلطان
 محمود غزنوی در این باب که در کتاب (اسرار التوحید) آمده نمونه است از مخالفت علماء
 و ائمه دین با فرقه صوفیه این نزاعات پیش از عصر ابوسعید و بعد از وی
 هم برقرار بود و در این باب کتب بسیار تألیف شده است که شاید بعد از این کتابها
 اشاره کنیم خلاصه سخن اینکه از ۳۵۰ تا ۴۵۰ که عصر زندگانی شیخ ابوسعید است
 مملکت ایران و مخصوصاً خراسان میدان جنگهای سیاسی مذهبی بوده و بر مردم این
 سرزمین در آن عهد کمتر سالی گذشته است که از حوادث مهم خالی باشد
 در این دوره علمانی که شمه از اوضاع عیش را روشن کردیم بابت ادب و دانش اعمی

(شیخ ابوسعید ابوخیمر) که این جزیره متضمن ترجمه احوال اوست (مبینه)
در سرزمین خراسان طلوع کرده و قشایان و جودش همه جارا روشن ساخت و گمراها را
نور هدایت را بنمائی نموده است

فَقُلْتُ لَا تُنْكِرُوا حَاسِنَهُ فَمَطَّلَعُ الشَّمْسِ مِنْ خُرَاسَانٍ

موقع جغرافیائی مبینه

مبینه در خراسان نام چند موضع است از آنجمله دیه است در تربت حیدریه که گویند
قبری در آنجا بنام ابوسعید است لیکن قطعی است که مولد و سکن و دفن شیخ ابوسعید
ابوخیمر معروف قصبه دیگری بوده است بنام (مبینه) از توابع خاوران یا جابران
میان اپور و سرخس و در کتاب ابرار التوحید که ما خدمت احوال شیخ ابوسعید
دلیل این معنی را سپار توان یافت و این بیت منسوب به شیخ است که میفرماید
سراسر دشت خاوران جاری نیست کش باسن روزگار من جاری نیست

یا قوت در معجم البلدان در باب (مبینه) می نویسد

(بالفتح ثم السكون وفتح الهمزة والنون من قری خابران و هی ناحیه بین اپور و خرس
قد نسب إليها جماعة من اهل العلم والتصوف منهم ابو سعید سعد بن ابی سعید فضل الله بن ابی النخیر
والبوشنج طاهر کانا من اهل التصوف ویه دکان بعد حریصاً علی سماع الحدیث وطلبه وجمعه

فسمع ابوالقاسم عبدالکریم نقشیری و غیره ذکر ابوسعید فی شیوخه قال ولد فی سنة (۴۵۴)
ومات فی سنة (۵۰۷) فی رمضان) از نقل تمام عبارت یا قوت منظور دیگری است

در باب تعیین نام شیخ ابوسعید بعض اختلافات او داشتیم بعد هم در پیاب سخن خواهیم گفت
اینک میرد ازیم بطلب دیگر

کفنا من خشن بین

بخش اول اشتقاق لغوی و اصطلاحی لفظ (صوفی)

لفظ صوفی بحسب اشتقاق لغوی مشتق است از (صوف) که در کتب لغت بتفصیل معانی آنرا
نوشته اند (لسان العرب) می نویسد (الصوف للضان و ما شبهه - ابوهریری تصوف للثیاء
و تصوفه اخص منه - ابن سبیه تصوف للغم كالشعر للمعز والوبر للابل و الجمع صوف

وقد يقال الصوف للواحدة على تسمية لطائفه باسم اجمع حكاية سيويه (جامع همه معانی این است
(صوف) بمعنی ششم گوشت و نظائر آنست. و شاعر میگوید

حلبانة و كلبانة صوف تخلاط بين و بر و صوف

استاد بزرگوار سید احمد ادیب پشاورى حمته لله عليه گوید
دُشید و بر کند از بنه در هر چرا که ششم و بر من کل ذای الدّرّضان من کل ذای الشّعرا
و نیز لسان العرب میگوید صوف ابجر شیئی علی شکل ذی الصوف ایچوانی واحدة صوفه
من الابیات قولهم لا ائیک ما بل بحر صوفه (مقصودش از (ابیات)

عبارتست که در مورد دوم بیشکی مطلبی گفته میشود مانند لا افعله ما ان حراء مکانه
قالبوس در لغت صوف، بمعنی ششم این شل تازی ثقل میکند (خرفاء و جدت صوفا)

و نمیشد در مورد شخص نادانی گفته میشود که مالی را بدست پاورد و تباه کند
صحاح میگوید (و صوفه ابو حنی من نصر و هو الفوث بن مر بن ادر بن طایحه بن الیاس بن نصر
کانوا یخذمون الکعبه فی الجاهلیة و یحیزون الحجاج ای یغضون بهم کان یقال فی النجیح حیزتی)

و (افاضه) در عبارت صحاح ازین معنی است (افاض الناس من عرفات الی منی ای دفنوا)

پس جوهری در این معنی بستی از (اوس بن معز السعدی) نقل میکند

وَلَا يَرْمُونَ فِي النَّعْرِ بَاقِيَهُمْ حَتَّى يُقَالَ أَجْزُوا آلَ صُوفَانَا
و در لسان العرب نیز این بیت را همچنین بلفظ (صوفان) نقل کرده است لیکن فیروز آبادی

عترض میکند که صحیح (آل صفوان) است نه (صوفان) و مترجم قاسوس گفته فیروز آبادی را

رد کرده و از محل این فارس و ساس بساطه ز فخری گواه آورده است که (صوفان)

غلط نیست و عترض جوهری را بر فیروز آبادی غیر وارد شمرده است

بهر حال یکی از معانی (صوفه) اسم نام مردی است که در عصر جاهلی خدمت گزار کعبه بود

و احیاناً از همراهی میکردند و نیز از عبارات معموله عربیت که گویند

(أَخَذْتُ بِصُوفٍ رَقَبَتِهِ) یعنی گردن او را گرفتم یا موی پشت سرش را گرفتم^(۱)

و نیز از معانی (صوفه) قبیله است که نسب همه افرادش یک شخص مثنی میشود بلکه از

قبائل برگندگرفته اند و در این معنی لسان العرب بنویسد (قبیل صوفه قبیله

اجتمعت من فناء قبائل) فیروز آبادی در معنی (صوفه) دو وجه احتمال میدهد

(۱) چند کلمه دیگر نیز بجای صوف در عبارت نقل شده و لغویین جوهری در معنی آن نوشته اند رجوع شود بلسان العرب صحاح للغة

یکی (ابو حنی من مضر ... کانوا یجدون لکعبه د یحزرون کحاج فی البجالیته انج و دیگر (قوم
من قنآء اقبائل تجعوا فتشکوا کتشک الصوفه)

یا بحکم لفظ (صوفه) چند معنی پیدا میکند همه آنها را با اشتراک معنوی لغوی توان یک معنی

برگردانید که همه را باب لغت جوهری از همه مختصر تر بنویسند (الصوف للشاة و الصوفه
اجض منه) و کلمه (صوفی) از حیث معنی لغوی مذرب بصو یا صوف است

بمعنی شمشینه پوش یا پشم فروش و مثال آنها که در معنی نسبت ملحوظ است

اشتهاق لفظ (صوفی) بمعنی فرد مخصوص

آنچه گشیم همه اشتقاق لغوی (صوفی) بود و اما اینکه اشتقاق (صوفی) اصطلاحی یعنی

فرقه مخصوص متصوف از چه کلمه است و وجه تسمیه فرقه مخصوص بدین نام چیست اقوال مختلف

در این باب نظر رسیده است

بعضی گویند لفظ (صوفی) از ماده (صفا) مشتق است و این عقیده بحسب موارن فن

اشتهاق ظاهراً درست نیست زیرا کلمه (صفا) ناقص و اوئی و (صوف) اجوف و اوئی است

اگر اینکه قلب مکانی شده باشد و وسیلی در انبیا و در برای قلب مکانی نداریم

بعضی گویند مشتق از لفظ (صفة) است (اهل صفة) یا (اصحاب صفة) جمعی از قشری
اصحاب حضرت رسول بودند که منزل و خوابگاه آنها در صفة مسجد پیغمبر بود و برای خوردن شام
آنها حضرت رسول میان خود و بعضی اصحاب که تمکن داشتند تقسیم میفرمود (۱)

و کلمه (صوفی) بمعنی سرفه مخصوص منسوبت بهمان اصحاب صفة است قول بهم مطابق
قواعد صرف و اشتقاق ظاهراً صحیح بنظر میرسد چرا که نسبت بصفة (صوفی) نیست
ز مخشری در پاس ابلاغه برای تصحیح این نسبت مینویسد *دفعیل مکان الصفة*
الصوفية بقلب احدى الفاتين واو اللحن جمعی معتقدند که کلمه صوفی منسوب
بهمان (صوف) بمعنی پشم و چون بطنان شمشیر پوشش داده اند بدین نام خوانده
این اشتقاق مطابق قواعد صحیح بنظر میرسد اما اینکه وجه تسمیه همین معنی بوده است

یا چیز دیگر جای تردید است

تفسیری از بزرگان قدما می نویسد *ولا يشهد لهذا الاسم اشتقاق من جهة*
العربية ولا قياس الظاهر انه لقب ومن قال اشتقاقه من الصفا او من الصفة (۲) فبعد

(۱) اخبار الدول ص ۱۲۸ و نیز مینویسد شایریم ابو هريرة و داود بن اسحق و ابو ذر الغفاری (۲) بعضی نسخ (الصفة)

من جهة الفیاس اللغوی ... وکذاک من الصوفی لانهم لم یخصوا بلبسه
 پس عقیده قشیری اینست که ریشه اصلی (صوفی) عربی نیست و از صفا یا صفه یا صوف مشتق
 شده است ابن خلدون بکلام قشیر را نقل فرموده و میگوید

قلت والا ظهیر ان قبل بالاشتقاق انه من الصوف وهم فی الغالب یخصون بلبسه
 لما کانوا علیه من مخالفة الناس فی لبس فاخر الشباب الی لبس الصوف
 عبارت ابن خلدون بسم برخلاف آنچه غالباً از آن فهمیده اند تصریح بقبضی اشتقاق عربی ندارد
 بلکه این معنی را تبرید تلقی کرده و میفرماید بر فرض اشتقاق عربی ظاهر است که از (صوف) مشتق باشد
 نه این که قطعاً عربیت و علت ظهور بسم ظاهر است چه بطوریکه گفتیم (صوفی) مطابق قواعد
 اشتقاق با صفا یا صفه درست در نیاید

سمعی در کتاب الانساب میگوید (فمنهم من قال من الصفا والصفوة ومنهم
 من قال من بنی صوفه)

از منشی بسم در اساس البلاغة پس از معنی صوفه و آل صوفان که خدمت گزاران کعبه و حجاج

و اهل سنت و عبادت بوده اند میوید (ولعل الصوفیه نسبوا الیهم تشبیهاً

لهم فی الفسک و التغبد

پیر جمال اردستانی هم که یکی از بزرگان مؤلفین صوفیه است این جهتمال را که صوفی مأخوذ

از (بنی صوفه) باشد نقل میکند

این اشتقاق هم ظاهراً راه بجائی میرد زیرا (بنی صوفه) مردمی خدمتگزار و غلب اهل زهد

و عبادت بوده اند و جماعت صوفیه را با آن مردم مناسبتی هست - لیکن بطور قطع و

یقین و بضرر س قاطع هم نمیتوان یعنی پذیرفت و گفت که علت واقعی تسمیه همین بوده است

بعضی معتقدند که ریشه اصلی کلمه (صوفی) یونانیت و از (سونیا) بمعنی حکمت و (سونس)

بمعنی حکیم آمده است و کلمه (فیلسوف) هم مرکب از (فیلا) و (سوف) بمعنی دوستدار حکمت

و همچنین لفظ (سوفسطائی) از همین ماده مشتق است

افعال دیگر نیز در این باب هست که بر نقل آنها فائده مترتب نبود لذا از بسط کلام خودداری می

نمایم و نگارنده جهتمال میدهد که غالب این مناسبات در وجه تسمیه (صوفی) چندان براه نیست

بخش دوم

تاریخ پیدایش تصوف در اسلام - و اول کسی که لفظ صوفی بر او طلاق شد و اول کسی که این لفظ را بمعنی مخصوص در کتاب خود استعمال کرده است

در این بخش سه مطلب را یاد آور می‌شویم

تاریخ پیدایش تصوف تصوف بمعنی عام نوعی از تزهّد و تریض است که از نوع

و پرهنر کاری منبسط می‌شود و این معنی در تمام ملل و ادیان کم و بیش وجود داشته است

ایرانیان قدیم و همچنین یونانیان و چینیها همگی کعبه مردم زاهد از دنیا گذشته داشتند که غالب آنها دشمنان قوم بودند و در اثر ریاضت نفس و جمعیت حواس و علل روحانی دیگر از این طبقه مردم گاهی کارهای خارق العاده سر میزد که نشأ حیرت‌عامه بود

این دسته از مردم دارای مکتوبات معتقدات اعمال مخصوص بودند که اغلب با عقاید عمومی

بغاوت داشت

مشرّب فلسفی افلاطون یونانی و حکمای پسروی ایران و همچنین عقاید بوداییان هند مردم

دعوت بر ریاضت نفسانی و ترک هوی و هوس و مجاهدت معنوی و تصفیه خلقت میکرد
و هر چه بالاتر میرویم هم می‌پسینیم که این معنی بطور عموم در غالب ادیان و مذاهب قدیمه وجود
داشته است پس برای پیدایش روح زهد و پریزکاری و ریاضت خلقاتی در بشر نمیتوان
تاریخی معین بدست آورد نمیتوان ملتی بخصوصاً معلم حقیقی بانی طریقت و ملل عالم پنداشت
از طرف دیگر ارتباط عقاید و روشنگری افکار روحانی ملل را بسکد بگزیر شینوننگار کرد
زیرا ملل عالم از دیر زمان گاهی در اثر حوادث تاریخی بسکد بگزیر زدیک شده و علوم و عارف و ادب
و عادت از یکدیگر گرفته اند
باینجه توان گفت که روح زهد در هر ملت و هر آئینی روحانی وجود داشته نهایت اینکه در
قوم بشکلی جلوه کرده و در هر زبان بنامی خوانده شده و در اسلام بصورت تصوف و سلوک
خاص در آمده است اما سرچشمه تصوف اسلامی از جنبه عملی عمومی همانا دایره و پریزکاری
در ریاضت مخصوصی است که غالباً در تحت اصول و قواعد فلسفی تنظیم شده است ولی پیدایش
که در بدو هر پیش از یکدیگر از پیشل ژرژد کار نبوده و بدیج بصورت مجموعه آداب و سنن

مخصوصه درآمده است در اینکه عقاید فلسفی ایرانیان قدیم و یونانیان و هندیان هم تا حدی
در تصوف اسلامی نفوذ کرده است جای تردید نیست اما اینکه هر کس برای خود سرچشمه اصلی
وطن و ملت خویش بشمارد خطاست

کمتر متبوع سیحی اصل تصوف اسلامی را ناشی از عقاید ارباب کینه و ربهانان عیسوی
شمارد یکی میگوید تصوف از هندوستان بمالک دیگر رفته است بعضی میگویند که
منبع اولی عقاید صوفیه فلسفه افلاطونی قدیم یا افلاطونی جدید است پاره از ایرانیان
معتقدند که روح تصوف از ایران بسیار مل سیده است

بالاخره هر کس با جهاد شخصی یا بنظر اہمیت دادن بوطن و ملت خویش اظهار عقیده در این
موضوع کرده است که بیسوجه موجب طعنان و آزارش خاطر شخص مدقی کنجکا و نمیشود

ما برای اینکہ بهتر بتوانیم حقایق را بدست بیاوریم شہا (تصوف اسلامی) را در نظر بگیریم و از
مفہوم وسیعی کہ اینمغنی دارد و در تمام مل و ادیان عالم ثبت و ضعف موجود است صرف نظر میکنیم
قطعی است کہ پیدایش تصوف در ایران ہم پس از اسلام مربوط بہان تصوف اسلامی است

تصوف اسلامی در هر دو فرقه شیعه و سنی وجود گرفته نهایت آنکه منشأ اصلی در هر فرقه
امری مخصوص بوده است

در اهل سنت جماعت ریشه اصلی تصوف همان تبعه و تقشف و روح و رع و تقوی است
ولیکن در شیعه مطلب دیگری هم بر این معنی علاوه شده است و آن عبارتست از حقیقت
(ولایت) و دستداری ائمه دین که گاهی تجد فراطر سید است

شیعه امام خلی خود را که بعد از دربان متصوفه به (امام قیامت) و (ولی امر) و (قطب)
و (پیر کامل) تعبیر شده است در هر کار پیشوای خود و در تمام او امر و نواهی واجب الاطاعه
میدانند دستداری امام و توجه پیشوای مطلق یکی از اصول سلسله فرقه متصوف است
پس ریشه اصلی تصوف در اسلام همان روح نزهت و تواریع است که کم و بیش در اغلب مذاهب
و ادیان وجود دارد ولیکن در اسلام بصورت مخصوصی جلوه گر گردیده که در هیچ کلام از مذاهب
و نحل موجود نیست و از خصائص اسلام محسوب میشود

فرق تنهد و تصوف

بیان زاهد و صوفی فرقه‌های بسیار است از آنجمله اولاً وجهه اصلی غایت مقصود زاهد

انصرف از لذات و شهوات دنیوی و تحمل رنج و سختی در این عالم است برای استرجعت در نشأه
 اخروی و امید به نسیم خیرت اما غایت قصوی و مقصود نهائی (صوفی) اشتغاق در معرفت

حق سبحانه و تعالی است زاهد میگوید (از پی عجبی دنیا بگذرید) چه

نعمت دنیا ز کهن تابو چون گذر نیست نیز در بجز

اما صوفی میگوید (دوست ما را و همه نعمت فردوس شمارا)

ثانیاً شخص زاهد پیوسته در پیم و امید است و لذات دنیوی را از پیم عقاب ترک میگوید و میگوید

از خوف سطوت الهی لرزانست اما صوفی پیوسته غرق امید رحمت است ازین رو

خوشحال و فارغ اقبال زیست میکند و درین حال بهشت و نصیب خویش میداند

نصیب است بهشت اینچنین شناس بود که مستحق کرم است همکارانند

و اگر بکفرش نسبت دهند میگوید

زهد بهیچ توفی باز کفر بهیچ منی

بیا که رونق اینکار خانه کم نشود

ثالثاً حقیقت زهد و پربیزگاری و کناره گیری از نعیم دنیا در تمام ادیان وجود دارد

اما تصوف یعنی خاص نهضت فکری تازه است که در زیر لوای اسلام وجود گرفته و بتدریج صورتی

مخصوص پیدا کرده است و ازین نظر توان گفت که تصوف مخصوص به سلام است و در این دیگر

موجود نیست
نقل کلام ابو علی سیدنا در اشعار کثرت در عرفان مشاعراف علی عابدین

چنانکه عارف را با زاهد نسبت با عابد نیز تفاوت است و این سه لفظ یعنی (عارف) و (عابد) و (زاهد)

در عرف حکما و دانشمندان هر کدام موردی خاص استعمال شوند

ایشان رئیس ابو علی سینا (متوفی ۴۲۶) در تشریح این سه گروه ابا بسترین تعبیر

ذکر کرده و در (التمطیات) فرماید (المعرض عن مشاع الدنیا و طیباتها بمحض باس

الزاهد و المواظب علی فعل العبادات من القیام و الصیام و نحوها بمحض باس العابد

و المنصرف بفکره الی قدس الجبروت مسند بما الشرف و نور الحق فی ستره بمحض باس العارف

و قد یرکب بعض هذه مع بعض) مقصودش اینست که حیثیات مختلف است و گرنه

ممکن است که کثیر مثل باس عابد باشد و هم زاهد یعنی باس از لذت دنیا و حی چشم پوشد و هم با

عبادی موطب باشد و در تعقیب سخن مذکور نیز فرماید (و الزاهد عند غیر العارف

معامله ما کانه بشتری بمشاع الدنیا مشاع الاخره وعند العارف نثره ماعثما
 بشغل سر عن الحق وتکبر علی کل شئ غیر الحق والعباده عند غیر العارف معامله
 ما کانه بعمل فی الدنیا لاجزه باخذها فی الاخره هی الاجر والثواب وعند العارف
 ریاضه مالهیه وقوی نفس الملوهمه والمخیله ليجرها بالنفوس عن جناب الغرور
 الی جناب الحق)

گفتم که سرچشمه اصلی تصوف اسلامی همان نزد و تریض است اما اینکه از آغاز تا انجام
 یکحال باقی مانده و فکر یک سوال جاری بوده است یا تطوری خاص پیدا کرده حق نیست
 که بگوئیم تصوف در ابتدا از زهد و تقوی و روح پنداری منبث شده اما بتدريج
 با افکار فلسفی و عقاید روحانی بعضی خلل دیگر نیافته آشفته شده است

ایرانیان نوشته تمام مورخین بزرگ مهترین عامل و حامل علوم و آداب در اسلام بودند
 و این جمله از آثار متقدمان است که حمله العالیم فی الاسلام اکثرهم العجم
 از طرف دیگر هم میدانیم که غالب کتب علمی و سودمند ایران و یونان و هند و عربی ترجمه شده
 و در دست مسلمانان افتاد و همین منعی باعث شد که بزرگترین نهضت علمی در اسلام پیدا کرد

عقاید حائنی فلسفی مل ایران و یونان و هند در فلسفه اسلامی تأثیر نمایان کرده و از این جهت نمیتوان
انکار کرد که تصوف اسلامی با آنهمه آمیختگی با افکار فلسفی از تحت تأثیر عوامل فکری مل دیگر خارج
نیست. پس یک کلمه باید گفت عامل عمده تصوف در اسلام همان عقاید اسلامی است
اما بعضی افکار فلسفی که از ایران و یونان و هند به سینه رسیده بود آمیخته شده و مخصوصاً تحت
پرورش ایرانیان نضج کامل یافته است تا جائیکه کم کم تصوف صورت علمی خاصی بخود گرفته و مسائل
این علم نیز مانند سایر علوم و اداب تدوین شده و بصورت کتب و رسائل درآمده است
ازین جهت می پسیم که ابن خلدون علم تصوف را در ردیف سایر علوم که در اسلام حادث شده
از قبیل علم کلام علم فقه علم حدیث و غیره نوشته است ^(۱)

اغانر تصوف در اسلام

از مطالب گذشته چنین نتیجه میگیریم که تصوف بمعنی فرقه خاص از خصایص دین اسلام است
ولی فلسفه دینی و روحانی ایرانیان در آن کاملاً مؤثر شده است
اما مفهوم وسیع زهد و تقصد در تمام ادیان عالم وجود داشته و مخصوصاً با اسلام و ایران ندارد

(۱) مقدمه ابن خلدون لمجمع بیروت ص ۶۷ تا ص ۷۴

حال پسیم که تصوف در اسلام از چه وقت پیدا شده و اول کی که اور بنام صوفی معنی
صطلاحی خوانده اند کیت

در این مورد باز عطف توجهی بمطالب گذشته لازم است زیرا بطوریکه باز نمودیم اصل تصوف
در اسلام از تنگ چشم پوشی از رخارف دنیوی ناشی شده و همچنین از آغاز اسلام در عصر
خود پیغمبر صلوات الله علیه در میان بعضی افراد مسلمین مخصوصاً فقرای مهاجرین وجود داشت

منظر کامل این معنی همان صحاب صنفه در مسجد پیغمبر بودند که بفقرو پنهانی و زهد و پرهیزکاری
میافشید و غلب عبادت شغال داشتند و معروفست که آنها غالباً لباس شمشینی در میگردیدند
و جانه خود را با لایف درخت میزدند و همی این شخص و ترجمه احوال آنها و پاری از
کتب تاریخ آمده است و از همه مفصل تر و مهتر حافظ ابونعیم صنفانی در کتاب حلیه الاولیاء

همی آنها را با اخبارشان تریب حروف معجم ضبط کرده است

از جمله شایسته سیر اهل صنفه سلمان فارسی ابوذر غفاری صهیب ابوهریره بلال

خباب حدیث بن یان ابوسعید خدری بشر بن خصاصیه ابومویبه بودند

در کتاب کشف المحجوب جمعی از اهل صنف را هر کدام با تعریفی خاص ذکر کرده است (۱)
 ولیکن هیچکدام از آنها را بنام (صوفی) اصطلاحی ننخوایند و این اصطلاح قطعاً پس از قرن اول

هجری درست شده است

تصوف اصطلاحی در قرن دوم هجری ایجاد شد

آنچه از مطالعه کتب تاریخ و تذکره و از روی تصریح بعضی مؤرخان بزرگ بدست میاید این است که
 تصوف اصطلاحی استعمال لفظ (صوفی) بمعنی فرقه روحانی خاص در سده دوم هجری شروع
 یافته و پیش از آن تاریخ اگر چه حقیقت و مفهوم واقعی لفظ موجود بوده و لیکن این اصطلاح جاری نبوده است

از اوایل عهد اموی نهضت‌های فکری و دینی شروع شد و در عهد عباسی اول یعنی از سال ۱۳۲
 تا قرن سوم هجری که بهترین دوره ای عباسی است) شدت یافت و غالباً سر و صوتی بخود
 از جمله این تحولات و نهضت‌های فکری سلسله تصوف بود که در این عهد بصورت فرقه روحانی درآمد

(۱) ص ۹۷-۹۹ و همو ننویسد اگر جمله ایشان را یاد کنم در از گرد و شبح ابو عبد الرحمن محمد بن حسین سلمی که نقال
 طریقت و کلام شایخ بوده است تاریخچه کرده است مراحلی صنف را منفر و مناقب و فضائل و امامی و کنی پا آورده اما شایع
 ابائی بن عباد از جمله ایشان گفته است و من بدل و را دوست ندارم که است اهلک ام المؤمنین عایشه رضی

سبب این بود که مسلمانان از هر ملت و طائفه مجذوب حقیقت اسلام بودند و سنت نبویه
 پیغمبر اکرم را از جان و دل پذیرفتند و در زمان خلفای راشدین و عهد صحابه همان سنت
 برقرار بود و زمامداران و بزرگان اسلامی شیوه خود پیغمبر را معمول میداشتند

اما در زمان بنی امیه یاست معنوی روحانی تبدیل سلطت مستبده عربی گردید و خلفای
 بنی امیه اغلب با حکام و قوانین دینی که شها سرایه پیشرفت اسلام و علت اعلی گردیدن مل و
 طوئف امم بدین اسلام بود بی اعتنائی کردند و بسبب و آداب پیغمبر و صحابه عالمقدار
 پشت باز زدند و حرص بر جمع زخارف دنیوی و توجه بدنیایمان دنیائی که در نظر پاک پیغمبر و خلفاء راشدین
 وی از قبیل حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام پیشیزی ارزش نداشت و قرآن مجید بکشت

وَمَا هَذِهِ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِیَ
 الْحَيَوانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ پیغمبر میفرمود من اخذ الدنیا استخفافاً
 بِالْآخِرَةِ فَلَهُ النَّارُ و علی بن ابیطالب در حق آن میگفت فی حلالها
 حساب و فی حرامها عذاب و عمر و عتاب از آن مبالغه میکرد

بالاخره همان زخارف که دین اسلام بی انداز و حقیر میسر در نظر خلفای اموی بی انداز و مؤ
اهمیت قرار گرفت خلفا و عمال و حکام اموی و دست نشانده گان آنها و بالاخره تمام
آن کسانی که قدرت بر جمع ثروت و مال و منال دنیوی داشتند غرق در جمع زخارف و منمک
در شهوت دنیاوی گردیدند

از طرف دیگر سلطنت مستبده عربی با ملل غیر عرب نهایت ذلت و خواری قیاس کرد
و کتب تواریخ مملوک از شرح بد رفتارهای عرب در عهد اموی با ملل غیر عرب است
اینها همه سبب شق عصای مسلمین و تفرق کلمه گردید و جمعی از روی حس وطن دوستی و برای
حفظ شخصیت ملی و جمعی از راه طرفداری از حقیقت دین و جمعی در سوای ریاست و سلطنت
و بالاخره هر دسته بد عیبه بر ضد حکومت عربی اموی قیام کردند و از او خسرانهای

سیاسی و ادبی و دینی شروع شد

تصوف هم از جمله نهضتها و تحولات فکری و دینی است که در این وقت آغاز شده است
پیدایش تصوف در حقیقت نهضتی بود بر ضد دنیا پرستی امویان و پست پذیردن آنها با حکام

دین سنیه اسلام این خود در آغاز کار بود ولی بعد با اشکال دیگر در آمد و بالا خیزگی
 بخود گرفت که حزب صوفیه را از سایر خراب و فرق دینی و فلسفی متمایز کامل دارد
 عالم شهیر ابن خلدون در شرح علم تصوف و تاریخ پیدایش آن در اسلام میگوید

(هذا العلم من العلوم الشرعیة الحادثة فی الملة واصله ان طریقه هؤلاء القوم لم تنزل
 عند سلف الامة وکبارها من الصحابة و التابعین و من بعدهم طریقه الحق و الهدایة
 و اصلها العکوف علی العبادۃ و الانقطاع الی الله تعالی و الاعراض عن زخرف الدنیا
 و زینتها و الزهد بما یقبل علیه الجمهور من لذۃ و مال و جاه و الا تفرد عن الخلق فی
 الخلوة للعبادة و کان ذلك عامّا فی الصحابة و السلف فلما نشأ الایمال علی الذیابی فی القرن
 الثانی و ما بعده و جمح الناس الی مخالطة الدنیا اخص المقلون علی العبادۃ باسم الصوفیة
 و المنصوفۃ) (۱)

پس می بینیم که علامه ابن خلدون گفته ما تصدیق میکند صریحاً میگوید که علت پیدایش تصوف
 در اسلام این بود که در قرن دوم هجری شیوه مرضیه بزرگان صحابه و تابعین منسوخ ماند و ایال

بر دنیا جمع زخارف دنیاوی شیوع یافت و کسانی که برخلاف سنت معموله اهل زمان خود قرار
 کرده عبادت و ترک دنیا قبل کردند بنام صوفیه و متصوفه اختصاص یافتند
 پس معلوم شد که اصطلاح صوفی، و فرقه (متصوفه) در قرن دوم هجری معمول شده و پیش
 از آن لقب صوفی بمعنی خاص مصطلح نبوده است

اما اینکه می بینیم اشاعه اسلام فارسی و اوایل قرن دوم هجری در بعض کتب تاریخ و تذکره
 ب لقب صوفی می خوانند نه از باب اینکه سلمان و اویس و حسن در زمان خودشان بدین لقب خوانده
 میشد بلکه بواسطه شباهت اعمال و اقوال آنهاست با کسانی که بعد از بنام صوفی خوانده شدند
 و مؤلفان قرون بعد بحسب مصطلح زمان خودشان تعبیری کرده اند - نظیر آن معنی که مؤلف تاریخ
 یا ترجمه حال در حق کسی بحسب اصطلاح عصر خود به مطابق اصطلاح زمان آن شخص تعبیری کرده باشد مخصوصاً
 در فرق مذهبی و شارب علمی و سوادان داریم

اول کسی که در اسلام ب لقب صوفی نامیده شد
 بشرحی که پیش نموده تصوف در اسلام متعلق است بقرن دوم هجری و پیش از آن تاریخ
 هم اهل زهد و عبادت و تارکان دنیا بوده اند ولیکن ب لقب صوفیه خوانده نمیشدند

و همچنین پیش از اسلام هم اصل زهد و توزع در ادیان وجود داشته لیکن فرقه متصوفه
با آداب و افکار و عقاید مخصوصه از مختصات آئین اسلام است

مثلاً فرقه مرغان و زهاد که نوشته و بستان المذاهب در فارسی بامی و اثره درون
روشندل یگانه پن و بلغت ہندی رکشیر و انامیکانی بخوانده اند
اگر ما خذ صحیح داشته باشد عین این تصوف نیست کہ در اسلام وجود گرفته است هر چند بعض
عقاید و افکار ہم با یکدیگر نزدیک باشند و حقیقت مطلب را در اینجا قبل ازین گفته ایم و تکرارش
تطویل بلا طائل خواهد بود

و همچنین آنچه در کامل ابن اثیر (ج ۱) در ضمن ترجمه نوح شمه از حال افریدون ذکر کرده گفته است
اول کسی کہ اورا صوفی نام نهاده اند اوست بنظر ساس استواری ندارد
صاحب قابوسنامه مینویسد (۱) «و شنیدم کہ اول کسی کہ اصل این طریقت نهاد و گشت کرد
غزیر پیغامبر بود و بصغای وقت بد آنجای رسید کہ جوآن اورا پسر خدای تعالی خواندند خاک
در دامن ایشان باد و شنیدم نیز کہ در ایام رسول م اصحاب صفہ دوازده گس بودند مرقع پوش
در رسول با ایشان بخلوت بسیار نشستی و آن قوم را دوست داشتی

آنچه ازین مقوله گفته میشود یا ازین بابست که گویندگان نویسندگان اصطلاح زمان خود چهری
گفته اند یا ازین بابست که زهد و تقشف عمومی را با تصوف خاص مخلوط کرده اند و هزاره گوشه
گیری را صوفی خوانده اند و گرنه لقب (صوفی) تشکیل ضرب متصوفه در اسلام پیشتر از قرن دوم
هجری نمیرود

یکی از دانشمندان اروپا (۱) میگوید عقاید و فلسفه تصوف اسلامی از زمان ذوالنون مصری (۲)
شروع شد و بعد جلال الدین عینی مولوی بلخی خاند یافت و هر چه بعد از مولوی پیدا شده است
همه شرح و تعلیقات بر افکار گذشته گان میباشد

ذوالنون مصری از بزرگان صوفیه شمرده میشود و یکنوی اول کس نبود که بلقب (صوفی) خوانده
شد زیرا تا تاریخ وفات او به خلاف اقوال از سال ۲۴۵ تا ۲۴۸ (۳) نوشته شده است

(۱) اولیری (۲) مولوی بلخی در ثنوی حکایت بزرگان بزرگ ذوالنون مصری اسجد نفوذ و کیش برشته نظم کشید
اینچنین ذوالنون مصری افتاد کاغذ او شور چون نو بزاو خلق را تاب جنون او نبود آتش او ریشهاشان میر بود
چونکه در پیش عوام آتش فساد بند کردندش بزرگان المراد حکم چون دست بزرگان او افتاد لاجرم ذوالنون بزرگان او افتاد
چون قلم در دست غداری بود لاجرم منصوب برداری بود انج

(۳) رجوع شود باین خلکان

دیش از این تاریخ هم بزرگان سپار در این طائفه بودند که بنام صوفی شهرت داشتند و رسماً
داخل حزب متصوفه شمرده میشوند

اما حسن بصری (۱) که بنوشته ابن الاثیر در ۸۷ سالگی بسال ۱۱۰ هجری فوت یافت اصلاً
اورا لقب صوفی نمیخوانند هر چند از بزرگان زهاد محسوب میشد و از نیجت امام ابوتها قسم قسری در
کتاب خود حسن بصری را در خبر و مشایخ طریقت نیامورده شاید در تمام رساله خود پیش از چهار پنج
مرتبه نام از وی نبرده باشد و بر فرض اینکه شرب تصوف داشته بنام صوفی شهو
نمود و ما اینجا هم اول کسیکه بدین نام شهرت یافته است بشناسیم

اما او پس قرن (۲) که در عصر حضرت رسول اکرم صلوات الله علیه میرزا است با اینکه جمعی وی را
سلسله رشته از تصوف شناسند وی نیز بنام صوفی معروف نبوده و اینکه در کشف
المحجوب ص ۹۹ مینویسد (آفتاب امت و شمع دین و ملت او پس قرن رضی الله عنه از بزرگان
اهل تصوف بود و اندر عهد رسول صلوات الله علیه بود) بنا بر همان اصل است که گفتیم گاهی مؤلفان

(۱) ترجمه احوالش در ابن خلکان تفصیل مسطور است (۲) شرح احوال وی در تذکره الاولیاء شیخ عطار

بحسب اصطلاح زمان خود درباره کسی عبارت میکنند و این معنی دلیل نیست که آنکس در زمان خودش هم با اصطلاح زمان مؤلف شهرت داشته باشد

مجملاً آنچه در باب اولین کس لقب صوفی در اسلام حدس زده میشود پیش از قرن دوم هجری یا بعد از آن تاریخ غالباً خطاست و از همه نسبت نزدیک تر بواقع همانست که مولانا عبید جامی از بزرگان علماء و شعرای قرن پنجم هجری در کتاب نفیس (نفحات الانس) نگاشته است

اولین کس که در اسلام لقب صوفی مشهور شد ابو هاشم صوفی

(ابو هاشم صوفی) از اعظم رجال صوفیه قرن دوم هجری و معاصر صفیان ثوری و اولین کس بود که لقب صوفی شهرت یافت

نفحات الانس^(۱) نموید (ابو هاشم الصوفی) بکنیت مشهور است شیخ بوده ام و در اصل

(۱) نورالدین، عمادالدین جامی همدانی از محله دشت صفهان بودند جامی در ۸۱۷ در قزوین (خرجود) جام ولادت یافت و در سال ۸۹۸ وفات کرد بهترین ماده تاریخش این است (دود از خراسان برآمد) که لفظ دود باید از خراسان کم شود

کوفی است و با سفیان الثوری رحمه الله معا صر بوده و ات سفیان رحمه الله علیه بالبصرة
سنه احدى وستين و مائة)

در کتاب شذرات الذهب (۱) هم فوات ابو عبد الله سفیان بن سعید الثوری را در ماه
شعبان سنه اربع مئوید و یگوید (وله ست وستون سنه) و بنا بر این تولد سفیان
ثوری در حدود (۹۵) هجری خواهد بود پس معلوم میشود که ابو هاشم در نیمه اول قرن دوم
میزبسته و با سفیان ثوری معا صر بوده است و سفیان بگفت من تا ابو هاشم اندید
بودم نمیدانستم که صوفی هست

نیز در نفحات الانس در باره ابو هاشم میگوید (و پیش از وی بزرگان بودند در زهد و ورع
و محاسن نیکو در طریق توکل و طریق محبت لیکن اول کسی که در اصوفی خواندند وی بود
و پیش از وی کسی را این نام نخوانده بودند)
این عقیده از طرف مؤلفان دیگر نیز تأیید شده غالب متحققان بر آنند که ابو هاشم
کوفی اولین کسی است که رسماً لقب صوفی داشت
و بعضی زمان حیات او را بنین میلادی در حوالی (۷۷۸) تعیین نموده اند که مطابق با همان

یکصد و شصت و یک هجری شود و روی هر قفسه این جمال از تمام محتملات در پناه بصب و نزدیکتر نماید
 ابو اسحق ابراهیم بن ادبیم ملخی هم در آن زمان میزیسته ولیکن وفاتش نبوده شذرت الذب
 (رج ۱ ص ۲۵۵) یکسال پس از سفیان ثوری واقع شده است

در پایان این فصل باز هم تکرار میکنیم که غرض از تصوف و صوفی اصطلاحی است نشأ اصلی یعنی
 تقشف و ریاضت نفسانی و زهد و پرہیزکاری و غفلت از دنیا چه بمعنی در غلبه نیک و یک تمام
 ایدان عالم وجود داشته و در مذہب اسلام هم از آغاز امر و معاصر خود پیغمبر صمدی اہل دانش
 و تقوی وجود داشته لیکن آنہا را رسماً بنام صوفی نینامیدند و استعمال لفظ صوفی و متصوف
 دیرمدار معانی لغویہ بوده است و از قرن دوم ہجری صورت عربی و شکل دینی و فلسفی بخود گرفته
 و اصطلاح خاصی پیدا کرده است

و اولین کسی کہ رسماً مشہور لقب (صوفی) گردیده همان ابو ہاشم صوفی کوفی است
 قدیم تر است کتابی کہ لفظ صوفی بمعنی خاص در آن استعمال شده است

ظاهر اقلدیت ترین مؤلف اسلامی کہ لفظ (صوفیہ) را بمعنی خاص بکار برده باشد

جا حظ^(۱) است در کتاب «البيان والتهيين» که منوید (الصوفية من النشاك) جا حظ از بزرگان قدماى مؤلفين اسلام است و اگر در کتاب دیگرى هم این لفظ بمعنی خاص تفسیر شده باشد زمان مؤلفش در حدود زمان جا حظ خواهد بود در عبارت جا حظ احتمال دیگر هم میرود و بسکن ظاهر همانست که گفتیم

بخش سوم نظائر تصوف از قرن دوم هجری بعد

گفتیم که تصوف بمعنی خاص در قرن دوم هجری در اسلام ظاهر شده است حال پسینیم که ازین قرن بعد چه تغییراتی در عقاید و اعمال و اقوال این فرقه ظاهر شده و عوامل تطویر چه بوده است

سپهر ناهنجری تصوف

ریشه اصلی تصوف همان تعلیمات اسلامی بود و در قرن دوم هجری تصوف صورت تنگ و عزلت از دنیا داشت تعلیمات این فرقه در این قرن هنوز نظام و ترتیب خاص نپذیرفته بود

(۱) ابو عثمان عمرو بن بحر بن محبوب معروف بجا حظ از ائمه و بزرگان ادب بود و دانش در عصر ۳۶۱ و فوئتش هم در سنه ۲۵۵ واقع شد تاریخ تولد و فوئتش بسین سیدادی ۷۸۰-۸۶۹

اما در سن سوم بجزری در بحال صورت تعلیمات مخصوصه پیدا کرد و کار تازه و عقاید فلسفی

جدید در آن رایافت

مسئله وحدت وجود و فناء فی الله و بقا بالله و تعلیمات عرفانی دیگر از قرن سوم

هجری بعد در عقاید صوفیه رسوخ پیدا کرد تا جایی که تصوف هم بصورت فنی و علمی خاصی درآمد
و علماء بزرگان این مذهب در دست بکار تألیف و تصنیف کتب در سائل زدند

پس قرن دوم هجری اعمد پیدایش و قرن سوم را دوره نضج علمی تصوف باید گرفت
از قرن سوم بعد دوره کمال و رشد تصوف محسوب میشود و بنابر این دوره منتهی میشود

بقرن هفتم هجری و عصر مولانا جلال الدین بلخی ۶۰۴ - ۶۷۲

و از زمان مولوی بعد دیگر تغییر نمایانی در تصوف ظاهر نشده و اگر تغییری هم پیدا شده

جزئی و غیر قابل اهمیت بوده است

از میان قرون و اعصار اسلامی دو سن چهارم و پنجم نهایت کمال و رشد علمی و عملی تصوف است

دارد در این دو قرن بزرگان صوفیه در ممالک اسلامی مخصوصاً ایران بسیار بودند و غالب آنها

از اعظم دشمنان زمان محبوب میشدند و از خود آثار مهم پدید میآوردند
 اهمیت قرن پنجم نیز بیشتر از قرن چهارم است زیرا در نیمه اول این قرن جمعی از سادات اعظم
 این مذهب از پیشل شیخ ابوسعید ابوالخیر ابوالقاسم قشیری شیخ ابوالحسن قاسمی
 و غیره و غیره میریختند و مهم ترین کتاب در موضوع تصوف یعنی سلسله قشیری در این تاریخ
 تألیف شد و در نیمه دوم این قرن حجة الاسلام غزالی طوسی (متوفی ۵۰۵) (۱)
 ظهور کرد که بزرگترین نابغه علمی و عرفانی آن زمان بود

تصوف اسلام در تحت تعلیمات غزالی دارای افکار نو و عقاید تازه و داخل مرحله جدید گردید
 از این دوره که بگذریم عهد سنی غزنوی معاصر بر شاه سلطان سنجر سلجوقی شروع میشود
 پس از وی دوره فریدالدین عطار (متوفی ۶۲۷) میآید و در قرن هفتم هجری مذهب کمالیه
 در این قرن چندین تن از اعظم علمای شایسته حلال در ایران و ممالک دیگر پیدا شدند که خود داخل
 رشته تصوف بودند و آثار تألیف و تصنیف در موضوع تصوف بحد کمال رسانیدند
 از جمله مشایر تصوف در این قرن عبارت است از شیخ شهاب الدین سهروردی مؤلف

(۱) در تاریخ حیات و فوت می گفته اند نصیب حجة الاسلام ازین سرای سنخ حیات پنجه و پنج وفات پانصد و پنجاه

کتاب عوارف المعارف^(۱) و محیی الدین^(۲) مؤلف فتوحات مکیه و کتب دیگر صدر الدین قونوی^(۳)

(۱) ابوحنص عمر بن محمد بن عبد الله از بزرگان صوفیه بود و بعد از عیسی بن عیسی و اندرزهای فیثونه بدایت گرامان سیکردیکه از باطنها و خفاها بهایی بعد از تحت نظر او اداره میشد و خلیفه الناصر الدین الله نسبت به او ارادت کامل داشت کتاب عوارف المعارف در سیر و سلوک اهل تصوف از آثار اوست که جزو کتب مهمه این موضوع محسوب است تولدش ۵۳۹ و فاش ۶۳۲ مکنف دیگر هم بنام شیخ شهاب الدین سهروردی داریم که معروفست به شیخ شراق و از بزرگان حکمای شراقی و مؤلف چند کتاب در این موضوع است مانند حکمة اشراق تلویحات مطاریات بیاض الوجود این شهاب الدین در حلب بجز حکمت کشته شد (۵۸۷) و تولدش در سال (۵۴۹) بود

(۲) محیی الدین ابوبکر محمد بن علی بن محمد و لا پیش شب و شب ۱۷ رمضان (۵۶۰) و فاش ۶۲۲ ربيع ثانی (۶۳۸) در شتق اتفاق افتاد این محیی الدین معروفست به (اعرابی) و بعضی او را با محیی الدین ابن العربی که اتفاقا در لقب و کسبه نام یعنی (محیی الدین ابوبکر محمد) با محیی الدین صاحب فتوحات اشتباه کرده اند ابن العربی محیی الدین ابوبکر محمد بن عبد الله مغافری است که بنوشته تاریخ یافعی در سال (۵۴۳) فوت یافته است

(۳) شیخ صدر الدین محمد بن اسحق قونوی معاصر است با مولانای رومی و از آخذ موجوده تاریخ ولادت و وفاتش بدست نیامد

صاحب مضاعف الغیب مولانا جلال الدین بلخی صاحب مشنوی متوفی (۶۷۲)

نجم الدین رازی (۱) صاحب مرصع العباد سعدی شیرازی متوفی (۶۹۱) فخر الدین

عراقی مؤلف لمعات (۲) و بالاخره بابا فضل کاشانی (۳)

(۱) شیخ نجم الدین ابوبکر عبد الله بن محمد رازی معروف بـ شیخ نجم الدین دایه از شاگردان شیخ نجم الدین کبری است که در خوارزم کشته شد نجم الدین دایه پس از فتنه خراسان در اثر حمله مغول بعراق گریخت بهمدان رفت و در (۶۸۸) چون خبر وصول تاتار را بهمدان شنید از آنجا هم فرار کرد و بالاخره عازم بلاد روم گردید و در ظل حمایت علاء الدین کبکیا و سلجوقی بسربرد و سال (۶۲۰) کتاب مرصع العباد در اربع سیر و سلوک در سیصد و پنجاه بیت و عمر خود را در بلاد روم بپایان رسانید و در سال (۶۴۵) وفات یافت

(۲) فخر الدین ابراهیم بن شیراز بهمدانی از بزرگان عرفا و شعرای قرن هشتم ایران است و از شاگردان صدر الدین محمد قونوی بود و کتاب (لمعات) از آثار اوست که جامی بر آن شرحی بنام (اشعة لمعات) نگاشته است و تهاش در ۸۸۸ واقع شد

(۳) فضل الدین محمد بن حسن کاشانی از بزرگان حکما و عرفا و شعرا و مؤلفان قرن هشتم هجری بود و سائل فارسی عرفانی شیرین دارد از جمله آثارش جاودان نامه ره پنجم نامه مدارج نکال نشانه ساز و پیرا شاهان پرایه پند و تهاش ۷۰۷ و کاشان واقع شد

اینها که بر شردیم عموماً از صنایع قوم و مطایر برجسته تصوف و نوانبغ علمی و ادبی و عرفانی قرن
هفتم محسوب میشوند

مقصود ما استقصا شایسته تصوف نیست چه این خود بطوریکه پیش گفتیم موضوعی است جداگانه که
بتالیف کتاب مفصلی محتاج است و اگر تنها از زمان سلطان علاء الدین کتیباده سلجوقی (۶۱۰-۶۳۶)
در دیار روم در نظر بگیریم عده بزرگان عرفا از یکصد نفر متجاوز خواهد شد که هائی آنها در کتب تراجم
رجال ضبط شده است

باجمله تصوف اسلامی در قرن اول از زهد و تقوی بایه گرمش و در قرن دوم پدیدار شد
و در قرن سوم صورت مسلکی مخصوص پیدا کرد و در قرن چهارم و پنجم رشد کامل و نضج تمام یافت
و در قرن ششم و هفتم بنیتهای کامل رسیده نهائی که تمخذه آن در قرن اول نشانده و در قرن دوم
نبرشته و تا قرن پنجم نور و زلفه و بیاض داشت در قرن ششم و هفتم بارور گردید و آنچه در خور بود
بشمار رسید و بسوه و برداد

از قرن هشتم بعد تدریجاً رو بضعف گذارد و چنانا اگر نابغه در این رشته ظهور میکرد اثرش فوقی

و غیر دائمی بود و اکنون بالمره روزوال و ضحکال گذشته است مگر اینکه باز از جانی مددی رسد
و در غیبتی هم تجدیدی ظاهر گردد

سیر معنوی یا روحانی تصوف

آنچه نوشتیم پیشتر از نظر تاریخی بود و مقصود این بود که سیر تاریخی تصوف از بدو پیدایش بعد
شرح دهیم - اینک میخواهیم سیر معنوی یا روحانی تصوف را از آغاز پیدایش بعد بیان کنیم
تصوف در آغاز امر زهد و تقشف مطلق بود و تحزب و فرقه بندی و نظم و ترتیبی مخصوص در آن راه نداشت
پس بصورت زهد و ریاضت با داب و سن مخصوصه درآمد در این مرحله سیر و سلوک در تحت قواعد
و قوانین معینه داخل شد و لیکن باز اصل محفوظات همان توحید و فک و غلت از دنیا و دیرامی بود
از این مرحله هم گذشت و بصورت عرفان درآمد و اصل سلسله معرفه ته گردید آخرین سر منزل مقصود
در این مرحله فائز سالک در حق و اشتراق در اسماء و صفات الهیه بود از این مرحله هم قدم بالاتر
گذشت بعقیده وحدت وجود رسید و بعضی متصوفه حیانا از وحدت وجود هم گذشته
بوحدهت موجود حلول و اتحاد معتقد شدند و رفته رفته عقاید ساده اولی بصورت افکار غایبه
پروان آمد و تعبیرات و اصطلاحات و همچنین اعمال و رفتارهای بعضی ارباب این مکتب مخالف فطوایر

و ازین جهت کاستنی تکفیر و تفسیق بنطایفه بلکه قتل و حرق شدید گردید

بعضی نوشته اند که تصوف باین ترتیب سیر معنوی کرد که در آغاز امر (زهد) بود و سپس (تصوف)

شد و بعد به (معرفه الله) رسید و بالاخره به (وحدت وجود) خاتمه یافت

این بود خلاصه از سیر روحانی تصوف از آغاز پیدایشش بعد اما آداب و سنن معموله فیضیه

از پیشل خرقه سماع تواجد و همچنین رسوم رباط خاشعانه و غیره هر کدام علتی حادث

دارد و صوفی در اصل ایگونه آرایشها و پیرایشها نداشته و بتدریج در آن راه یافته است

راجع بآنچه در این فصل نوشتیم مشاهده در فصول بعد هم سخنی خواهیم گفت تا جائیکه ممکن است تحقیق روشن گردد

عوامل نظریه در تصوف

تصوف اسلامی در تحت چند عامل مؤثر تنصیف یافته است اولین عامل مهم در انبیا

تعلیمات اسلامی است از پیشل وَمَا هَذِهِ الدِّينَا إِلَّا لَهٗو وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّاءَ الْآخِرَ لَحِیَ

الْحَيَّوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ

كُلَّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَإِنَّ رَبَّكَ ذُو الْجَلَالِ

وَالْإِكْرَامِ أَيْسَمَّا تَوَلَّوْا فَوَلَّوْا وَجْهَ اللَّهِ وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ

وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرْدِ سَبِّحْهُمْ إِنَّا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ
 حَتَّىٰ يَتَّبِعَنَّهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ که مفسرین به
 (بمعرفون) تفسیر کرده اند همچنین آیات بسیار در قرآن مجید داریم که عموماً دعوت بتقوی
 و معرفت الله و تفکر در آیات آفاق و انفس کرده است و جمعی از علمای فرق تصوف آیات
 سوره کاف را کاملاً تطبیق با مراحل سیر و سلوک کرده و برای وحدت وجود هم از طوا ابر بعضی
 آیات دلائلی آورده اند

و نیز از پیغمبر صلوات الله علیه روایت کرده اند که در حق اهل صفة بی اندازه مهربانی و عطوفت
 داشت در کشف المحجوب می نویسد (ابن عباس رضی الله عنه روایت کند از پیغمبر صلوات الله علیه

وقف رسول الله صلی الله علیه وسلم علی اصحاب الصفة فرأی فقرهم وجهدهم
 و طبب فلوهم فقال ابشروا یا اصحاب الصفة فمن بیعی من ائمتی علی النعت الذی انتم علیه
 راضیا بما فیہ فانه من رفقای فی الجنة معنی این خبر آن بود که چون پیغمبر بر ایشان نگذاشت
 و بر ایشان از بید بایستاد و خرمی دل ایشان اندر فقر و مجاهدت بیدار گشت ثبات مرثیاء و انگ از
 پس ثما بیایند بصف شما و اندر فقر خود رضی باشند ایشان نیز از رفیقان میسند اندر بهشت)

و نیز نظیر این خبر از پیغمبر صلوات الله علیه و خلفای راشدین خاصه علی بن ابیطالب علیه السلام در دست داریم که ارباب تصوف با آنها متمسک میشوند از اقوال گذشته اعمال آنها را نیز سر مشق قرار خود داشته اند مقصود اثبات حجت و دلیل برای حقانیت این فرق نیست چه عقاید

و اعمال صوفیه بالاخره بجائی رسیده است که از آیات و اخبار صحیحه شنوان برای آنها منقطع می شود داد میخوانیم گوئیم که سرچشمه تورع و زهد و اشتراق در عبادت و معرفت و تعلیمات اسلامی فراوان است و سلیم در انطباق حاجت باخذ و تقلید آداب و ادیان و شیوخ دیگر از پیشل شریعت عیسی علیه السلام داشته اند و باندازه کافی شرق در دست آنها بود اما تصوف گذشته از تعلیمات اسلامی با تعلیمات بعضی مذاهب دیگر و همچنین عقاید و افکار غلط مرکب و معجون شده است

فلسفه و تصوف

از جمله عوامل مؤثر در تصوف تعلیمات فلسفی ایران و یونان است اثر فلسفه ایران و یونان در عقاید صوفیه نمایان تر از آنست که حاجت بمثال و توضیح داشته باشد از آن تاریخ که کتب یونانیان و ایرانیان بدست مسلمین و مسلمانان با فلسفه شرقی در دست

یونان و مشرب فملوین ایرانی آشناسند و عقاید و افکار آنان تغییر فاحشی رخ داد و هر فرقه که پیش از آن عقاید و افکار گرفته ... در این بیان (صوفیه) که اساس مسلکشان بر روحی ذوق و عرفان نباشد بود پشتر از همه با مشرب شراقیون و فلسفه رواقیون آشنا گردیدند

و اتفاقاً جمعی از خود ایرانیان در رشته تصوف داخل شدند و مشرب ذوقی جلی خویش را در کار آوردند و ازین و در تصوف افکار جدیدی داخل شد که منبع اصلی آنها عقاید فلسفی ایران و یونان بود و مسلک صوفی از ورع و تقشف صرف بیرون آمده با امور ذوقی و فلسفی آمیخته گردید و تدریجاً این معنی کمال یافت تا جائیکه تصوف صورت عرفانی ذوقی و فلسفه شهوی و وجدانی بخود گرفت

فلسفه اشراق و مشرب افلاطونی جدید بود تصوف با فلسفه میانسخت

تصوف و مذهب بودائی و عیسوی

و نیز از عوامل مؤثر در تصوف مذهب بوداییان و فلسفه هندو است

معروفست که بایزید بسطامی شاگرد ابوعلی سندی بود و بوسیله او با طرز ریاضت و عبادت بوداییان هند آشنائی یافت پس و در نهایت که بعضی قواعد سیر سلوک را از روحی مذهب بوداییان

شظیم کرده باشد پاره از اقوال بایزید بسطامی با فلسفه (و دانش) نزدیک است

و از اینجست برخی معتقد شده اند که بایزید از تعلیمات بودائی استفاده کرده است

اما تاثیر مذہب عیسوی در تصوف از نیاب محمل است که صوفیه قیام عیسی علیه السلام را در فقر

و عزلت از خلق پیروی میکنند پاره از اقوال او را شرق عمل و کردار خویش قرار میدهند

از متحققان اروپا (بنکلسون) همه جا بمعنی آتایند کرده که تاثیر عوامل نصرت

و مصداق در یونانی در تطور تصوف اسلام پیش از فلسفه بودائی (و دینت) بوده است و برعکس

برون معتقد است که تصوف اسلامی از منبع فلسفه بودائی سرچشمه گرفته است

ما معتقدیم که قانون اصلی تصوف همان تعلیمات اسلامی و رفتار بزرگان اسلام بوده و صوفیه

ازین باب حضرت مسیح را محترم شمرده اعمال و رفتارش را پیروی میکنند که اسلام با آنها معنی

کرده است با بجز تاثیر عوامل فلسفه و ادیان دیگر در تصوف اسلامی قابل انکار نیست لیکن

افراط و تفریط در این باب خطاست بالاترین عوامل مؤثر که نشأت طور تغییر عقاید این فرقه

شده همانا فلسفه اشراقی و رواقی و شرب حکمای فلولوین ایران است و بمعنی خود موجب

ايجاد عقاید تازه در میان صوفیه بود

اما آداب خلوت و ریاضت و ذکر و سایر سنن معموله یقونم شاید غالباً از روی اعمال و رفتار
مربطان و متفککان هند تنظیم شده باشد

پس از این معنی آنچه میگیریم که مسلک صوفیه از حیث فکر و عقیده در تحت تاثیر فلسفه و اریث
عمل و رفتار در تحت تاثیر مسلک بودائی واقع شده است

اینها که گفتیم همه نسبت بسایر ملل و ادیان بود اما نسبت بسایر فرق اسلامی مطالعه عمیق با
میفهماند که عقاید صوفیه با عقاید شیعه مخصوصاً فرق اسماعیلیه ارتباط کامل دارد و گذشته از عقاید
و افکار آداب و احوال مشترک میان آنها بسیار توان یافت

در باب آنچو که عقاید صوفیه با شیعه بعد ازین هم سخنی از محقق شهیر ابن خلدون نقل خواهیم کرد

بخش چهارم

حَقِيقَةُ الصُّوفِ أَنْزَلَ عَلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَبْشَةَ فَلَسَفِي وَدِينِي

از فصول گذشته معلوم شد که تصوف در آغاز امر صورت علمی و سلکی خاص نداشت و شمار کم

و شطاع از دنیا داشت لیکن بدیج از حالت سادگی و بساطت بیرون آمد و صوفیه هم از این
فکر و عقیدت و هم از حیث عمل و قیام با یرسوق و نحل اسلامی متباز پیدا کردند

بنابر این باید تصوف را از دو نظر مورد بحث و تحقیق قرار داد یکی جنبه علمی یا دینی
و دیگر جنبه علمی یا نظری یا فلسفی این خاصیت شهادت در مورد تصوف صدق نمیکند
بلکه تمام مذاهب و ادیان اصلی و سرعی ملل عالم همین حالت را داشته که در بدو امر بغایت
روشن بوده و بر وزان در تحت تاثیر عوامل تاریخی و سیاسی فکری درآمده و در معرض
تغیر و تبدل واقع گشته است چیزی که هست این است که کمتر مسلک و مذهبی باشد از
تصوف رنگ بزرگ شده و رموز و اسرار شگفت انگیز پیدا کرده است

باجمعه در این فصل منجواسیم تا جایی که در خوار این جزیره با چیز است حقیقت تصوف را عملاً
تشریح کنیم

تصوف از نظر علمی

فرقه صوفیه در بدو امر با یر فرق اسلامی تنها این یرسوق را داشتند که این ریاضت و قیام

و محاسبه نفس بودند و ترک دنیا و دنیاوی میگفتند لیکن بر وزران آداب و سنن مخصوصه

پیدا کردند که با سایر فرق و شعب اسلام تفاوتهای بسیار پیدا کرد

اعمال صوفیه بدو قسمت مهم تقسیم میشود

یکی اعمال عبادی یا طریقه شرعیست مشتمل بر فرائض و سنن معموله و ازین جهت بسیاری با

تشرعین تفاوت نمایان ندارند و همان فرائض و منکوبات را که سایر مسلمانان معمول دارند

صوفیه نیز میگزارند فقط در بعض خبریات میان آنها فرقی دیده میشود که چندان اساسی نیست

همین فرائض و سنن اغرائی در حایه علوم و سهروردی و کتاب عوارف المعارف آورده اند

و دیگر اعمال ریاضی یا طریقت که مربوط بانواع ریاضات نفسانی و جسمانی است از قبیل او

و اذکار خلوت و مراقبه و محاسبه و اشغال آنها که در بیان عامه مسلمین متبع اول نیست

صوفیه غالباً درباره این اعمال ترتیبات و نظامات مخصوصه دارند که اغلب از روی اصول

فلسفه روحانی تنظیم شده است

ریاضهای معموله این فرقه بیشتر در تحت چندان اصل مجتمع میشود که در کتب این فرقه تفصیل

نوشته شده است مانند تقلیل طعام قلت خواب سکوت قطع مراد و آهنگش
 با مردم مداومت ذکر نفی خواهر دوام رقت وصال آنها بسیار اتفاق می افتد
 که موجب برهنگونه ریاضات شری باحوال و سوانح مخصوصه میشود و از بعض این حالات کشف
 و شهود و سر و صحو و تجلی و غیب و حضور و محو و ثبات و تجرید و تغیر و وصال آنها
 تعبیر میکنند محض کلام این که اعمال صوفیه شتمل بر دو قسمت است یکی اداء فرائض
 و سنن ظاهریه شرع اسلام که عموم مسلمانان دارند و دیگر ریاضات شاقه که برای رسیدن باحوال
 و مقامات روحانی شتمل میشوند
 فرق صوفیه در عبادات و ریاضات هم با یکدیگر تفاوت دارند و این تفاوت بتدریج میان آنها پیدا شده است

تشکیلات حزبی صوفیه
 یک قسمت از اعمال و آداب صوفیه عبارتست از مراعات قواعد و اصول فرقه بندی و تشکیلات حزبی
 این تشکیلات در هر دسته از فرق صوفیه بخوبی خاص انجام میگیرد محض نمونه بعضی اصطلاحات

حزبی این قدر مطابق تقسیمات محیی الدین در فروع کتب فعل میکنیم
 (قطب) یا (غوث) عبارتست از یک نفر شخص کامل که مدار ارشاد و دستگیری باشد - پس از
 قطب رتبه (امامان) است یعنی دو نفر یکی ازین غوث که در ملکوت نظر دارد و دیگر در شمال
 غوث که نظر در عالم ملک میکند - و امام ملک غالباً جانشین قطب میشود - پس از امامین
 رتبه (اوتاد) است که چهار نفر باشند - و پس از آنها رتبه ابدال است که هفت نفرند
 پس از ابدال رتبه (نجباء) باشد که شماره آنها چهل نفر است - پس از آنها (نقباء) باشند
 که سیصد نفرند این تقسیم اگرچه با تاویلات علی عرفانی هم قابل تطبیق است ولیکن بیشتر نظر
 بتشکیلات حزبی دارد - و این مرتب در سیر و سلوک نظیر مرتب نظامی است نهایت آنکه
 نظر مرتب عرفانی و امور روحانی دارد

میرسید شریف در کتاب تعریفات (۱) در تعریف قطب میگوید

(القطب وقد يسمى غوثاً باعتبار الجاه الملهوف اليه وهو عبارة عن الواحد الذي
 هو موضع نظر الله في كل زمان اعطاه الطلسم الاعظم من لدنه وهو سري في الكون

و احبانه الباطنه والظاهره سران الروح في الجسد بده فطاس الفبض الاعتم وزنه
 يتبع علمه وعلمه يتبع علم الحق يتبع الماهيات الغير المجعوله فهو بفيض روح الحياه على
 الكون الاعلى والاسفل)

باجمله در صوفيه يك قسمت تشكلات عزبي و فرقه بندي ست كه براي دعوت و تبليغ و حفظ نظام
 وضع شده است اساس رباط و خاشاه و مجلس كشن و عطر كردن
 و اشال آنها هم مربوط به اين قسمت ميشود و اين تشكلات بمقتضاي تحزب تدريجا در اين فرقه
 در هر دسته بصورتاتي ظاهر گرديده است

از ادب استحسان في صوفيه

علاوه بر آداب شريعت و طريقت و قوانين تحزب كه در بيان صوفيه ديده ميشود يك قسمت
 از آداب هم دارند كه بمصطلح خودشان (مستحسانات) ناميده ميشود و ايشان
 خرقه ركوه سماع رقص و اشال آنها اين قسمت از آداب اولاد دريان
 تمام فساد صوفيه وجود ندارد و ثانيا در هر فرقه شكلي مخصوص دارد كه از علامتياز آنها از يكديگر
 است

این آداب غالباً با طوایر شرع اسلام مخالفت دارد و ازین رو بعض مؤلفان اینفرقه
برای تطبیق اینگونه امور با شرع اسلام تکلف افشاده و مطالب ابتداء و توجیه گذرانده اند
و مشرکان سخت بر این فرقه طعن کرده و اسق ملکه کافرشان شمرده اند

عزالدین محمود شانی^(۱) در کتاب مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه فصل اول از باب پنجم
بنویسد (مراد از استحسان استجاب امری و حشیار رسمی است که متصوفه آنرا باجستهها
خود وضع کرده اند از جهت صلاح حال طالبان بی آنکه وسیله واضح و برهانی لایح از سنت
بر آن شاد بود مانند لباس خمره و بنای خاشاه و اجتماع از بهر سماع و نشستن در غله و غیر آن
هر چند آن حشیار از ثبوت و تسک بستی خالی نبود و نظریشان در بقید ظاهر بریدن و ستر شدن
براعات آن رسوم و محافظت بر آداب آن همگی بر تحصیل جماع بوالطن و منع فئات و حفظ اوقات
و تاکید رابطه محبت و الفت ایشان مقصور و تکلف و ریاء و طلب شهرت و سمعت و تیار و خصاص

(۱) عزالدین محمود بن علی کاشانی که در تفحات الانس ترجمه عالی مختصر از وی نگاشته از اعظم دشمنان صوفیه نیمه اول قرن
هشتم هجری معاصر کمال الدین عبدالرزاق کاشانی شارح مفصوص نیازل السانین متوفی (۷۳۱) بوده است این
بر دو از بریدان شیخ عبدالقصد صفهائی بودند که بیک واسطه نسب و تشبیه شهاب الدین سهروردی مؤلف کتاب عوارف المعارف
متوفی (۶۳۲) می پوسند است

از دیگران در این قصد بل در جمله مقاصد از ایشان دور طائفه پریشان که بر ایشان انکار دارند گمان
برند که مراد این طائفه در وضع آن رسوم و هشیار آن اوضاع خبر مجرد اسمی و مطلق رسمی نیست و بر
عقل ریکشان صورت حال ایشان پیش و تنهی نماید و باشد که زبان طعن و وقعت در ایشان
در از کنند و گویند این طریقه بدعت است و بدعت عین ضلالت و تمسک بدین حدیث که شَرُّ
الْأُمُورِ مُحَدَّثَانِهَا وَكُلُّ مُحَدَّثٍ بِدْعَةٌ وَكُلُّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ و مثال این کنند جواب
است که مراد از بدعت مذموم است که فراموشی بود اما هر بدعت که نراجم نهانی سنتی نبود و متضمن
مصلحتی باشد مذموم نبود بلکه محمود باشد)

بسیاری از علمای صوفیه برای تطبیق بعض اعمال خویش با آداب سنن شرعیه متوسل بهین اصل
شده اند که (بدعت غیر نراجم که متضمن مصلحت باشد مذموم نیست) لیکن علمای شرع اولیه
برای نراجم آورده و در نراجمت با این نسخه کوتاهی نکرده اند

سَمَاع

مؤلف مذکور در فصل نهم در سماع و آداب آن نیز انکار بعضی علمای ظاهر را نوشته و بهمان اصل
که نوشتیم جواب داده و کلمات بعض شیایخ را در باب سماع نقل کرده است از آنجمله

ذوالنون مصری گوید (الاصوات الطبیة مخاطبات و اشارات الهیة استود عنها
 عند كل طبیب طبیة) سمنون گوید (السماع نداء الحق للارواح والوجد
 عبارة عن اجابة الارواح لذلك النداء والغناء عبارة عن الوصول الى الحق والبكاء
 اثر من اثار فراح الوصول) ابو علی وفاق گوید (السماع حرام على العوام لانهم يسمعون
 بجوه نفوسهم مباح للزهاد لانهم من ارباب المجاهدات مستحب لصحابنا لانهم يسمعون بجوهر نفوسهم
 صاحب كشف المحجوب^(۱) فصل شبعی در باب انواع سماع و آداب آن آورده و میگوید^(۲)
 قوله عليه السلام ذنبوا اصواتكم بالقرآن پارید آواز بارانخواندن قرآن و میگوید
 دیگر ذنبوا القرآن باصوات الحسن (گذا) پارید قرآن را بصوتهای خوشنیکو قوله تعالى
 يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ مفسران گفته اند که این صوت حسن باشد و نمیگفت مزاد
 ان يسمع صوت ذاد فليسمع صوت ابي موسى الاشعري هر که خواهد که صوت او بشنود
 که صوت او موسی اشعری بشنود و اندر اخبار مشهور است که اندر بهشت مرامل بهشت اسماع باشد
 (۱) ابو الحسن علی بن عثمان بن ابی علی بجلالی الهجوری لغز نوی از بزرگان تشیع در قرن پنجم هجری است و بطوریکه از کتاب کشف
 المحجوب برسیاید معاصر بوده است تا ابو تهاشم قیسری متوفی ۴۶۵ (۲) ص ۵۲ چاپ تسنن گرد

دنبال سخن کشیده تا جانی که بگوید^(۱) شیخ عبدالرحمن سلمی آن جمله را جمع کرده است اندر کتاب سماع و باباحت آن قطع کرده و سپس می نویسد^(۲) «دو قتی من برود بودم یکی از ثبته اهل حدیث آنکه معروضترین بود مرا گفت اندر باباحت سماع کتابی کرده ام گفتم بزرگ مصیبتی که اندر دین پیدا آمد که خواجه امام نهوی را که اصل همه فقهیات حلال کردن مرا گفت تو اگر حلال نیداری چرا بکنی گفتم حکم این بر وجه است بر یک چیز قطع شوان کرد اگر تاثیر اندر حلال بود سماع حلال بود و اگر حرام حرام و اگر مباح مباح چیزی را که حکم ظاهرش فسق است و اندر باطن حاش بر وجه است اطلاق آن بیک چیز محال بود»

نگفته نماند که در موضوع (غناء) و ترجیع صوت و مصداق و حکم و قسمی آن میان فقهای فریقین خلاف بسیار است و بعض فقهای امامیه از متأخرین معتقدین بآباحت قوی داده اند و این خلاف فقط میان صوفیه و فقهای ظاهریه نبوده است

در میان صوفیه سماع بطریق آواز خواندن کفر و شنیدن دیگران یا سرود خواندن با سماع با دف و نی و طایر آنها یا بدون ساز و همچنین با رقص و تواجد یا بدون رقص و جدا یا همراه با انواع

و قیام مختلف متداول بوده غالباً وجد با سماع توأم می شده است
 نقری یعنی آنکه قرائت قرآن با سخن خوش می کرده و قوال یعنی آنکه در محافل و مجالس
 صوفیان باوازه خوش اشعار میخوانده هم از جمله قیام سماع محسوب است

خضر و مرقعه

کشف المحجوب در باب مرقعه داشتن می نویسد (لبس مرقعه شعار متصوفست و لبس مرقعات
 سنت است از آنجا که رسول ص فرمود علیکم بلباس الصوف تجدون حلاوه الایمان
 فی قلوبکم و نیز یکی از صحابه گوید کان النبی ص بلبس الصوف و رسول ص عاریثه را
 گفت لا تضعی الثوب حتی ترقع به و از عمر خطاب ص می آید که وی مرقعه داشت سی پوند
 بر او گذاشته و از امیر المؤمنین علی رض می آید که پیراهنی داشت که استین آن با نخیست

او برابر نبود و اگر گشتی پیراهنی دراز تر بود سی استین آن فرو دیدی)

و در جای دیگر می گوید (از شیخ المشایخ ابو القاسم گرگانی رض در طوس پرسیدم که در ایشان
 کمترین چه چیز باید تا اسم فقر را سزاوار گرد گفت سه چیز باید که کم از آن نشاید یکی باید که پاره راست

بردارند و دخت و دیگر سخن راست بدانند شنید و سه دیگر پائی راست بر زمین تواند زد)
 و بعد از آن بنویسد هر کس در معنی سخن شیخ چیزی گفتند چون نوبت بمن رسید گفتم بازه است
 آن بود که بفرمود و زنده نه برینت چون رقعہ اگر بفرمود و زنی اگر نابرست و زنی است بود
 و سخن راست شنیدن آن بود که بحال شنود نه بنیت و بجا انداز آن تصرف کند نه بنزل
 و بزند گانی مرا ز افهم کند نه بعقل و پائی است آن باشد که بوجد بر زمین نهند نه بملو و برسم
 بعضی این سخن را بدان سید نقل کردند گفت آصاب علی خیر و الله (و مقصودش از علی خود
 مؤلف (علی بن عثمان) است با بجملة فرقہ و مرقعہ یکی از آداب صوفیان بوده است

خرفۃ الارادت خرفۃ تبرک

صوفیہ میگویند بزرگترین سبب سالک دو چیز است یکی پیر و دیگر فرقہ و در مورد
 فرقہ و آداب و تمام آن سخنها گفته و نوشته اند
 از جمله تقسیمات عمده فرقہ عبارتست از خرفۃ ارادت و خرفۃ تبرک عزالدین محمود در
 مصباح الہدایہ و مشاح الکفایہ (۱) بنویسد (خرقہ برد و نوع است خرفۃ ارادت و خرفۃ تبرک
 (۱) نسخہ خطی قدیم کتاب تاریخ کاتبش نزدیک آن مؤلف است و بامانت از کسی گرفته ام

خرقه ارادت است که چون شیخ بنفوذ نور بصیرت و حسن فراست در باطن احوال مرید گردد
و در او آثار حسن سابقت تفرس کند و صدق ارادت او در طلب حق مشاهدت نماید و بر خرقه
پوشاند تا بشر او گردد و بحسب غایت الهی در حق او دیده دلش بستانان نسیم است زبانی
که خرقه متحمل آن بود روشن گردد و همچنانکه دیده یعقوب از نسیم مقصود یوسف پناگشت
و اما خرقه تبرک است که کسی بر سپیل حسن الطین و نیت تبرک بخرقه مشایخ از طلب دارد
باجمله یکی از آداب تصوف خرقه پوشانیدن شیخ برید بوده و بمنحی در قدیم جز در رسوم قهقهه ایفرقه
شمرده میشده و آداب مخصوص داشته است که در کتب اینطائفه بتفصیل مقرر است

خرقه جامه کردن

تعبیر خرقه جامه کردن (یا خرقه پاره کردن) از قدیم در میان فرقه صوفیه بسیار دیده میشود
مثلاً در کتاب اسرار التوحید چندین جای باین عبارت و نظایر آن بر میخوریم در کتاب کشف المحجوب
(ص ۵۴۲ - ۵۴۴) بتفصیل شرحی در این موضوع نگاشته است بنویسد (خرقه کردن جامه
اندر میان اینطائفه معتاد است و اندر مجمعه های بزرگ که مشایخ بزرگ حاضر و ندانین کرده اند
وین از علما دیدم گردی که بدان منکر بودند گفتند که روانا باشد جائه درست پاره کردن)
و بطوریکه از کتب اینطائفه بدست میآید جامه کردن چند مورد داشته است یکی آنکه درویشی خود

خرقه خویش بپاره کند و دیگر آنکه بحکم پیری خرقه درویش را جامه کنند در حال استغفار از
جرمی و دیگر آنکه در حال سماع و وجد خرقه بپاره شود و گاهی تبرک پاره را قسمت کنند و گاهی
در مجلس سماع خرقه را بقوال دهند و گویند مَنْ قَلَّ قَبْلَهُ فَلَهُ سَلْبُهُ وَبَعْضُ مَعْتَدِهِ
که شهابفرمان پیر باید بشار کرد هر چه وی بستاند به طاعت کنند

نقل از اسرار التوحید در پر صحبت و خرقه وصل و تبرک

در اسرار التوحید^(۱) می نویسند (صوفیان درویشی را که ندانند چون در خا شای آید یا خواهد که جمعی
از درویشان بمصیبت شود از وی پرسند که پر صحبت تو که بوده است و خرقه از دست که داری این
دوب در میان نهطائفه نیک معتبر بود و خود در طریقت نسب این بر دو پیش نیست و هر که را این دو
نسب پسری که تقدیر بود درست نشود او را از خویش تن برانند و بخود راه ندهند)
و در جای دیگر می نویسند (اگر کسی از پیری خرقه پوشید از خرقه وصل دانند و دیگر از خرقه تبرک نام کنند)
پر صحبت شخص گالی بوده است که تعهد حال سالک میکرد و وی از پست میموده است چنانکه
پر صحبت شیخ ابوسعید قدس سره العزیز پر ابوالفضل حسن بود که مسکن و مدفنش شهر طوس است^(۲)

(۱) تألیف محمد بن المنور بن ابی سعید بن ابی طاهر بن ابی سعید بن ابی کثیر و کتاب از معتبرین آثار ثر فارسی قرن ششم هجری است
و تاریخ تألیفش علی ظاهر در میان سنوات ۵۷۰ - ۵۸۰ بوده است (۲) اسرار التوحید در چند جا از جمله ص ۱۱ چاپ طهران

عَصَا رُكُوه مِیَانِ بِنْد

از جمله آداب صوفیان این بوده که غالباً چند چیز مانند عصا و رُکُوه (کشکول) غیر
با خود داشته اند و در بستن اینگونه چیزها را برای مسافرت تهیه میکردند و بعد از
جز و لوازم ضروریه شده است

غزالدین محسود در جمله آداب سفر می نویسد (باید که عصا و رُکُوه میان بند با خود دارد
چه مصاحبت آن سنت است)

و کشف المحجوب نیز در آداب سفر می نویسد (و ویرا اندر آن سفر از مرقعه و سجاده و عصائی
و رُکُوه و حبلی و کفشی یا نعلینی جاریه نباشد تا مرقعه عورت پوشد و بر سجاده نماز کند و بر رُکُوه
طهارت کند و بعضاً آنها از خود دفع کند و اندر آن ویرا مار ب دیگر بود و کفش اندر حال طهارت
در پای کند تا بر سجاده آید و اگر کسی آلت بیشتر ازین دارد در حفظ سنت را چون شانه و سون
و ناخن پیرای و مکمله روا باشد)

اساس خانقاه

کلمه (خانقاه) اصلاً فارسی و عرب (خانه گاه) یا (خوانگاه) است و در شفا علی بن ابی طالب

(خانقاه رباط الصوفیه مُعَرَّبٌ مولد استعمله المناخرون)

خانقاه و رباط و سکایا که میان صوفیه برقرار است از تہ اجر و مراسم صلیہ نبودہ و بعد از اینکہ اینفرقہ بصورت تحزب درآمد میگونہ امور در آنها حادث شد

جماعت صوفیہ در آغاز امر اگر چہ بی گردید یکدیگر در یک محفل مجتمع میشوند و بہم زندگانی میکردند لیکن این اجتماع صورت رسمی نداشت و مجمع آنها نیز محفل خاصی نبود بعد ہا بتدریج این اجتماع صورت خاص بخود گرفت و آداب مخصوص پیدا کرد کہ باید جزو آداب تشکیلی اینطائفہ محسوب شود

بعضی معتقدند کہ اساس خانقاه صوفیہ همان صفۃ مسجد رسول اکرم صلوات اللہ علیہ بود و بعد

قرن بقرن تکمیل شدہ است

جامی در نفحات الانس مینویسد (اول خانقاہی کہ برای صوفیان بنا کردند نہت کہ بر ملہ شام کردند و سبب آن بود کہ روزی امیری ترسا لشکار فرستہ بود در راہ دوتن را دید از اینطائفہ کہ فرہم رسیدند و دست در آغوش یکدیگر کردند و ہم آنجا بنشستند و آنچه داشتند از خوردنی پیش نهادند و بخوردند آنگاہ فرستہ امیر ترسا را معالہ و الفت ایشان با یکدیگر خوش آمد

یکی از پشازان بخواند و پرسید که آن که بود گفت ندانم گفت ترا چه بود گفت مسیح خیر گفت از کجا بود گفت ندانم آن ایر گفت پس این الفست چه بود که شمارا با یکدیگر بود درویش گفت که این بار اطرقت است گفت شمارا جانی هست که آنجا فرایم آید گفت فی گفت من بر شما جانی بسازم تا بیکدیگر آنجا فرایم آید پس آنجا خا شاه بر مله بساخت

ماخذ اصلی جامی در این سخن معلوم نیست و از روی گفته او برسیاید که این پاس در چه تاریخ بوده و این ایر تر سا که بوده است بعید نیست که بمعنی هم جزو دستا نهایی این طائفه باشد

مقریزی میگوید که خا شاه در اوائل قرن پنجم هجری دخل مونسات اسلامی شد و این عقیده با آنچه از آثار الهبلا و فروینی نقل شده است که ابوسعید ابو انجر اولین مونسانگونه ابنیه در صوفیه بود سازش دارد چه شیخ ابوسعید خا که تفصیل ساید از رجال صوفیه نیمه اول قرن پنجم هجری بوده و وفاتش در (۴۴۰) واقع شده است

در مصباح الهدایه میگوید در چند بنای خا شاه و حصا ص آن محل ساکت و جماع متصوفه رسمی محدث است از جمله مستحسبات صوفیان ولیکن خا شاه را با صفة که مسکن قهرای صحابه بود

در روزگار رسول صلی الله علیه و آله شباهتی و نسبتی است چه صفت تمامی بود در مدینه محل سکون و
اجتماع فقراء صحاب رسول و هر که او را بسکنی نبودی در آنجا قامت نمودی و اگر کسی بدین سبب
و آشنائی نداشتی که بدو فرو و آید بصفه نزول کردی چنانکه در طح و ریت کان الرجل اذا

قدم المدينه و کان له بها عرف نزل علی عرفه فان لم یکن بها عرف نزل الصفه
و کنت فہم نزل الصفه و یسح شک نیست که بنا خاتاه بر صفتی که وضع اوست زینتی
از زیستهای ملت اسلام و خطای که در این روزگار بسبب اندر اس علوم و نظام رسوم ضیون
بر این قاعده متطرق گشته است در صحت اصل وضع فائده آن قاطع نبود

پس فوائد خاتاه را نظیر این که مسکن فقر و مسافران و مجمع الفت و استیاس و اطلاع شخاص
از احوال یکدیگر میباشد و همچنین رسوم اهل خاتاه و خصایص ایشان را شرح داده است که نقل آنها
در این مورد چندان بامقصد و مناسب نداشت

عقبہ قولف در ساس خاتاه و بعض ازاب یکریضون

ما خود استمال میدهم که ساس خاتاه از روی و وصل ایجاد شده باشد یکی شباهت با صحاب

که اغلب از زمام و متفککان عصر حضرت رسول ص بوده اند و دیگر بنای دعوت و تبلیغ
 و جماعتی که لازمه تحزب و فرقه بندی است و در سن دوم و سوم اگر مجمعی هم
 در میان متصوفه بوده بطوریکه گفتم رسمیت کامل نداشته و در تحت اصول و نظامات مخصوصه
 داخل نبوده است و گمان می رود که این اساس در قرن چهارم هجری رونظم و ترتیب گزیده
 باشد و در سن پنجم هجری این اساس کامل شده و در جزو رسوم مهمه مهمه تفرقه در آمده است
 از قرن پنجم بعد و زبرد از این اساس و بترقی نهاده تا جائیکه سلاطین و امرای بزرگ نیز در اینجا
 خالت می کرده و جهانها خاشاها دارای موقوفات سنگفت گردیده و رئیس خاشاه گذشته از تیره
 روحانی منصب رسمی اداری هم داشته است حتی اینکه در عصر مغول و تیموریان می پسیم
 خاشاه جزو تشکیلات مهمه بوده و بعض سلاطین از قبیل ابوسعید و ابرخ خودشان رئیس خاشاهی
 مجتعل بوده و رئیس مخصوصی بران می گذاشته اند
 هنوز هم در بعض بلاد ایران و سایر ممالک اسلامی جلای از بنیه و عمارت عالی خاشاها و کایای
 قدیمه بر پاست غالباً هر خاشاهی بزوا یا قسمت میشده و هر زاویه مخصوص ساکنی یا پیری بوده است

و نیز غلبه دارای (پست اجتماعه) بوده که صوفیان بجاعت در آنجا نماز میگزاردند
 و دریم رفته تشکیلات خاشاهاى از جمله غرائب اجتماعى اسلام است که هاشم از روی دقت
 و نظر کاملی بنیاد شده و غلبه آداب و رسوم خاشاه مطابق اصول تبلیغ و نفوذ مذہب و تہذیب
 خلاق و تربیت نفوس بوده است لیکن بعد با بصورت دکان درآمده و بنوشته غزاله
 محمود شانی بدان حشال راه یافته است

از روی لفظ (خاشاه) که اصلاً فارسی است هم توان دانست که مؤسس این پاس در ابتدا
 ایرانیان بوده اند و از آنگاه بنظم پیدا شده است که ایرانیان داخل شده تصوف شده و شروع
 بتشکیلات حزبی کرده اند و ازین رگه زیستوان جمال سابق را نمایند کرد چه اصل تصوف ایران
 پیش از قرن چهارم هجری هم بوده لیکن از آن تاریخ بعد شیوع یافته است و قویاً تحمل است
 که این پاس در ایران شیوع و رواج تصوف در ایران سر و صورتی بنحو در گرفته باشد

اما راجع بعضی مرهم دیگر صوفیه از قبیل (رقص) و (سماع) و (خرقه) و (رکوه) و (عصا)
 و همچنین آداب عبادت و ریاضت که در میان این طایفه در هر رشته بصورتی برتر از نسبت بعضی

از آنها از طرف مخالفان شدیداً انکار بوده است عقیده ما اینست که غالب نیکو نه ادب
از بهت در سمیت نمانده است یا ابرئیل عصا در کوه و اخن برای مخصوص موارد خاصه مانند
مسافرت بوده است و لیکن بعد از بعض متصوفه همین ادب اگر نه و فرو و هول ضروری کرده اند
مثلاً رقص و سماع شاید در آغاز از بعض صوفیان بزرگ در مجلس حال بدون حشیا حرکتی کرده
و در عین استغراق و پنداری بشیندن قبی یا نغمه چنان از جای کنده شده اند که حالت رقص
و رقص با آنها دست داده است و در اینحال کم از هشتی نبوده اند که شعر عرب در وجه طرب
می آید این خود نه از باب همدای سوم و آداب بوده است بلکه سلوب الحشیا کاری
کرده اند ولی بتدریج این امور جزو مراسم شده و بعض متصوفه هم قشبه صوفی اصل در حال حشیا
بسماع نشسته و بتواجد رقص کرده اند و اگر نه رقص بی حشیا برای همه کس در محال دست نخواهد داد
و بگفتار مولوی قدس سره العزیز

بر سماع راست برتن چیر نیست طعمه هر مرغی انجیر نیست

صاحب کشف المحجوب در باب رقص^(۱) الحق حق مقام را ادا کرده و ما عین عبارت او را که سر تا پا

معنی حقیقت است نقل میکنیم

بنویسد در بدانکه اندر شریعت و طریقت مرقص هیچ اصل نیست از آنچه آن لهو بود و ثبات همه
عقل چون بجد باشد و چون بزل بود و لغوی و هیچکس از مشایخ آنرا ستودست و اندر آن غلو نکرد
و هر اثر که اهل حشو اندر آن پانزد آن همه بطل بود و چون حرکات و جدی و معالجات اهل تواجد بدن
مانند بود دست گردی از اهل بزل بدان تقلید کرده و اندر آن غالی شده و از آن مذہبی ساخته
وین دیدیم از عوام گردی می پنداشتند که مذہب تصوف بخراین نیست آن بردست گرفتند گردی
اصل آنرا منکر شدند و در جمله پای بازی شرعاً و عقلاً زشت باشد از اجل مردمان محال بود
فصل مردمان آن کنند اما چون خفتی مردان پدیدار آید و خفائی بر سر سلطان شود وقت قوت
گیر و حال اضطراب خود پیدا کند ترتیب و رسوم خود بخیزد آن اضطراب کی پدید آید نه نقص
باشد و نه پای بازی و نه طبع پروردن کی جان گدازن بود و سخت و درمشت انگس از طریق صواب
که آنرا نقص خوانند و دورتر از آنکس کی حالتی را که از حق بی حشیاری و بیایدی بحرکت آنرا بخود کشند
و حالت حق نام کند آن حالت که وارد حق است چیزی است که بخلق پان شوان کرد

مَنْ لَمْ يَذُقْ لَاحِدِي مَوْلَى قَدَسَ سِرِّهِ دَر بَارُهُ اِيْكَوْنِ مَسْتَفَانِ فَرَايِدِ

دَر نِیْنِ زَاغَانِ دَغْلِ اَوْرُوشْدِ بَانِکِ بَا زَانِ سِیْدِ اَمُوخُشْدِ

بَانِکِ هِدِ گِرِ بِا مَوْزِ قَطِ رَا زِ هِدِ کُو دِ مِغَامِ سَبَا

بَانِکِ پَرِ سَتِه زِ پَرِ سَتِه بَدَنِ تَاجِ شَا هَا نَرَا زِ تَاجِ هِدِ دَانِ

حَرْفِ دَرِ شِیَانِ وَکْتِه عَارِفَانِ بَسْتِه اِنْدِ اِيْنِ بِي جِیَا یَانِ بَرِ زَانِ

دَر جَا یِ دِ گِرِ دَرِ شَبِه بَدِ عِیْسَانِ مَرْ دَرِ سَرِ مَیْدِ

حَرْفِ دَرِ شِیَانِ بَدِ زِ دِیْدِه بَسِی تَا لَکَانِ آیدِ کِه بَسْتِ اَدِ خُو دِ کِسی

خُرْدِه کِرْدِ دَرِ سَخْنِ بَرِ بَا یَزِیْدِ تَنَکِ دَا رِ دَا زِ دَرِ وِنِ اَوِ یَزِیْدِ آ

دِ بَحْنِیْنِ (خُرْدِه) بَدِ یِ هِیْ هَسْتِ کِه صَوْفِی دَرِ یُوشِ دَوَا رَسْتِه حَقِیْقِی کِه اَزِ مَالِ دُنْیَا چِزِی نِدَا شْتِه

مُجْهَوْرِ بُوْدِه هَسْتِ کِه پَارِه بَرِ پَارِه بَرِ دَوَزْدِ دِ خُرْدِه حَقِیْقِی دِرِ پُوشْدِ دِ مَسْوَفِه کِه اِنْمَعْنِی زَا خُرْدِه

اَدَا بِ شُمُ رَدِه اِنْدِ مَقْصُوْدِ اِيْنِ بُوْدِه هَسْتِ کِه شَخْصِ سَا لَکِ بَا یَدِ اَزِ لَبْسِه فَا خِرِ چَشْمِ بُوْشْدِ

دِ خُرْدِه بَرایِ سَرِ عَوْرَتِ وَ خُطُّ تَنْ اَزِ سَرِ اَوِ گِرِ بَا پُوشْدِ دِ بَیْمِ اِنْدِ اَزِه قُتَاعَتِ کُنْدِ

البعض تصوفه قطره در حقیقت دریشی تصوف شمرده اند و نجاست که عارفان حقیقتی

انگونه خرقه را برهن می نایب و لیر یا بالمره مستوجب تیش بسته اند و گفته اند

(این خرقه که من دارم برهن می نایب اولی ، دین فرموده ام)

و نقد صوفی نه بهین صافی می کشد باشد ای بسا خرقه که مستوجب تیش باشد

خرقه پشمینه که در آغاز امر از پارهای بهم دوخته فراموشد و حقیرترین لپسه بود خیر البصوة

فاخرترین لباس در آمد و نه تنها صوفی که عیان و امر قضاة و علما در بر میکردند - یکی از شعرای

سازمین در باره شیخان خرقه پوش یا کارگفته است

شیخ در خرقه پشمینه چه خونها که ریخت و ای ازین گرگ که پنهان شده در کسوت میش

با بکله اینگونه مرهم و آداب در آغاز کار بسیار ساده بوده و تدریج در سخت اصول و نظامات مخصوصه

در آمده حقیقت اصلیه و رنگ واقعی خود را از دست داده است

یک قسمت از آداب و مرهم صوفیه هم در اثر معاشرت و مصاحبت با فرق دیگر پیدا شده و در خود

تصوف ریثه اصلی داشته است

صاحب کشف المحجوب نظر در احدث یعنی نظاره کردن در چهره نورسیدگان از اجزای آداب (حلولیان)

دسته که در بعض طوایف صوفیه تأثیر کرده است

در صفحه (۵۴۲) می نویسید (نظاره کردن اندر حوادث و صحبت با ایشان محظور است و مجوز آن کافر و هراثر که اندرین آرنده بطالت و جهالت بود و من دیدم که از جهال گروهی بهمت آن با اهل این طریقت منکر شدند و من دیدم که از آن مذهبی ساختند و شیخ جمله را این را افت

دسته اند و این اثر از حلویان مذهب است لعنهم الله اندر بیان اولیای خدای و تصوف)
قطعی است که نظاره رخساره خوبان که از رحمت محض آفریده شده اند جز از روی شهوت باین شدت هم که صاحب کشف المحجوب نگاشته حرمت ندارد و مجوز آن باین زودی کافر نخواهد شد و بدین

سختی نتوان تماشا بیاورد از نگاه منع کرد ناچار هر که صاحب روی نکو بود
هر جا که بگذرد همه چشپی بر او بود اما در حرمت نظر شهوانی جای چون چرغ نیست
و بدیهی است که مسلمانان حقیقی و اولیای خدا هرگز بمعنی اتجوز نکرده اند و اگر صوفی نامی چنین

گفته باشد حتماً از ارباب بدعت و ضلالت بوده است
آنکه بگوید لب و دندان خواب را نباید چنین خوب آفریدن کسیکه بگوید
إِنَّا رَبِّ تَخْلُقُ مَا تَخْلُقُ وَنَهَى عِبَادَكَ أَنْ يَفْسَهُوا

اِذَا كُنْتَ اَنْتَ خَلْفَ الْمِلَاحِ فُلْ لِلْمِلَاحِ بِنَا بِرَفْعُوْا

اینها همه از عالم دیگر است و مربوط بطوایر اسلام و تصوف واقعی نیست

از عارفی پرسیدند که در نظارهٔ چهرهٔ زیبارخان چه پستی گفت تا چه پستی

اختلاف صوفی و منشی

از مطالب گذشته معلوم شد که تصوف از نظر علمی و عربی شتمل است بر سه قسم فرض و سنن

و آداب عبادت اول اعمال شرعی و عبادی که صوفیه با سایر مشرکان اسلامی شباهند

نظیر نماز و روزه و حج و ثمال آنها دوم اعمال ریاضی یا طریقت که برای تهذیب اخلاق

و ریاضت نفس و روشن کردن فکر و تقویت اراده میان اینفرقه معمولست نظیر سکوت و خلوت

و قرب و ثمال آنها و ازین جهت با سایر مشرکان که فقط بطوایر عبادت و معاملات کثاکراند

فرقهای بنیادین در کار است سوم آداب و رسوم و عبادت عربی که کاملاً منشاء امتیاز این فرقه

از سایر فرق میشود از قبیل رسوم خرقه و خاٹاه و وجد و سماع و ثمال آنها و بیشتر ثمال مشرکان

با صوفیه در درجهٔ اول راجع بهین قسمت از آداب عبادت میشود در درجهٔ دوم با اعمال شرعی

و طریقی آنها که در بعضی جهات با طوایف شرع سازش ندارد مخالفت دارند
این خود در صورتیست که مقصود کشف حقیقت و پابی دانشمندان دو طرف صوفی و مشرع در
سیان باشد و گرنه در بیان جهال و عوام فریقین و ارباب هوی و هوس سخنان واهی و تمهیدها
و اقراهای بی اساس بجدی است که قلم از نقل آنها شرم دارد خلاف بیان صوفی و مشرع
از قدیم برقرار بوده و گاهی بشدت رسیده و تا نقل و غارت کشیده است و علقش این بوده که
نفوذ صوفیه در بعضی اعصار بسیار و برای نفوذ و قدرت در بعضی علما و فقهای عصر بلکه امرا و سلاطین
خطرناک شده است و از این جهت در صد و جلوه گیری برآمده و فقها شوی قتل داده و مآدماران
مجرمی فرمان گردیده اند از طرف دیگر بعضی صوفیه هم در مخالفت طوایف جد کرده و بر پهل
شطحیات یا شطحیات سخنانی گفته اند که ظاهراً آنها کاملاً برخلاف ظاهر شریعت بوده اگر مقصود
دیگری هم داشته اند از فهم و ادراک عمومی خارج نموده است و ازین رهگذر دستاویزها و بهانهها
بزرگ بدست مردم داده اند و گفتار (انا الحق) و (من تآنی فقد تآی الحق)
و (لیس فی جبهتی سوی الله) و شایان اینکلمات بسیار داریم که بزرگان این فرق و مذاهب

و طرفداران اینفرقه برای نصیح معنی تو جهات و تأویلات کرده اند
 با جمله اینگونه پیش آمد به هم گاهی برخلافات صلیه علاوه شده و کاربردست غوغا بردم
 شده و شش نفته های سخت گردیده است

مبانی اختلافات اصلی و همچنین تمها و فستراهای طرفین صوفی و مشرع سبک گیر در بعض کتب نهی
 هر دو فرقه بمقتضی سطور است - کسی که مایل تحقیق در این موضوع بشود و نخواهد فی الجمله بطرز
 استدلالات و ادعای طرفین آشنا گردد در رجوع کند در کتب معتدین بکتاب الملل و النحل تألیف
 ابن خرم ظاهری . و کتاب تبصرة العوام سید مرتضی داعی رازی (۱) و نظائر آنها
 و در کتب متأخرین رجوع شود بکتاب طرائق الحقائق مرحوم نائب صدر بوستان سیاحت
 در ریاض سیاحت مرحوم حاجی زین العابدین شیردانی و مثال این کتب که در دست داریم

برای اینکه اصل مخالفت مشرکان را با صوفیه و ثناء بعض اختلافات و همچنین بعض آداب
 صوفیه و گفتارها و تأویلات آنها را نمونه بدست و هم حکایت ذیل را که بایکدینا شیرینی و
 فصاحت ادبی در قرن ششم هجری نوشته شده است از کتاب سراج التوحید فی مقامات الشیخ

(۱) سید مرتضی داعی رازی از رجال قرن پنجم هجری است در شرح عقاید صوفیه و ابطال آنها شرح مفصلی نگاشته و بعضی حکایات
 نسبت باین طائفه نقل کرده است که از نقل آنها خودداری میشود

ابی سعید عینا ثل میکنیم

(الحکایه) حسن ثوب حقه اند علیه گفت که شیخ ابو سعید قدس سره بکر و مجلس

سیکف در نشا پور چون از مجلس فارغ شد من در پیش وی ایستاده بودم عادت چنان بودی

که چون مردمان فرستادی من در پیش شیخ ایستادمی تا شیخ چه بشارت فرماید شیخ گفت

ای حسن برو و از شهر پروان شو و بگر تا در این شهر کیست که ما را دشمن تر دارد و انجده است

شکر تر است نزدیک دی شود و بگو که در ایشان بی برگند و چیزی معلوم نیست که بکار برزند یا نبی

پایه داشت من پروان شدم از پیش شیخ بدر خا شاه د باندیشه گرد همه شهر بر می آمدم

بچکس را شکر تر از (علی صندی) نمی یافتم پس گفتم نباید که این خاطر صواب نباشد و بکار بهت

گرد همه شهر بر آمدم همه خاطر م بد شد دیگر کرت خاطر را رد کردم با رسوم اندیشه را بجهت

شهر پروان فرستادم و همه زوایا بهت کرد بر آمدم هم خاطر م بد شد چون خاطر سه باره

دستم که حق باشد هشتم تا بخا شاه وی نوشته بود و جمعی از شاگردان نزدیک وی بودند

و اکتابی مطالعه میکرد سلام گفتم جواب داد از سر نخوت چنانکه عادت او بود گفت شغلی است

گفتم شیخ سلام میگوید و میگوید که هیچ چیز معلوم نیست نیابتی نباید داشت در حدیث درویشان
 و او مردی نکته گوی و طراز بود گفت ایست مهم شغلی و فریضه کاری نداشتیم که آمده تا سلسله
 پرسی بروید دست که من کاری دارم مهم تر ازین که من چیزی بشمارم تا شما دهم و حمل کو زین
 و کج کنج کنید و این پت برگزید و قص کنید

آرسته دست بازار آئی اید دست ترسی که گرفتار آئی

من بازگشتم و نزدیک شیخ آمدم و خواستم که آنچه رفته بود بایشان بگویم گفتم که میگوید که وقت
 چیزی معلوم نیست تا پس ازین چه بود شیخ گفت خیانت نباید چنانکه رفته است باید گفت
 من آنچه رفته بود بگشتم برستی شیخ ما گفت دیگر بار بیاید و او را بگوی که آرسته بزرگ
 دنیا است و مخمور بدستی دنیا ترسی که فردا در بازار قیامت بر آن صراط باریک گرفتار آئی
 که خداوند تعالی میفرماید اهدنا الصراط المستقیم من بازگشتم و نزدیک او رفتم و پیغام شیخ گفتم
 او سر در پیش افکند و ساعی اندیشه کرد و گفت نزدیک فلان ناوارد و صد درم سیم از وستان
 شما که سرودر چنین تفسیر تو کنید که در من باشا هیچ چیز شوازم گفت کسی باشا بر نیاید و بگر آموختگارم

نگهدی و پس ازین باز نیائی)

ازین حکایت چنانکه گفتیم چند چیز بر می آید اول اینکه مشایخ مجلس ملکفه اند یعنی بموعظه دارند
مردم را هدایت می کرده اند دوم اینکه رقص و خواندن سرود در خاتما ههای صوفیه معمول بوده است

سوم اینکه علمای شرع بر صوفیه بدین عمل انکار می کرده اند چهارم اینکه بسلیقه ظاهرین ناگزیر

از توجیه و محمل تراشی بوده اند و همین که رفع خلاف ظاهری می کرده ظاهراً موجب اشاعه خاطر

مشرع می گشته اند شایع دیگر نیز ازین حکایت و حکایات دیگر این کتاب بدست آورده ایم

که جمله از آرا نشاء الله خواهیم نگاشت

هفت مقام سالک

طوسی در کتاب (التلویع) مقامات سالک را بهفت مرتبه تقسیم کرده است مقام توبه -

ورع - زهد - فقر - صبر - توکل - رضا اولین مقام توبه است و در این مرتبه سالک عازم

بر ترک خطیئات می شود و آخرین مقام مرتبه رضا و تسلیم است که سالک در این مرحله بحال آسایش

روحانی و صل می شود و در باره پیچیدگی از حواش و قوایع ایام نگران نیست مولوی فرماید

من کردی شناسم ز اولیا که دهاشان بسته باشد از دعا
 زهر اندر کاشان شکر بود سنگ پیش پایشان گوهر بود
 بهفت مقامی که صاحب لمع تعداد کرده و شرح داده است راجع میشود تصوف علمی یا سیر سلوک
 ریاضی که سالک در هر مرحله بهقامی مخصوص میرساند

تفسیر بهفت مقام (یا بهفت وادی) یا (بهفت شهر) در میان طائفه صوفیه بسیار دیده میشود
 و بطرق مختلف تقسیم کرده اند در یکی از تقسیمات وادی حیرت و فنا و مثال آنها
 و در تقسیم دیگر مقام طبع - قلب - سر - خفی - خفی و مثال آنهاست و همچنین در تقسیمات
 دیگر تفسیرت معانی دیگر است مولوی در تفسیر از مقامات سبعة فرماید

بهفت شهر عشق را عطار گشت ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم

هر که دام از این تقسیمات ناظر بحیثیتی است بعضی راجع تصوف علمی و برخی مربوط بعرفان
 علمی است اگر پیش ازین بنحویهم قلم در این موضوع نگاه بداریم از مطالب دیگر باز خواهیم آمد
 و لطفاً سخن زائد بر این مقدار موجب اسباب است اکنون بشرح تصوف از جنبه علمی و فلسفی میپردازیم

تصوف از نظر علمی یا جنبه فلسفی

بطوریکه پیش‌گفتیم ریشهٔ اصلی تصوف زهد و تقشف بود و در آغاز امر فرقۀ صوفیه اصطلاحات و تعییرات مخصوص نداشتند و نقطه از جنبهٔ علمی با سایر فرق اسلامی فرق داشتند - اما بتدریج در امور عبادی و ریاضی آنها نظم و ترتیبی پیدا شد و در تحت اصول و قواعد خاص درآمد - و از طرف دیگر عدهٔ از دانشمندان داخل این فرق شدند و افکار فلسفی را داخل تصوف کردند و عقاید تازه در میان این فرق راه یافت که پیشتر آنها از سبغ فلسفهٔ فلاطونی و رواقی و پهلوی آب میخورد و بدین ترتیب رفته رفته این فرق با نسق دیگر هم از حیث عمل و هم از حیث عقاید و مشارب عرفانی تفاوت‌های فاحش پیدا کردند و بالاخره تصوف از مرحلهٔ زهد و تقشف ساده قدم پرون گذارد و در اصل مرحلهٔ جدیدی شد در این مرحله فنی تازه و میز از فنون دیگر اسلامی وجود یافت که از آن به (علم تصوف) تعبیر میشود

غالباً تصوف را با عرفان آمیخته اند و برخی معتقدند که (عرفان) علمی مخصوص نیست بلکه معرفت کامل و حاطهٔ دقیق بکنهٔ مسائل هر علمی (عرفان) نامیده میشود - این عقیده با عرفان لغوی سازش دارد - اما عرفان اصطلاحی را باید یکی از علوم مخصوصهٔ تعداد کرد

در این موضوع مطالب فراوان داریم و مقام مقتضی پیش ازین تفصیل است اما نظر به آنکه سخن برآرد

کشیده و هم آن می‌رود که تنگی وقت ما را از وار شدن شرح احوال مولانا شیخ ابوسعید

قدس سره اغیر باز دارد و همین بقدر اقتصار کرده دارد ترجمه احوال شیخ می‌شویم

شمع مریم را بهل افروخته که بخار می‌رود آن خسته

بس کنم و ببرد آید در خطاب گوش شود و تهر هم بالصواب

کفایت در

مولانا الشیخ ابوسعید ابو الخیر قدس سره

فصل اول مطالبی که دستن آنها برای شناسائی حقیقی شیخ ابوسعید و نوعیت تاریخچه و سبکی آن نافع

بی نظیر ضرورت داشت گوشزد کردیم اینک حیات مادی گذارش زندگانی طاهری و یرا موضوع بحث

قرار داد مطالب را در چند بخش روشن نماییم . بتابعیت بعض نویسندگان قدیم همه جا از او به (شیخ)

یا (شیخ ما) تعبیر می‌کنیم بخش اول

هویت تاریخی و سال ولادت و وفات شیخ ابوسعید

پیش از همه چیز باید این سئوال را محرز و مسلم کرد که (شیخ ابوسعید ابوالخیر) از نوابغ و دانشمندان صوفیه ایران

در نیمه دوم قرن چهارم و نیمه اول قرن پنجم هجری زیسته و دارای هویت تاریخی است . یا بمعنی

که چنین شخص غیر عادی در آن دوره وجود داشته و از قبیل رجال و استانی و موضوعات فسانه و اسرار

ایرانی نیت

شیخ مقدس سره العزیز از قصبه (میسنه) از توابع (خاوران) یا (خابران) ظهور کرده
 بسیاری از اوقات عمر خود را در مشابو بر سر میسرده و صاحب مقامات عالیه علم و عمل و دارای کرامات
 و خوارق عادات بوده و ظهور او در عالم عرفان و تصوف جنبشی عظیم بوجود آورده و آوازه
 شهرتش با صناع و نواحی ممالک اسلامی پخشیده است. جمیع کثیری از مردم زمانه از در ارادت^۱
 بدو گردیده و عده از علمای عصر و طبقات دیگر مردم با وی از مخالفت و عناد دخل شده و بر او
 کرده اند و ازین رو بگذر غوغائی برپا شده است تا جائیکه محضری بر حکم قتل او نوشته و توقیع
 سلطان محمود غزنوی (متوفی ۴۲۱) مسجل کرده اند. اما قوت روح و تاثیر خارق العاده
 روحانی شیخ قدس سره نگذارد است که این مقصود مبرحه وجود خارجی برسد و خون وی بدرخشیده شود^(۱)
 ولادت شیخ ابوسعید مطابق روایت ابرار التوحید و آخذ معتبره دیگر در (میسنه) روز یکشنبه
 غره ماه محرم سنه سبع و خمسين و ثمانه (۳۵۷) و وفاتش هم در میسنه روز پنجشنبه چهارم شهر
 شعبان در وقت نماز پیشین اربعین و اربعه (۴۴۰) بجرمی تشری واقع شده و مانجا مذنون

(۱) رجوع شود با سر التوحید در استان ابرحق کرآمی قاضی صاعد راجع بحکم قتل شیخ قره ص ۱۳ - ۹۱

گرویده است .

اینکه در ترجمه فارسی مقدمه طبع روسیه نگارش (ولنتنی ژوکوفسکی) سال ولادت (۳۷۵)

هجری مطابق (۹۶۸) میلادی نوشته شده با احتمال قوی از غلط ترجمه یا مطبعه است

زیرا فوات شیخ علی تحقیق در سال ۴۴۰ هجری واقع شده و مدت زندگانش بطوریکه گزر

در اسرار التوحید آمده هزار ماه بوده است . و در همین کتاب هم تصریح شده است که

ولادت شیخ در ۳۵۷ ثاق افشاده است و انگلی سال ۳۷۵ مطابق ۹۶۸ میلادی نیست

و این سال میلادی مطابق است با همان ۳۵۷ و معلوم میشود که در دو عدد آحاد و عشرت

در موقع طبع تقدیم تأخیر شده و گرنه در اصل صحیح بوده است

مدت زندگانی و مدفن شیخ

در اسرار التوحید مکرر می نویسند که عمر شیخ هزار ماه بود و تاریخ ولادت و فوات او را بطوریکه

نوشته است که نقل کردیم مدت زندگانی را (۱) ۳۸ سال و چهار ماه و مدفن او را

(میسنه) می نویسند بدین عبارت که (شیخ ما هزار ماه بودست کی مشتها و سه سال)

(۱) ص ۳۴ چاپ طران - ص ۶۷ چاپ روسیه

چهار ماه باشد و روز پنجشنبه ناز میشین چهارم شعبان سنه اربعین و اربعه و فائش سید
در بهمنه در صومعه او که در سرای ویست روز آدینه چاشتگاه و فاش کردند در مشهد مقدس
که در برابر سرای ویست)

و همو میگوید (۱) که (ولادت یسح ما ابو سعید قدس الله روحه لغیر روز یکشنبه غره ماه
محرم نه سبع خمین و ثمانه بودست) در جای دیگر (۲) هم دهستان فوات
یسح را شرح میدهد و از قول یسح میگوید که (ما را هزار ما تمام شد و دورای هزار شمارفت)
اما باید دانست که مطابق نوشته خود (محمد بن المنور) که ولادت یسح روز یکشنبه غره محرم
۳۵۷ و فائش پنجشنبه چهارم شعبان ۴۴۰ واقع شده است . مدت زندگانی یسح
بحساب دقیق ۱۳ سال و ۷ ماه و ۴ روز برآید نه ۱۳ سال و ۴ ماه آری هزار ماه
قری مطابق بهشتا دوسه سال و چهار ماهه تبری است اما مدت زندگانی یسح پیش ازین بود
و تفاوت سه ماه و چهار روز میشود

سمعیانی هم در کتاب الانساب تاریخ فوات یسح ابو سعید را در سال ۴۴۰ ضبط کرده
و لیکن در نسخه عکسی که در دسترس ما باشد گویا اشتباهی در ضبط نسب یسح داشته باشد

(۱) ص ۹ چاپ طهران - ص ۱۳ چاپ ری - (۲) ص ۲۸۵ چاپ طهران

چه بنویسد (ابو سعید افضل بن احمد بن محمد یعرف بن (۱) انخراکان صاحب کرامات است
 بروی عن ابی علی زاہر بن احمد السرخسی الفقیہ روی عنه جماعة مثل ابی القاسم سلمان بن
 ناصر الانصاری توفی سنة اربعین واربعمائة بقرية ميهنة وعلتها غیر مرة وکتبت عن
 جماعة من اهلها) صاحب کتاب الانساب تاج الاسلام قاضی عبدالکریم بن ابی بکر
 سمعانی مروزی است که در مرور روز دوشنبه ۲۱ شعبان ۵۰۶ متولد شده و وفاتش
 هم برود در شب غرة ربيع الاول ۵۶۲ واقع شده است - وی ۶۶ سال
 پس از وفات شیخ ابو سعید متولد شده و در کمتر از یک قرن پس از او خود مردی کامل عیار
 و اهل تحقیق بوده و بنوشته خودش مکرر بیسینه رفته و لابد درباره آنچه نوشته تحقیق عمیق
 کرده است - نسبت با استاد شیخ یعنی (ابو علی زاہر بن احمد سرخسی قشیر) و همچنین
 نسبت با یرنج وفاتش در ۴۴۰ هجری تردیدی نیست زیرا با اتخاذ معتبره دیگر نیز
 مطابق است - انساب شیخ بدین طریق که (ابو سعید افضل بن احمد بن محمد) جای
 تردید است چه در جای دیگر بنظر رسید که نام و نسب شیخ بدینگونه ذکر شده باشد

(۱) انجکله در نسخه عکسی الانساب طوری نوشته شده که جمال (ابن) و (ابی) هر دو می رود
 حتی اینکه ممکن است بطرز بعضی نوشته ای تعلیقی شکسته (ابن ابی انخرا) بخوانند

تاریخ گزیده در باره شیخ منوید (شیخ ابی سعید فضل الله بن ابی انحر زمان خلیفه
مهدی فاطش در سنه اربعین و ثمانه هشتاد و نه سال عمر داشت از شعرا است

در کوی تو میدهند جانی بجوی جانی چه بود که کاروانی بجوی
از وصل تو کجوبجانی ارزد زین حبس که مایم جانی بجوی (

اگر این عبارت که در ص ۷۸۴ چاپ تاریخ گزیده دیده میشود اصلاح باشد حمدیه ستوفی
چند اشتباه واضح کرده است چه اولاً فاطش شیخ ابوسعید در ۳۴۰ نبود بلکه
در ۴۴۰ بود و ثانیاً عمرش ۸۹ نبود بلکه هشتاد و سه سال و هفت ماه و چهار روز بود
و ثالثاً سال ۳۴۰ با زمان خلیفه مهدی مطابق نیست زیرا خلیفه مهدی از ۱۵۸ تا ۱۶۹
خلافت کرد بلکه این سال مطابق است با عهد خلافت (عبدالله القائم بالله) عباسی که
از سال ۴۲۲ تا ۴۶۷ خلیفه بغداد بود اگر بنحویم ازین پیشل اشتباهات مؤرخین
و تذکره نگاران ازاد باره شیخ قدس سره بنویسیم کتابی جداگانه خواهد شد ما پشتر متوجه بآنند
صحیح و مدارک معتبره ایم و محض پر کردن کتاب چندان بغل اقوال سخیفه نمی پردازیم و بهین
اندازه محض نمودار بسنده کردیم

باجمله فائز شیخ ابوسعید در سال ۴۴۰ هجری در عهد خلافت القائم بامر الله (۴۲۲-۴۶۷)
 و در زمان دولت طغرل شاه سلجوقی (۴۲۹-۴۵۵) واقع شده است (۱)

قدمبرین فائز حیدر خاں شیخ ابوسعید البخاری

از جمله اسناد تاریخی درباره شیخ قدس سره که شاید قدیمترین مأخذ و ارجحیت قدمت تاریخی
 معتبرترین مدارک باشد کتاب **الفصل فی الملل و الاوهام و النحل** لایمام ابی محمد علی بن
 خرم طاهری (۲) معروف بکتاب **الملل و النحل** ابن خرم است مؤلف کتاب خود و معاصر

(۱) آغاز دولت طغرل بن بیک سلجوقی از همانوقت است که نوشته پستی و موغان معتبر دیگر در شاپور خود را پادشاه
 خواند یعنی سال ۴۲۹ و این که مبدأ سلطنت او را ۳۲۱ هجری بنیاست اضرخ و دولت سلطان بن محمود

(۲) ابو محمد علی بن احمد نیشابوری (یزید فارسی) می پیوندد که از مولای بنی امیه بود ابن خرم از علمای بزرگ فقه
 و حدیث و تاریخ و طب و منطق و کلام است - در (رطبیه) از بلاد (اندلس) نشو و نما کرد و در ابتدا سب

شافعی داشت و سپس تمایل بذهب اهل ظاهر گردید و از نهجت او را ظاهری خواندند چند مقام وزارت
 رسید و پس از اعمال دیوانی کناره گرفت و عزلت اختیار کرده بنالیف و تصنیف کتب پرداخت مؤلفاتش
 بالغ بر ۴۰۰ کتاب بشود که بسیاری از آنها هنوز در دست است از جمله همین کتاب (الفصل فی الملل
 و الاوهام و النحل) است که تاریخ عقایدی از مذاهب مختلفه عالم میباشد - دیگر (حجرت الینب) (ناسخ و نسخ)

(طوق السحابة) (ابطال القیاس و الزای) فائز در (۴۵۵ هجری) - برای جمیع حویش رجوع شود بکتاب

شیخ ابوسعید بوده و در زمان حیات شیخ « باره و بی چیزی عجیب مینویسد که از تفایس استنباطات تاریخی است و بهترین و قدیمترین اطلاع تاریخی را راجع به شیخ قدس سره بمایند »

مضامینت موضوع عین نوشته آن کتاب را نقل میکنیم در جزو چهارم در

ذكر العظام المخرجة الى الكفر او الى المحال من اقوال اهل البدع المغترلة والخوارج والمرجئة والشيعة) در قسمت (ذكر شنع الشيعة) صفحه ۱۸۸ مینویسد

و بلغنا ان بنينا بور اليوم في عصرنا هذا رجلا يكتفي ابوسعيدا بالخبر هكذا معا من الصوفية مرة يلبس الصوف و مرة يلبس الحرير المحرم على الرجال و مرة يصلي في اليوم الف ركعة و مرة لا يصلي لا فريضة ولا نافلة و هذا كفر محض و نعوذ بالله من الضلال

ابوسعید ابو انحر از باب ضحافه نام پسر بنام پدر است مثلا بخذف کلمه (ابن) و اینگونه تعبیر

در قدیم بسیار معمول بوده است مانند (محمود سبکتگین) بجای (محمود بن سبکتگین)

و گاهی بنام جد ضحافه میکردند مانند (ابو علی سینا) بجای (ابو علی حسین بن عبدیه بن

حسن بن علی بن سینا) درینکه ابن خرم مینویسد (بكذا معا) یعنی این شخص را بصورت

و کسبه متوالی میخواهند و شاید توهم کرده که دو کسبه متعلق بیک نفر بوده است (؟)

به حال نوشته ابن خرم که مخالف مسلک شیخ بوده برای تبعات تاریخی اساسی استوار

چه اولاً در هویت تاریخی شیخ بهیوجه محل شک و تردید باقی می‌گذارد و ثانیاً عصر شیخ را که معاصر خود ابن خرم بوده معین می‌کند و ثالثاً این مطلب بدست می‌آید که آوازه شهرت شیخ با قدس سره در زمان خودش از خراسان باندلس رسیده و بعد از ایت دشته که تورخ مذکور در کتاب خود بنحو شراب از وی نام برده و شمه از احوال ویران بطوریکه شنیده یاد کرده است و معلوم می‌شود که در زمان حیات شیخ هم در طراف اگوشکو با بوده و هر کس از او چیزی نقل و اعمال و افعال او را بنظر تعجب و غرابت می‌نگریسته اند

نوشته کشف المحجوب صاحب اثر شیخ ابوسعید

بعد از کتاب تل و نخل ابن خرم ظاهری قدیم‌ترین مأخذ معتبری که ترجمه احوال شیخ ابوسعید در این تفصیل نوشته کتاب (کشف المحجوب) تألیف (ابو الحسن علی بن عثمان بن ابی علی الجلابی الهجویری بغرنوی) است که از تفایس آثار شرق فارسی قرن پنجم هجری شمار میرود مؤلف این کتاب خود از معاصرین امام ابوالحسن قمی (متوفی ۷۴۵) و (شیخ ابوالقاسم گرگانی) و (شیخ بوسلم فارسی) بوده و از آنها بدون واسطه نقل می‌کند و این شخص بمکی معاصر و حیا نام صاحب شیخ ابوسعید بوده اند و برای علی بن عثمان بعض مطالب از شیخ نقل کرده

نوشته های کتاب مذکور تا جایی که مربوط به وقایع و ترجمه احوال تاریخی مشخ باشد هیچ
قابل انکار و تردید نیست باشد و از اسناد مهم تاریخی برای احوال شیخ محسوب میگردد
باجمله کشف المحجوب منوب

شاهشاه مجتبان و ملک الملوک صفیان ابوسعید فضل الله بن محمد المیهنی رضی سلطان طریقت
بود و جمله اهل زمانه ویرا مسخر بودند گردی بیدار و گردی با عققاد و گردی بقوت حال
و او عالم بود بفنون علم روزگاری عجب داشت و شانی عظیم اندر درجت اشرف براسرار
و دیرا بجز این آیات و براین سپار بود چنانکه آثار وی ظاهرست امروز در عالم . اندر تہذیبی عالی
وی بطلب علم از میهنه سرخرشت و بابو علی زاهره تعلق کرد و یکروز بسبق سه روزه گزینی
و آن سه روز اندر عبادت گذشتی تا آن امام آن شد اندر وی بدید تعظیم وی زیادت کرد
و اندر آنوقت والی سرخرشت شیخ ابوالفضل حسن بود در روزی بر جو پار سرخرست میرفت
ابوالفضل حسن در پیش آمد گفت یا با سعید راه تو نه این است کی سیدی راه خوش و شیخ تعلق
بد کرد و از آنجا باز جای خود آمد و بر ریاضت و مجاہدت مشغول شد تا حق تعالی در هدایت بردی
بگشاد و بدرجہ علی رسانید و از شیخ بو مسلم فارسی شنیدم که گفت مرا با وی پیوسته خصوصاً پیوسته

وقتی قصد می کردم و مرقعه دیشتم از وسخ چون دوا لگشته چون نزدیک می اندامم
 دیرایشم بر سر نهشته و وقتی مصری پوشیده با خود گفتم اینزد دعوی فقر کند با اینهمه علایق
 و من دعوی فقر کنم با اینهمه تجرید مرا چگونه موافقت باشد با این مرد دی بر آن اندیشه من
 شریف شد سر بر آورد و گفت یا با مسلم فی اتی دیوان و جدت من کان قلبه فائماً
 فی مشاهده الحق بقع علیه اسم الفیض یا ابو مسلم اندر کدام دیوان یافتی کی چون کسی را
 یکدل اندر شایسته قائم بود برونی نام فقر بود یعنی صحاب شایسته غنیانند بحق و فقر ارباب
 مجاهدتند گفت من اندر پنداشت خود پشیمان شدم و از اندیشه ناخوب استغفار کردم
 آنچه صاحب کشف المحجوب درباره شیخ نوشته بمکی مقرون بحقیقت است و از روی آخذ
 دیگر مانند کتاب اسرار التوحید و مجموعه حالات و سخنان شیخ و همچنین کتاب الانساب
 و معجم البلدان با قوت حموی نوشته امی کشف المحجوب یابید میشود و خبر اینکه در نام و نسب شیخ
 چنانکه پیش اشارتی کردیم ضبط کتاب الانساب با آخذ دیگر تفاوت دارد و با احتمال قوی نسخه را
 که ماخذ عکس نسخه حاضر قرار داده اند مغنوط بوده است بدین سبب که در جای دیگر این نسخه خطاطان
 دیده میشود

مجموعه حالات و سخنان — و کتاب اسرار التوحید

کتاب تل و نخل ابن حزم ظاهری و کشف المحجوب هر دو در قرن پنجم هجری تألیف شده و نسبت
بسیار آخذ از همه قدیم تر همان دو کتاب است در قرن ششم هجری دو کتاب جامع شیخ
ابو سعید تألیف شده که مؤلف آنها و نفر از عقاب خویش قدس سره بوده اند یکی بنام (مجموعه
حالات و سخنان) تألیف (جمال الدین ابو روح لطف الله بن ابی سعید) و دیگر
(اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید) تألیف (محمد بن منور بن ابی سعید بن ابی
ظاهر بن ابی سعید بن ابی انحر) که خوشبختانه این هر دو کتاب یکمرتبه در روسیه بطبع رسیده
و اسرار التوحید بنهایی یکمرتبه هم در طهران طبع شده است

کتاب اسرار التوحید در حدود ۵۷۴ و مجموعه حالات و سخنان قبل از اسرار التوحید میان سنه
۵۵۳ - ۵۷۴ تألیف شده است . گذشته از جهات تاریخی مخصوصاً اسرار التوحید

نفیس ترین اثر ثر فارسی قرن ششم هجریست

ترجمه احوال شیخ در کتاب اول با مختصار و در دوم مفصل نگاشته شده است و کتب که بعد از آنها
تألیف شده غالباً آخذشان در شرح احوال شیخ همین دو کتاب بوده است مثلاً ذکره الاولیاء

شیخ عطار که در قرن هشتم تألیف شده مطالب راجع به شیخ ابوسعید بن قوی عموماً از اسرار التوحید
قتباس شده است و همچنین علامه عبدالرحمن جامی در کتاب نفحات الانس که در قرن نهم
تألیف شده مطالب بسیار راجع به شیخ ابوسعید و بعضی شاخ دیگر هم مانند ابوالعباس قصاب

، ابوالقاسم بشریاسین ، شیخ احمد ، ابوعلی اشبونی ، معشوق طوسی ،
لقمان سرخسی ، ابوعبدالله بکو ، بی بی ساری از کتاب اسرار التوحید قتل کرده است
و گاهی ازین کتاب بنام (مقامات شیخ ابوسعید ابوالخیر) تغییر میکند با این تفاوت که
نسخه جامی کاملتر از نسخه بوده که از روی آن اسرار التوحید چاپ کرده اند (۱) بهر حال دو
کتاب فوق بهترین مأخذ ترجمه احوال شیخ ابوسعید است و غالباً ترجمه احوال شیخ را از روی
آن دو کتاب قتلbas کرده اند ، ما هم آن دو کتاب را از مدارک خویش قرار داده ایم ولیکن
همه جاسعی کرده ایم که تا مطلبی با قرائن و آوله دیگر سازگار نباشد در این ساله نقل نکنیم

نام و نژاد شیخ

سمعی در کتاب الانساب چنانکه پیش نقل کردیم نام و نسب شیخ را بدینگونه مینویسد
ابوسعید فضل بن احمد بن محمد یعرف بابن الخیر (۲) یا قوت (در معجم البلدان در اشخاصی که از میهنه
(۱) رجوع شود به مقدمه نزد کوفسکی بر اسرار التوحید (۲) راجع بکلمه (ابن) یا (ابن) یا (ابن ابی) رجوع شود بخوشی گذشته

برخاسته اند نام شیخ را (ابی سعید فضل الله ابی انخیر) بنویسد (۱) در کشف المحجوب بنویسد
 (ابوسعید فضل الله بن محمد المیهنی) در کتاب عل و نحل ابن خرم هم که سابق نقل کردیم
 (ابوسعید ابانخیر) بنویسد در اسرار التوحید و مجموعه حالات و سخنان هم نام شیخ در مجاز
 (ابوسعید فضل الله بن ابی انخیر) نوشته شده است جامی در نفحات الانس (شیخ ابوسعید ابانخیر)
 عنوان میکند و بنویسد (نام و فی فضل الله بن ابی انخیر است) در شعار عطار و غیره نیز از
 به (شیخ مهنه) یا (ابوسعید مهنه) تفسیر شده است (۲)

بهر حال در اینکه کنیه شیخ (ابوسعید) کنیه پدرش (ابوانخیر) بوده تردیدی نیست
 واضح اقوال اینست که نام خودش (فضل الله) و نام پدرش (محمد) بوده است و در نام و نسب
 باید چنین گفت (شیخ ابوسعید فضل الله بن ابی انخیر محمد المیهنی) و ضبط کتاب الانساب قطب
 در خصوص کنیه ابوسعید با ماخذ دیگر مطابق میباشد و اما اینکه نام خودش (فضل) و نام
 پدرش (احمد بن محمد) بوده است قرآنی که آنرا تأیید کند در دست نداریم و چون در نسخه موجود
 الانساب قویاً احتمال غلطی می رود شواهدی بدون قرینه و تأیید ماخذ دیگر آنرا باور داشت

(۱) رجوع شود عبارت بحجم البلدان که در جغرافیای مهنه نقل کردیم (۲) ابوسعید مهنه در حمام بود قاشق کاشا و مردی غلام بود
 این حکایت که عطار نظم کرده در اسرار التوحید آمده است برای بقی حکایت رجوع شود بذیل همین رساله

و ممکن است که در اصل (فضل الله بن محمد بن احمد) بوده و لفظ (الله) در نسخه سقط شده و نام پدر
 و جد شیخ مقدم و موخر قیاده باشد ؟ و بنا بر این نام جد شیخ هم بدست میآید
 کینفر (احمد بن محمد صوفی) داریم که زمانش نزدیک بعصر شیخ بوده و در کتاب اسرار التوحید
 نام او آمده و حکایتی از وی نقل شده است که (گفت در ویشی عزیز از اصحاب خاٹا همن بعد از
 وفات شیخ ابوسعید راجحواب دیدم ^(۱) و این شخص حتما پدر شیخ تواند بود زیرا پدر شیخ
 پیش از وی از دنیا رطت کرد و آنگاه که شیخ بمقامی رسیده بود آرزو میکرد که پدرش زنده
 باشد و از وی سخن بشنود ^(۲)

بابو بوالخیر پدر شیخ ابوسعید

کنیه پدر شیخ ابو الخیر بود و ویرا در یسنه (بابو بو الخیر) میگفتند وی مردی باور و دینت
 داشت و خاست او با صوفیان و ارباب طریقت بوده است - در یسنه با جمعی از بزرگان عرفا
 و نشینان انجمنی داشته که در هر هفته منعقد میشده و هر شب بخانه یکی مجتمع میشدند و با آداب
 صوفیان شب میگذرانده اند بابو بو الخیر در زمان سلطان محمود غزنوی (متوفی ۴۲۱) بمیزینه
 و سلطان زاد دست میداشته است بطوریکه در یسنه سرائی بنا کرده و بر دیوار و سقفهای آن بنا

نام سلطان محمود و خدم چشم و سیلان و مرکب و ارقش نموده بود از شیاخ بزرگ ضیوّه
که معاصر (ابو انخیر) بوده اند یکی (پیر ابوالقاسم بشریاسین) است که از مشاییر
علماء عصر و کبار شیاخ دهر بوده و در مینه منزل داشته است (۱)

اسرار التوحید راجع بمجلس صوفیانه (بابو بو انخیر) در شن شیخ ابوسعید در کودکی بدان محفل
منوبید (۲) چون چیزی بکار بردندی و از نمازها و اورادها فارغ شدند بی سماع کردند
یکشب بابو بو انخیر بدعوت درویشان میشد و الله شیخ رحمه الله علیها از وی التماس کرد که بگوید
با خویشان بر تانظر درویشان بروی اشد بابو بو انخیر شیخ را با خویشان برد چون سماع مشغول شدند
توال این بیت بگفت

این عشق بی عطای درویشانست	خود کشتن دلایت ایشانست
جان کرد و ذاکار جو اندوانست	دینا و درم نه زینت مردانست

چون توال این بیت بگفت درویشان از حالتی پدید آمد و آن شب تا روز بدین بیت قص می کردند
و در این حالت بودند و از بسیاری که توال این بیت بگفت شیخ یادگرفت چون بخانه باز آمد
شیخ پدر را گفت تا این بیت که توال میگفت درویشان از استماع آن وقت خوش گشته بودند

(۱) اسرار التوحید چاپ طهران ص ۱۱ (۲) ص ۹-۱۰ چاپ طهران = ۱۳-۱۴ چاپ روسیه

چہ معنی دار دیشخ گفٹ خاموش کہ تو معنی آن دنیا بی وندانی ترا با آن چکار بعد از آن چون
یشخ حالت بدان درجہ رسید و پدریشخ بابو بو انحر رحمت خدای رسیدہ بودیشخ در میان
سخن بسیار گفٹی امروز بابو بو انحر مہاید تا ما بابا او بگوئیم کہ تو خود نیندستہ کہ چہ شنیدہ آنوقت

پیرشہوی^(۱) خال فرزند انیشخ

پیرشہوی از مردم مہینہ پیری فروت کوتاہ بالا بودہ و در بازار مہینہ دلالی میکردہ است
وی نوشتہ کتاب (حالات و سخنان) خال فرزند انیشخ بودہ و در وقت تالیف
آن کتاب اعتقالبش بر جای بودہ اند — و محمد بن منور مینوید (جدّم یشخ الاسلام
ابوسعید گفٹ کہ از پدر خواجہ ابو ہریشخ شنیدم کہ گفٹ پیری بود در مہینہ کہ خال والدہ
من بود اور اشہوی گفٹدی) بہر حال پیرشہوی مردی دلال بود و با خانوادہ
یشخ نسبت نزدیک داشت پیوستہ در مجالس و عطیشخ حاضر میشد پیرانہ سربخیال سیر
و سلوک اقبال و توسل بدین یشخ گردید و یشخ اور داخل در ویشان ساخت
چیزی نگذشت کہ پیر بہتر ز کمان را ہزن کشتہ شد در بارہ پیرشہوی کشتہ شدن
او دستانی و کشت در مجموعہ حالات و سخنان (۲) و ہرار التوحید (۳) نوشتہ شدہ است

(۱) در مجموعہ حالات و سخنان (شہوی) و در ہرار التوحید (شہوی) بانسجہ بدل (سنوی) و (اشوی)

مختصات و مسافرت‌های شیخ

در میان همه نوابغ بزرگ ایران میان سنوات ۳۵۷ - ۴۴۰ هجری که عصر زندگی
شیخ است اگر بنحواً سیم کنفر جامع تمام کمالات صوئی و معنوی اثنا کسبیم و شیخ ما
به یکس در خور این مرتبه و مقام نخواهد بود .

شیخ ابوسعید قدس سره در عصر خود جامع همه علوم و فنون ظاهری و معارف باطنی بود
دوره زندگی این نابغه بی نظیر بدو قسمت ممتاز تقسیم میشود یکی دوره تحصیلات
و کسب علوم و فنون عصری و دیگر دوره سیر و سلوک و ریاضت و بالاخره رسیدن
به مقام شامخ عرفان و کشف و شهود حقایق است که ما هم ترجمه احوال او را در ضمن
عنوان باز نموده ایم نخستین دوره تحصیلات و مسافرت‌های تحصیلی شیخ و دیگر

عهد انصاف از علوم ظاهری و توجه به معارف معنوی و روحانی
اما تحصیلات ظاهری شیخ مطابق باخذ نوشته های محمد بن منور و مجموعه حالات و

برسپیل لمخنیص بدین قرار است ^(۱)

(۱) مطالبی که در این دو کتاب نوشته تا مقرون بدلائل و قرائن تاریخی دیگر نباشد اینجا نقل کرده ایم
و محض رعایت اختصار از نقل عبارت موغان و تذکره نویسان دیگر خودداری شده است

شیخ در ایام کودکی که هنوز پدرش (بابو بنحیر) حیات داشت نوشتن و خواندن بیاموخت
و قرآن نزد امام محمد عشاری^(۱) خواند امام محمد از ائمه و بزرگان سده

در نیمه دوم قرن چهارم هجری بوده پیش از سال ۴۰۰ هجری فوت کرده و در شهر
(قضا) از بلا و معروف خراسان قدیم مدفون شده است

بعد از آنکه شیخ با قرا از پاموخت برای تحصیل ادب و ادبیات نزد یکی از بزرگان و ائمه
لغت و ادب موسوم به ابو سعید عشاری^(۲) رفت که امام مفتی و لغوی بود
مدتی نزد وی تحصیل کرد و از جمله سی هزار بیت شعر عربی از استاد خود شنیده از برگردان
دوم در آنوقت که مشغول تحصیل ادبیات بود نزد ابوالقاسم شبر ناسبن که از مشایخ
علماء و قضای عصر بود میراث و مسائل دینی از وی بیاموخت

ابو سعید مذکور و ابوالقاسم شبر یاسین هر دو پیش از سال ۴۰۰ هجری در میهنه وفات کرده اند
در اسرار التوحید وفات ابوالقاسم را در میهنه در سنه ثمانین و ثلثمائه (۳۸۰) نوشته است^(۳)

(۱) در مجموعه حالات و نخبان (عیاری) و حاشیه (عشاری) (۲) حالات و نخبان و در اسرار

التوحید (عیادی) ظاهرأ هر دو یک نسبت دارند (۳) ص ۱۷

آنها در بعضی تأخذ دیگر فوات و را در سال (۳۷۸) نوشته اند - صاحب شذرات الذهب

در ربیع سنه ۳۸۷ می نویسد (و فیها توفی بشر بن محمد بن محمد بن یاسین القاضی

ابو القاسم البابی ایسا بوری توفی فی رمضان

بالحمد شیخ نزد ابو القاسم بشر یاسین سائل دینی میاموخت و پس از تکمیل ادب و

فرا گرفتن مقدمات علوم عالییه بقصد تحصیل فقه از میهنه برون سفر کرد و نزد ابو عبد الله الحسینی^(۱)

که از علمای بزرگ وقت بود تحصیل فقه اشغال یافت

ابو عبد الله از قضای شافعی مذهب بود و نزد ابی اسحق که شاگرد (مزینی) از مجتهدان

شافعی بود تحصیل کرده بود شیخ مدت پنج سال نزد ابو عبد الله تحصیل فقه کرد و چون

ابو عبد الله بمرو فوات یافت شیخ نزد (ابو بکر ففال مروزی) رفت و پنج سال

دیگر هم نزد او تحصیل فقه کرد هم در سان شیخ نزد ففال چند نفر بودند که یکی از شاگردان

علمای قضای عصر خویش شدند مانند (شیخ ناصر مروزی) و (شیخ بن محمد

جوینی) که در بعضی کتب تاریخ و تذکره های آنها ثبت شده است

(۱) در حالات و سخنان (الحضری) و در حاشیه (حضری)

در مجموعه حالات و سخنان از جمله شرکای درس شیخ را نزد فقال مروزی (شیخ محمد جوینی) بنویسد و لیکن مطابق قرائن تاریخی که در دست داریم صحیح همان (بو محمد جوینی) است که در اسرار التوحید آمده است - و نام این بو محمد مطابق آنچه نگارنده از کتب تاریخ بدست آورده (عبدالله) و لقبش (رکن الاسلام) بوده است

(فقال مروزی) در کتب مذکوره چند نفر بنام (فقال) داریم که اتفاقاً بعض آنها در کسبه هم شریک بوده اند - و لیکن مقصود ما ازین فقال که استاد شیخ ما و بو محمد جوینی بوده (ابو بکر عبدالله بن احمد) شیخ شافعیه خراسان است که در فقه تبصری کامل داشته و ترجمه احش در (طبقات الشافعیه) و (ابن خلکان) و (شذرات الذهب) آمده و علی الاصح در سال ۴۱۷ هجری فوت یافته است

باجمله شیخ ما قدس سره مدت پنج سال نزد فقال تحصیل کرد و در فقه بجهت چهار رسید چنانکه در او بیانات لبرحه کمال رسیده بود پس از مرگ غایت سرخس کرد و بخدمت نفی بزرگ شافعی (امام ابو علی زاهر بن احمد) پیوست

امام ابو علی از بزرگان علمای

تفسیر و حدیث و فقه و مذہب شافعی را در سرخس دی ظاهر کرده بود - شیخ مدتی نزد
او تحصیل تفسیر و حدیث و اصول فقه اشغال داشت و در وزی سه درس از استاد گرفت
با مداقت تفسیر و نماز پیشین علم اصول و کلام و نماز دیگر حدیث و اخبار میخواند
بلاخره پس از سالها تحصیل در علوم و فنون عصری مشغول و متفنی گردید و ادبیات و فقه
و اصول و کلام و تفسیر و حدیث را بخوبی پاموخت و خود در زمره علماء و فقهای زمان خویش
داخل گردید در آنثناء که در سرخس سرگرم تحصیل نزد ابوعلی را

فقه بود این ترانه غیبی گوش دلش رسید که

علم رسمی سر بر قیل است و قال نه از کیفیت حاصل نه حال
علم نبود غیر علم عاشقی باقی تبیس المیس شقی

طایر روح قدسی نشین شیخ ما از ازل با این ترانه الهی شنائی داشت و یکچند قیل و قال
فنون و علوم رسمی گوش جان او را از شنیدن این زمره روح بخش بی بهره میگذاشت
بمحض اینکه نعمه شنائی شنیده شنیده مدرسه را بر هم زد و دنبال این صدا گردید تا رسید

بدانجا که رسید یک ورق از عشقش در گوش و سیصد ورق از درش فراموش شد .
 ماه خرمه شیخ پس از رسیدن بقامات عالیّه علمی وارد مرحله جدیدی گشت که ذیلاً با
 رعایت تلخیص باز نموده میشود

آغاز سیر سلوک و مشایخ طریقت شیخ فخر

شیخ در آن تنها که بدرس امام ابوعلی زاهر میرفت روزی شیخ تقمان سرخی از مشایخ
 صوفیه سرخس که وی از اعتلای مجاین میجویند رسید و سخنی شنید که یکسر بنجاشاه
 (پیر ابو الفضل حسن سرخی) شتافت - پیر ابو الفضل از مشایخ صوفیه سرخس بود
 و طالبان را بودای سیر سلوک هری میکرد - شیخ ما از پیر ابو الفضل کرامات بدید و حقایق
 شنید که والد و حیران گشت - روز دیگر با دادرس تفسیر آمد و اول درس آن روز این
 آیت بود که (قُلِ اللَّهُ شَمَّ ذَرَهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ) شیخ با سابقه
 ذهنی که از پیر ابو الفضل داشت بعضی شنیدن این آیت حالتی عجیب روی دست داد -
 امام ابوعلی دریافت و گفت دوش کجا بودی شیخ گفت نزدیک ابو الفضل حسن امام ابوعلی

گفت برخیز و باز آنجا شو که حرام بود ترا از آن معنی باین سخن آمدن شیخ نزدیک پرشد
واله و تمخیر چون پیر او را بدید گفت ای بوسعید (مستک شده همی ندانی پس پیش)
شیخ کمره توجه بکار سیر و سلوک گشت و با آداب صوفیان مشغول عبادت گردید —
پس از یکمچند بدستوری پیر ابو الفضل که گفته بود بمیهنه رود و بخدمت والد مشغول باش بمیهنه
برگشت و مشغول عبادت و زهد و زبیدن گردید بالاخره کارش بجائی رسید که سر به بیابا
گذارد و گاهی چندین روز در کوهها و صحراها منفق و میشد و هیچکس از وی خبری نداشت و برخی
ویرا در این حالت بدیوانگی منسوب براحوالش اظهار رحمت و افس می کردند عباد نگاهها
شیخ در میهنه چند جا از ویرانه ها و خرابه ها بوده است از جمله (رابط کن) برکناره میهنه
بر راه مرو — و دیگر (رابط سرگل) بر دامن کوهی بر راه طوس که از میهنه تا آنجا دو فرسنگ
بوده است در این اثناء هر وقت او در مشکلی پیش آمد پیاده بسر خس رفت
نزد پیر ابو الفضل و بدستوری او باز بمیهنه مراجعت میکرد — خیرا بار دیگر بسر خس شد و در حدود
یکسال نزد پیر ابو الفضل و بدستور شیخ مشغول ریاضت بود

پیر صحبت و پیر خرفه شیخ ابو سعید

پیر ابو الفضل با صلاح صوفیان (پیر صحبت) شیخ بود اما (پیر خرفه) و ارشادش

(شیخ ابو عبد الرحمن سلمی) بوده است که شیخ ما با اشاره پیر ابو الفضل نزد او رفت و فرقه

از دست او پوشید - پس از رسیدن بخدمت شیخ ابو عبد الرحمن مدت هفت سال

باز بر ریاضات شاقه پرداخت گویند در مدت تمام دی شیخ همیشه در کوهها و بیابانها

بسر میبرد و با آب و علف صحرا میگذریدند اگر چه لیسیل قطعی هم در دست نداشتیم اما انگونه

احوال را هم منکر شوایم شد و همین اندازه میدانیم

بیستون گذن فرازنه کایت عجب شور شیرین بسر که شد کوهکن است

با بکله شیخ بهین احوال میگذریدند و ما شیخ ابو الفضل زنده بود برای حل معضلات و قایع

و سوانح روحانی بخدمت ادیشناست پس از وفات شیخ ابو الفضل مدتی هم شیخ در میهن بود

تا اینکه قصد خدمت (شیخ ابو عباس قصاب آملی) کرد - از میهنه پروان آمده به

بادرد و نسا رفت هر جا که میرسید تربت شایخ را زیارت نمیکرد و بلاغره دارد و اهل طبرستان

دزدیشخ ابوالعباس رفت و از دست وی هم فرقه پوشید - و این خود با صطلاح صوفیان
دوین فرقه بود که بیشخ ما از دست شیاخ بزرگ عصر خویش پوشید

راجع بجمع میان دو فرقه از دیشخ در کتب صوفیه مطالبی نوشته اند که نقل آنها در اینجا
بابتنگی وقت چندان مورد داشت در اهرام التوحید هم در ایضاب چیزی نگاشته است

خلاصه مطلب اینکه بیشخ قدس سره تحصیل علوم ظاهری نزد ابو محمد و ابوسعید
و ابوعبدالله اکهری و ابوتقاسم شریاسین و امام ابوبکر قفال هر دوی
و امام ابوعلی زاهر فقیه سرخی کرد - و در تصوف و سیر و سلوک نسب ارادتش
بیشخ ابوالفضل حسن سرخی و ابوعبدالرحمن سلمی شیا بوری و بیشخ ابوالعباس
قصاب علی می پیوسته است

مذهب سلسله نسب ابراهیم بیشخ ابوسعید

بیشخ ابوسعید قدس سره در سائل دینی پروردگار شایسته بوده و در مسلک عرفانی نبش حضرت
امیرالمؤمنین علی علیه السلام می پیوسته است نسبت بنخاندان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

ارادت کامل داشته است سلسله نسب پیرفرقه و ارشادش مطابق

ضبط سلاسل صوفیه بدین قرار بوده است شیخ ما از دست ابو عبد الرحمن سلمی
فرقه گرفت - و ابو عبد الرحمن از دست شیخ ابوالقاسم نصرآبادی - دی از دست
شبلی - دی از دست جنید - او از دست سری سقطی - او از دست
سردف کرخی - او از دست امام جعفر صادق - او از دست پدرش امام محمد باقر
و همچنین پدر از پدر تا حضرت امیرالمؤمنین صلی علیه السلام که بحضرت خاتم نبیا صلوات الله علیه
می پیوسته است

شیخ شبلی متوفی ۳۳۴

ابوبکر شبلی صلوات الله علیه از دشت (اسروشنه) مادر آردنهر بوده و تاش
بعض روایات در بغداد سال ۳۳۴ واقع شده و عمرش ۸۷ سال بوده و در مقبره خیرا
مدفون شده است

جنید متوفی ۲۹۸

سید الطائفه شیخ ابوالقاسم جنید بن محمد انحرار القواریری صلوات الله علیه از نهاوند بوده و در بغداد

نشود نام کرده و ازین رو بمقدادی شهر شده است و فائش بعضی روایات معتبر سال ۲۹۱
و بعضی روایات ۲۹۷ بوده است در شونیزه بغداد نزدیک قبر خالش سری سقطی مدفون گشته است

سری سقطی

سری بن مغلس سقطی کنیه اش ابو الحسن یا ابو الحسن - وفات او را با خلاف روایت
از سال ۲۵۱ تا ۲۵۷ نوشته اند ترجمه حوالش را بن خلکان ، ابن الاثیر ، شذرت الذی
، نفحات الانس جامی نوشته شده است

معروف کرخی

شیخ ابو محفوظ معروف بن فیروزان (۱) علی المشهور از اصحاب علی بن موسی الرضا علیه السلام
بوده و بعضی روایات در سال ۲۰۰ هجری وفات یافته است - معروف کرخی صلابی
در سلسله ارباب تصوف است

خانواده و ابسنگان بعضی معاصرین شیخ

شیخ ما چند تن فرزند داشت که بزرگتر آنها (خواجه ابوطاهر سعید بن فضل القندبن ابی یحیی) بود
و پس از شیخ قدس سره همین خواجه ابوطاهر قطب وقت و شیخ زبان خویش شد

(۱) در بعضی آخذ کمال الدین نوشته شده است

عقاب و اخلاف شیخ روز بروز زیاد میشوند و در قرن ششم هجری جمع کثیری از عقاب
 وی وجود داشتند که اغلب آنها اهل طریقت و عرفان بوده اند — در حادثه غزان
 در میهنه بالغ بر ۱۱۵ نفر از خلاف شیخ کشته شدند و برخی دیگر در بلاد متفرق کشته شدند.
 در این حادثه مقبره شیخ خراب شد و دستگاہی که در میهنه برپا بود بکلی برهم خورد (۱)
 بعضی عقاب شیخ از اولاد نسیره یا نواده های او از زمان خودش تا قرن ششم هجری
 که حادثه شوم غز اتفاق افتاد باقی قرار است

طیف اول (۲)

ابو طاهر سعید بن فضل الله بن ابی النخیر	پسر شیخ
ابو الوفا مظفر بن فضل الله بن ابی النخیر	پسر شیخ
ابو البقا معضل بن فضل الله بن ابی النخیر	پسر شیخ
ابو اسلماء ناصر بن فضل الله بن ابی النخیر	پسر شیخ

طیف دوم

ابو سعید اسعد بن سعید نیره شیخ

(۱) رجوع شود با سرار التوحید ص ۳۱۳ - ۳۱۸
 (۲) طبقه بندی نه از نظر میراث شرعی بلکه از نظر نساب تاریخی است

ابو اعز موفق بن سعید پیره شیخ

ابو افرج فضل بن احمد طاهری پیره شیخ

ابو الفتح طاهر بن سعید پیره شیخ

ابو نفوح (ابو الفتح) مسعود بن ابی الفضل پیره شیخ

طیفه سوم

نور الدین منور بن ابو سعید بن ابو طاهر بن ابو سعید بن ابو انحر

کمال الدین بن ابو سعید بن ابو طاهر بن ابو سعید بن ابو انحر

طیفه چهارم

محمد بن نور الدین منور بن ابو سعید بن ابو طاهر بن ابو سعید بن ابو انحر

جمال الدین^(۱) ابو روح لطف بن کمال الدین بن ابو سعید بن ابو طاهر بن ابو سعید بن ابو انحر
تا اینجا از خلف شیخ بنام نشان در تواریخ و تذکره ثبت است و جمع دیگر نیز منسوب این خانواده
که از ذکر آنها بجا حظه ضیق مقام صرف نظر میشود از ملازمان شیخ کی (حسن مؤدب) بوده
که خدمتگزار خاص شیخ بوده است و دیگر (ابو بکر مؤدب) است که ادیب آنوزگار فرزندان شیخ
بوده است و دیگر (ابو احسن اعرج اپودی) که کاتب شیخ بوده است

(۱) در بعضی آخذ کمال الدین نوشته شده است

بعض از مشایخ معاصرین شیخ

معاصرین شیخ از علما و مشایخ بزرگ بسیار بوده اند مشهورترین آنها از میان شیخ بدین قرار است

ابوعلی تافان (۷)

(۱) شیخ ابوالحسن خرقانی (۲) امام ابوتهاشم قشیری (۳) شیخ ابوتهاشم گرگانی
(۴) شیخ ابوعلی دهبانی (۵) ابوعلی سیاه (۶) خواجه عبدالله نصاری هرک

(۸) شیخ نعمان سرخی و استادان خود شیخ (۹) پیر ابوالفضل حسن و (۱۰)

ابو عبدالرحمن سلمی و (۱۱) شیخ ابوالعباس قصاب

بعض علما و حکمای معاصرین شیخ

(۱) ابوعلی سینا که بایشخ مقاوله و مکاتبه داشته و دهستان او بایشخ و بعضی مکاتیب

آنها یکدیگر در مجموعه حالات و سخنان و اسرار التوحید و همچنین در بعضی کتب دیگر نقل

شده است (۲) ابواسحق کرامی که رئیس کرامیان و در بهت از دشمنان بزرگ

شیخ بوده است (۳) ابوالمعالی جوینی (۴) اسمعیل صابونی

(۵) قاضی ابوبکر حیری که بایشخ دهستانی شیرین دارد (۶) امام علی صدیقی که

از منکران بزرگ شیخ بود (۷) امام اسمعیل سادی که بایشخ مکاتبه داشت

(۸) امام عبدالرحمن بن ابوبکر خطیب مروزی که شیخ از میهنه باوی مکاتبه میکرد

(۹) ابن خرم ظاهری صاحب کتاب ظل و نخل که عبارت دارد درباره شیخ پیش ازین نقل کردیم
 (۱۰) ابو محمد جوینی رکن الاسلام که از بهر بیان شیخ نزد قتال مردوزی بود پیش ازین از او
 یاد رفت - استادان او را هم نوشتیم که شاید آنها امام ابوعلی را هر سرخی
 و ابو بکر قتال مردوزی و ابو تقاسم شریاسین بودند

نگفته ماند ما از بیان معاصران شیخ اشخاصی اذکر کردیم که با خود شیخ آمادی ارتباط داشته اند
 و منظور از کرامت علمای شیرجبال بیان سنوت ۳۵۷ - ۴۴۰ نیست در چون ترجمه

خواجده عبد الله انصاری

شیخ الاسلام ابو اسماعیل عبد الله بن ابی منصور محمد بن ابی سعاد علی بن محمد بن احمد بن علی بن جعفر بن
 منصور بن مت الانصاری الهروی صاحب مناجات و رباعیات شیرین فارسی است که در شعرش
 (پیر انصار) گاه (پیر بری) گاه (انصاری) تخلص میکند - کتاب طبقات الصوفیه
 ابو عبد الرحمن سلمی را در مجلس وعظ اعلا سکرد و بعضی تراجم دیگر را از خود بر آن می افزود
 و امالی او را بزبان هندی جمع کردند و در قرن نهم هجری ملا عبد الرحمن جامی آنرا بزبان فارسی
 معمولی نقل کرده ترجمه شایخ دیگر بر آن افزود تولدش در ۲ شعبان ۳۹۶ و وفاتش در ۱۱ محرم ۴۵۸ و اربعه (۱)

(۱) برای ترجمه احوالش جمع شود بخوانی چهار مقاله استاد شیخ محمد خان قزوینی ص ۲۵۵ - ۲۵۸

سلاطین معاصر شیخ

مشهورترین سلاطین معاصر شیخ ابوسعید قدس سره سلطان محمود غزنوی (متوفی ۴۲۱)
 و سلطان طغرل اول سلجوقی (متوفی ۴۵۵) بوده اند — و سینه سلاجقه در غریبان
 در عهد شیخ واقع شده است

بطوریکه در اسرار التوحید می آورده شیخ با (چغری بیک) مکاتبه کرده و مکتوب خود را به واسطه
 (خواجۀ حمویه) بچغری بیک فرستاده است

شعر و شاعری شیخ

از شیخ ابوسعید قدس سره اشعار بسیار که غلب آئینار باغی و دوستی است نقل کرده اند —
 در اسرار التوحید یکجا بنویسد که فقط شیخ با این سه بیت گفته یکی این بیت که بر پشت درقه نوشته
 گرتو خاکی خاک ترا خاک شدم چون خاک ترا خاک شدم پاک شدم
 و دیگر این دو بیت که نیز بر ظهر درقه نگاشته است

جانا بزمین خاوران خاری نیست^(۱) کش ما بن و روزگار بن کار نیست
 بالطف و نوازش وصال تو مرا در دادن صد هزار جان عاری نیست

مجدد بن منور یعنی ابدان بناسبت از پدر خویش رویت کرده است که شیخ بواسطه استغراق در احوال

(۱) در بعضی دیات و نسخ دیگر (سراسر دشت خاوران خاری نیست)

معنوی پروای فکر شعر و شاعری نداشت — اما از سطاوی خود کتاب اسرار التوحید و مجموعه حالات
و سخنان خلاف این دعوی ثابت و معلوم میشود که شیخ پیش از این سه بیت شعر گفته است . و اگر این
معنی را ضمیمه کنیم باقرائن دیگر چنین نتیجه بدست میآید که شعاری شیخ منحصر به بیت نبوده است —
اما اینکه همه رباعیات و دوبیتیها که به شیخ نسبت داده اند حقیقه از او باشد جای تردید است
و ما بعضی از آنها را باین رساله ملحق ساختیم

خامش گفتار

در اسرار التوحید و مجموعه حالات و سخنان راجع به وایح زندگانی و وفات شیخ و نصایحی که پس از
وی ظاهر شده است مطالبی نوشته شده که اگر مجال بیشتری بدست افتاد در آنها تحقیق خواهیم کرد —
عجانه مطالب خود را باین دو بیت کثیر غرض ختم میکنیم که بعضی روایات بر لوح قبر شیخ مکتوب بود

سَأَلْتُكَ بَلْ أَوْصِيكَ إِنِّ مِتُّ فَأَكْبِي عَلَى لَوْحِ قَبْرِى كَأَن هَذَا مُنْبَأً
لَعَلَّ شَيْخًا عَارِفًا سُنَنَ الْهَوَى يَمُرُّ عَلَى قَبْرِ الْغَرِيبِ قَسَمًا

تمام شد این رساله در عصر کیشنبه ۲۵ خرداد ماه یک هزار و سیصد و چهار و هجری

شمسی مطابق ۴۸ شهر ربیع الاول ۱۳۵۴ قمری

مؤسسه نشر هما منتشر می کند:

● از استاد علامه جلال الدین همایی:

تاریخ علوم اسلامی

دیوان اشعار

بیست مقاله

معانی و بیان

تاریخ ادبیات ایران

● از استاد ابوالقاسم قربانی:

فارسی نامه

● از دکتر عبدالحسین نوایی:

روابط ایران با جهان

از مغول تا قاجار

اسناد و نامه های سیاسی ایران

از افشار تا قاجار

● از علامه قطب الدین شیرازی:

درة التاج

بخش حکمت عملی و سیر و سلوک

به تصحیح دکتر ماهدخت همایی

● از میرزا نصیر طبیب اصفهانی:

مثنوی پیر و جوان

به تصحیح مهردادخت همایی